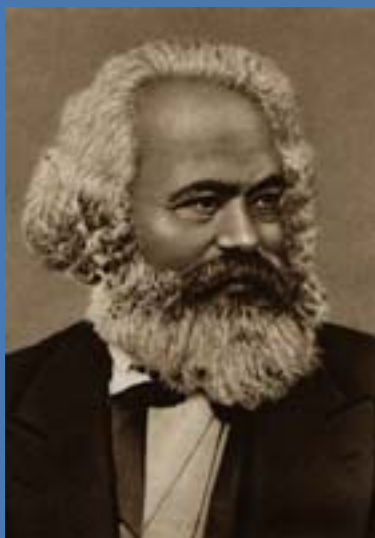


# سرمایه «کاپیتال»

جلد اول – بخش سوم

تولید اضافه ارزش مطلق



کارل مارکس

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

## فهرست

### بخش سوم

### تولید اضافه ارزش مطلق

#### فصل پنجم: روند کار و روند ارزش افزائی

- ۱- روند کار
- ۲- روند ارزش افزائی

#### فصل ششم: سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متغیر

#### فصل هفتم: نرخ اضافه ارزش

- ۱- درجه ی بهره کشی از نیروی کار
- ۲- نمودار ارزش محصول در اجزاء متناسب محصول
- ۳- "آخرین ساعت" سنیور
- ۴- اضافه محصول

#### فصل هشتم: روزانه ی کار

- ۱- حدود روزانه ی کار

- ۲- جوع اضافه کار. کارخانه دار و بویار
- ۳- رشته‌هایی از صنعت انگلستان بدون محدودیت قانونی در مورد بهره‌کشی
- ۴- کار روزانه و شبانه. سیستم نوبت کاری
- ۵- مبارزه برای روزانه‌ی عادی کار. قوانین قهرآمیز به منظور تطویل روزانه‌ی کار از میانه‌ی قرن چهاردهم تا پایان قرن هفدهم
- ۶- مبارزه برای تحصیل روزانه‌ی عادی کار- تحدید زمان کار به وسیله‌ی قوه‌ی قهریه‌ی قانون- قوانین کارخانه‌ای انگلیس از ۱۸۳۳ تا ۱۸۶۴
- ۷- مبارزه برای تحصیل روزانه‌ی عادی کار- تأثیر قوانین کارخانه‌ای انگلستان در کشورهای دیگر

## فصل نهم: نرخ و حجم اضافه ارزش

ترجمه ایرج اسکندری سال ۱۳۵۲

بازنویس: یاشار آذری

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب‌خانه: <http://www.nashr.de/>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵

# بخش سوم

## تولید اضافه ارزش مطلق

فصل پنجم:

### روند\* کار و روند ارزش افزائی

#### ۱- روند کار

مصرف نیروی کار خود کار است. خریدار نیروی کار، آن نیرو را با به کار واداشتن فروشنده اش، به مصرف می رساند. فروشنده ی نیروی کار بالفعل (actu) نیروی کار فعال می گردد و کارگر می شود در حالی که قبلاً فقط بالقوه (potentia) کارگر بود. برای این که کارش در کالاها مجسم گردد باید پیش

---

\*- ما در این فصل و فصول آینده کلمه ی روند را به جای پروسه استعمال می کنیم و در عین حال می کوشیم با استعمال هر دو کلمه ذهن خواننده را بیگانگی مفهوم روند و کلمه ی خارجی پروسه معتاد سازیم.

از هر چیز در ارزش های مصرف یعنی در اشیائی که به درد رفع نوعی از احتیاجات می خورند، بیان شود. پس آن چه که سرمایه دار کارگر را به آماده ساختن آن وامی دارد عبارت از یک ارزش مصرف خاص، یک جنس مشخص است. در ماهیت عمومی ارزش های مصرف یا خواسته ها، از این جهت که برای سرمایه دار و تحت نظارت او آماده می شوند، تغییری حاصل نمی شود. بنابر این پروسه ی کار را بدو باید مستقل از هر شکل مشخص اجتماعی مورد مطالعه قرار داد.

در مرحله ی نخست کار عبارت از پروسه ای است بین انسان و طبیعت، پروسه ای که طی آن انسان فعالیت خویش را واسطه ی تبادل مواد بین خود و طبیعت قرار می دهد، آن را منظم می کند و تحت نظارت می گیرد. انسان خود در برابر مواد طبیعت مانند یک نیروی طبیعی قرار می گیرد. وی قوای طبیعی ای را که در کالبد خود دارد، بازوها، پاها، سر و دستش را به حرکت در می آورد تا مواد طبیعی را به صورتی که برای زندگی خود او قابل استفاده باشد تحت اختیار درآورد. در حالی که وی با این حرکت روی طبیعت خارج از خود تأثیر می کند و آن را دگرگون می سازد، در عین حال طبیعت ویژه ی خویش را نیز تغییر می دهد. وی به استعداداتی که در نهاد این طبیعت خفته است تکامل می بخشد و بازی نیروهای آن را تحت تسلط خویش در می آورد. ما در این جا به اشکال ابتدائی کار که جنبه ی حیوانی و غریزی دارد کاری نداریم. آن وضعی که کار انسانی هنوز شکل اولیه ی غریزی خود را از دست نداده است نسبت به اوضاع و احوالی که کارگر به مثابه ی فروشنده ی نیروی کار خویش به بازار کالا می آید، در حکم ادوار و ازمنه ی ابتدائی است. ما کار را در آن صورتی که منحصراً به انسان تعلق دارد مورد بحث قرار می دهیم.

عنکبوت اعمالی انجام می دهد که به کار نساج شباهت دارد و زنبور عسل با ساختمان حجره های مومی خود موجب حیرت برخی از استادان معماری می گردد. ولی آن چه از پیش بدترین معمار را از بهترین زنبور عسل متمایز می سازد این است که معمار پیش از آن که حجره را در کندو بنا کند در سر خود می سازد. در پایان پروسه ی کار نتیجه ای حاصل می شود که از آغاز در تصور کارگر و بنابر این به طور ذهنی وجود داشت. نه تنها وی تغییر شکلی به طبیعت اعمال می کند، بلکه او در عین حال به هدف خود در طبیعت تحقق می بخشد، هدفی که خود از آن آگاه است و مانند قانونی بر نوع و چگونگی اعمال او حکومت می کند و اراده اش باید از آن تبعیت نماید. و این تبعیت عملی منفرد و تنها نیست. علاوه بر کشش آن اعضایی که کار انجام می دهند در تمام مدت کار اراده ی متناسب با هدفی لازم است که در دقت بروز می کند و هر قدر محتوی کار و شرایط اجراء آن برای کارگر کم تر جالب باشد و بنابر این هر قدر کارگر آن را کم تر به مثابه ی عمل عادی نیروهای جسمانی و معنوی خویش احساس کند، این کشش اراده بیش تر است.

عوامل ساده ی پروسه ی کار عبارتند از فعالیت طبق هدف یا خود کار، محمول کار و وسیله ی کار.

زمین (که از لحاظ اقتصادی شامل آب نیز هست) هم چنان که از ابتداء انسان را از جهت آذوقه یعنی وسائل آماده ی زندگی تأمین می کند<sup>۱</sup> بدون دخالت عمل انسان، خود به مثابه ی محمول کار عمومی بشری نیز وجود دارد. کلیه ی اشیائی که کار فقط بستگی مستقیم آن ها را با زمین قطع می کند

---

<sup>۱</sup> - "محصولات خود روی زمین که به مقدار کم و کاملاً مستقل از انسان وجود دارند، گوئی از طرف طبیعت به همان شیوه عطا شده اند که در زندگی معمول است یعنی آن چنان که به جوانی مبلغ کمی می دهند تا وی بتواند بدان وسیله کار کند و نیکبختی خود را تأمین نماید." (James Stuart: „Principles of Political Economy“. Dublin, ۱۷۷۰. vol. P. ۱۱۶).

محمولات کاری هستند که طبیعت به انسان عنایت کرده است. از این قبیل است ماهی که به وسیله ی صید از عنصر حیاتی خود، آب، جدا می شود، درختی که در جنگل دست نخورده قطع می گردد یا سنگ معدنی که از رگه ی خود کنده می شود. اما اگر قبلاً کاری در محمول یا مورد کار نفوذ کرده باشد، مثلاً مانند سنگ معدنی که به وسیله ی شستشو آماده شده باشد، ما آن را ماده ی خام می نامیم. هر ماده ی خامی محمول کار هست ولی هر محمول کار ماده ی خام نیست. محمول کار هنگامی ماده ی خام می شود که به وسیله ی کار تغییراتی در آن به وجود آمده باشد.

وسیله ی کار عبارت از چیز یا مجموعه ی اشیائی است که کارگر بین خود و محمول کارش قرار می دهد و از آن به مثابه ی سرایت دهنده ی عمل خود بر شئی مورد کار استفاده می کند. وی خواص مکانیکی، فیزیکی و شیمیائی برخی از اشیاء را مورد استفاده قرار می دهد تا طبق هدف خویش آن ها را به مثابه ی قوه به روی یکدیگر تأثیر دهد<sup>۲</sup>. صرف نظر از وسایل معیشتی که انسان به طور آماده به چنگ می آورد، مانند میوه هائی که می چیند و در واقع تنها از اعضای بدن خود به مثابه ی وسیله ی کار استفاده می کند، آن چیزی که کارگر مستقیماً تحت استیلای خود در می آورد کار نیست بلکه وسایل کار است. بدین طریق انسان اشیاء طبیعی را تبدیل به عامل فعالیت خود می کند و با ضمیمه کردن آن ها به اعضاء بدن خویش، علی رغم آن چه در تورات آمده

<sup>۲</sup> - "عقل به همان اندازه که نیرنگ باز است تواناست. نیرنگ آن به طور کلی عبارت از این فعالیت واسطه تراش است که اشیاء را در حالی قرار می دهد که بنابر طبیعت خاص خود به روی یکدیگر تأثیر می کنند و به فعل و انفعال نسبت به هم می پردازند و بدون این که خود مستقیماً در این پروسه مداخله ای کند، آن ها را فقط به سوی هدف خویش می کشاند.

(Hegel: „Enzyklopädie“, Erster Teil. „Die Logik“, Derlin, ۱۸۴۰, S. ۳۸۲).

هگل: دائرة المعارف- بخش نخست. منطق. برلین ۱۸۴۰ صفحه ی ۳۸۲

است، سیمای طبیعی خویش را بسط می دهد. زمین هم چنان که انبار آذوقه ی ابتدائی انسان است زرادخانه ی اولیه ی وسائل تولید وی نیز به شمار می رود. مثلاً زمین سنگی را که انسان برای سائیدن، بریدن، فشردن، پرتاب کردن و غیره به کار می برد، به وی ارزانی می دارد. خود زمین نیز وسیله ی کار است ولی با وجود این آغاز خدمت وی به مثابه ی وسیله ی کار در کشاورزی باز مستلزم یک سلسله وسائل دیگر کار و درجه ی نسبتاً توسعه یافته ای از نیروی کار است<sup>۳</sup>. به طور کلی به محض این که پروسه ی کار تا حدودی توسعه می یابد ناچار به وسائل کاری احتیاج پیدا می کند که روی آن ها قبلاً کار شده باشد. در قدیمی ترین غارهایی که انسان زندگی کرده است افزار و اسلحه ی سنگی دیده می شود. در آغاز تاریخ بشر حیوان رام شده، یعنی حیوانی که به وسیله ی کار تغییر یافته و اهلی گردیده است، در جنب سنگ، چوب، استخوان و صدفی که پرداخت شده مهم ترین نقش را به مثابه ی وسیله ی کار ایفا می کند<sup>۴</sup>. استعمال و ایجاد وسائل کار، با این که به صورت نطفه ای در نزد برخی از انواع حیوانات وجود دارد، صفت ممیزه ی پروسه ی کار ویژه ی انسانی است و به همین سبب است که فرانکلین انسان را حیوان افزارساز (a toolmaking animal) تعریف می کند.

---

<sup>۳</sup>- گانیل (Ganilh) در کتاب تئوری علم اقتصاد خود (پاریس ۱۸۱۵) که ناگفته نماند کتاب بی مایه ای ست، در مقابل نظریه ی فیزیوکرات ها سلسله ی عظیم پروسه های کاری که کشاورزی به معنای خاص با آن ها ملازمه دارد شمارش می کند.

<sup>۴</sup>- تورگو (\*Turgot) در نوشته ی خود (۱۷۶۶)

"Réflexion sur la formation et la distribution des richesses" اهمیت دام رام

شده را برای آغاز کشت و کار به خوبی توضیح داده است.

(\*)- Anne, Robert, Jacques, baron de Turgot. (۱۷۲۷-۱۷۸۱) اقتصاددان

فرانسوی و وزیر لوئی شانزدهم از مکتب فیزیوکرات ها و برجسته ترین شاگرد دکتر کنه که بنا به قول مارکس "با وی مکتب فیزیوکراتیک به منتها درجه ی اول خود رسید".



همان قدر که ساختمان استخوان های فسیل شده برای شناسایی سازمان بدنی انواع حیواناتی که نسل آن ها برافزوده مهم است، به همان اندازه نیز بقایای وسائل کار برای قضاوت درباره ی اقتصاد ساخت های اجتماعی سپری شده اهمیت دارد. وجه تمایز دوران های اقتصادی در این نیست که چه چیزی ساخته می شود، بلکه در آن است که چگونه و با چه وسائل کاری ساخته شده است.<sup>۵</sup> وسائل کار نه تنها درجه سنج تکامل نیروی کار انسانی به شمار می آیند بلکه نشان دهنده ی مناسبات اجتماعی ای هستند که در درون آن کار انجام می گیرد.

از میان وسائل کار، وسائل مکانیکی کار که می توان مجموعه ی آن ها را دستگاه استخوانی و عضلانی تولید نامید، بیش تر معرف صفات مشخصه ی دوران تولید اجتماعی معینی هستند تا آن وسائلی از قبیل ظرف، سبد، کوزه، تنگ و غیره که فقط برای نگاه داری محصولات کار به کار می روند و به طور کلی مجموعه ی آن ها را می توان به مثابه ی دستگاه عروقی تولید تلقی نمود. وسائل مزبور در مورد ساخت محصولات شیمیایی تازه شروع به ایفاء نقش پُراهمیتی می کنند.<sup>۵a</sup>

در معنای وسیع تر پروسه ی کار در اعداد وسائل خود، علاوه بر اشیایی که واسطه ی تأثیر کار بر محمول آن می گردند و بالنتیجه به نحوی از انحاء به مثابه ی سرایت دهنده ی عمل به کار می روند، کلیه ی شرایط مادی را نیز

<sup>۵</sup> - از میان کلیه ی کالاها، کالاهای صرفاً تجملی برای مقایسه ی تکنولوژی دوران های مختلفه ی تولید کم اهمیت تر هستند.

<sup>۵a</sup> - (زیرنویس چاپ دوم) - هر چند تاریخ هائی که تا کنون نوشته شده درباره ی تکامل تولید مادی که پایه ی هر زندگی اجتماعی و بنا بر این مبنای هر تاریخ واقعی است کم تر سخن می گویند، ولی بر پایه ی تحقیقات علوم طبیعی، نه آن چه تحقیقات تاریخی خوانده می شود، لاقلاً از مننه ی ما قبل تاریخ بنا بر افزار و سلاح هائی که به دست آمده تحت نام عهد سنگ، عهد مفرغ و عهد آهن تقسیم بندی شده است.

دربر می‌گیرد که برای انجام پروسه ضرورت دارند. این شرایط در پروسه‌ی کار مستقیماً دخالت ندارند ولی بدون آن‌ها پروسه یا اصلاً انجام پذیر نیست و یا به‌طور ناقص انجام می‌شود. خود زمین باز از زمره‌ی این قبیل وسیله‌ی عام کار به‌شمار می‌آید زیرا زمین به‌کارگر مکانی را که در آن استقرار می‌یابد (locus standi) و هم چنین میدانی را که پروسه‌ی کار در آن انجام می‌گیرد (field of employment) عطا می‌کند. از جمله وسایل کاری که قبلاً به‌وسیله‌ی کار آماده شده‌اند می‌توان به‌طور مثال از ساختمان‌های محل کار، کانال‌ها و راه‌ها و غیره نام برد.

پس در پروسه‌ی کار فعالیت انسان، به‌مدد وسایل کار، آن تغییراتی را که از پیش مورد نظر بوده است در محمول کار به‌وجود می‌آورد. پروسه با محصول خاتمه می‌یابد. محصول پروسه عبارت از یک ارزش مصرف‌ی معنی‌ماده‌ای طبیعی است که برحسب نیازمندی‌های انسان تغییر شکل یافته است. کار با محمول خویش درآمیخته است. کار تجسم یافته و محمول، کار به‌خود گرفته است. آن چه از جانب کارگر به‌شکل حرکت جلوه می‌کرد اکنون از سوی محصول مانند خاصیتی در حال سکون، در صورت هستی دیده می‌شود. کارگر بافته است و محصول بافته‌ای است.

اکنون اگر مجموع پروسه را از نقطه‌ی نظر نتیجه‌اش که محصول است مورد توجه قرار دهیم وسایل کار و محمول کار هر دو به‌مثابه‌ی وسایل تولید<sup>۱</sup> و خود کار نیز مانند کار بارآور<sup>۲</sup> دیده می‌شوند.

---

<sup>۱</sup> - به‌نظر متضاد می‌آید که مثلاً ماهی‌نگرفته وسیله‌ی تولید برای ماهی‌گیری نامیده می‌شود. ولی هنوز تاکنون چنین هنری کشف نشده است که ماهی را در آبی صید کنند که ماهی نداشته باشد.

<sup>۲</sup> - این تعریف کار بارآور که از نقطه‌ی نظر پروسه‌ی ساده‌ی کار داده شده است به‌هیچ‌وجه برای پروسه‌ی تولید سرمایه‌داری کافی نیست.

اگر ارزش مصرفی به مثابه ی محصول از پروسه ی کار خارج می شود در عوض ارزش های مصرف دیگری که خود محصول پروسه های گذشته کار هستند تحت عنوان وسائل تولید در این پروسه وارد می شوند. همین ارزش مصرفی که محصول این پروسه ی کار است خود وسیله ی تولید برای آن کار دیگر می گردد. بنابر این محصولات، تنها نتیجه ی پروسه ی کار نیستند بلکه در عین حال شرط آن نیز به شمار می آیند.

به استثناء صنایع استخراجی، مانند معادن، شکار، ماهی گیری و غیره، که محمول کارشان به وسیله ی طبیعت ارزانی شده است (و نیز در آن قسمت از کشاورزی که مربوط به آباد کردن زمین های بکر و بایر است) کلیه ی شعب دیگر صنعت با محمولی سر و کار دارند که ماده ی خام نامیده می شود یعنی محمولی که قبلاً کار در آن نشست کرده و خود محصول کار است. از همین قرار است مثلاً بذر در کشاورزی. حیوانات و نباتات که معمولاً محصولات طبیعی تلقی می گردند در شکل کنونی خود نه تنها محصول کار سال گذشته نیستند بلکه نتیجه ی تحولات ممتدی هستند که به وسیله ی نسل های بسیار تحت مراقبت انسان و توسط کار وی ایجاد شده اند. و اما درباره ی وسائل کار به طور اخص، سطحی ترین نگاه کافی است تا آثار کار گذشته در اکثریت عظیم آن ها دیده شود.

ماده ی خام ممکن است ماده ی اصلی محصولی باشد یا فقط به مثابه ی مواد کمکی در ایجاد آن محصول وارد گردد. مواد کمکی یا توسط وسائل کار مصرف می شوند مانند ذغال سنگ به وسیله ی ماشین بخار، روغن به وسیله ی چرخ، یونجه به وسیله ی اسب بارکش، یا این که به ماده ی خام ضمیمه می شوند تا در آن تغییری مادی ایجاد نمایند، مانند کمر برای سفید

کردن پارچه، ذغال سنگ برای آهن، رنگ برای پشم، و یا به انجام خود کار کمک می کنند مثل موادی که برای روشنایی و گرم کردن کارگاه به کار می روند. در مورد ساخت محصولات شیمیایی به طور اخص، تفاوتی که بین ماده ی اصلی و ماده ی کمکی وجود دارد زائل می شود زیرا هیچ یک از مواد مورد استعمال دوباره به صورت ماده ی اصلی محصول بر نمی گردد.<sup>۸</sup>

نظر به این که هر شنی دارای خواص متنوعی است و بنابراین این می تواند در مورد متعدد مورد استفاده قرار گیرد لذا محصول واحد ممکن است ماده ی خام برای پروسه های مختلف کار گردد. مثلاً گندم در عین حال هم برای آسیابان و هم برای نشاسته گر، هم برای عرق گیر و هم دامپرور و غیره به مثابه ی ماده ی خام به کار می رود و نیز مانند بذر ماده ی خام برای تولید خود می گردد. و هم چنین در صنعت معدنی ذغال از آن به مثابه ی محصول خارج می شود و در همان صنعت مانند وسیله ی تولید به کار می رود.

محصول واحدی می تواند در یک پروسه ی کار هم به عنوان وسیله ی کار و هم مانند ماده ی خام به کار رود. مثلاً حیوانی که در مورد پرورکاری خود ماده ی خامی است و روی آن کار انجام می گیرد در عین حال وسیله ی تدارک کود نیز هست.

یک محصول که به شکل آماده برای مصرف موجود است می تواند به نوبه ی خود ماده ی خام برای محصول دیگر گردد مثل انگور که ماده ی خام شراب سازی است. یا ممکن است کار، محصولی به وجود آورد که فقط

---

<sup>۸</sup> - استورش Storch ماده ی خام به طور اخص را که ماده "Matière" می نامد از مواد کمکی که وی آن ها را مصالح "Materiaux" می خواند فرق می گذارد و شربولیه(\*)  
Cherbuliez مواد کمکی را مواد توسلی Matière instrumentales می نامد.  
(\*) - آنتوان الیزه شربولیه Antoine Elisèe Cherbuliez (۱۷۹۳ - ۱۸۷۹) سیاستمدار و اقتصاددان سوئیسی شاگرد سیسموندی.

به مثابه ی ماده ی خام قابل استفاده باشد. در این حالت محصول مزبور نیم ساخته\* نامیده می شود یا بهتر است آن را مرحله ساخته\*\* خواند مثل پنبه، نخ کلاف، نخ قرقره و مانند آن ها. ماده ی خام اصلی با این که خود محصولی است ممکن است ناگزیر شود از یک سلسله تغییرات مختلفه بگذرد و در شکل پیاپی تغییر یافته ای همواره از نو وظیفه ی ماده ی خام را تا آخرین پروسه ی کار، که وی را به صورت وسیله ی معیشت یا وسیله ی کار آماده بیرون می دهد، ایفا نماید.

پس دیده می شود که ماده ی خام بودن، وسیله ی کار یا محصول تلقی شدن یک ارزش مصرف با نقش مشخصی که وی در پروسه ی کار ایفا می کند و مقامی که در این پروسه اشغال می نماید بستگی تام و تمام دارد و با تغییر این مقام آن تشخیص نیز تغییر می کند.

بنابر این هر گاه در درون یک پروسه ی جدید کار محصولاتی به مثابه ی وسیله ی تولید وارد شوند صفت محصول بودن خود را از دست می دهند و باز فقط مانند عوامل مادی کار زنده عمل می کنند. ریسنده دوک را فقط مانند وسیله و الیاف کتان را به عنوان محمول ریسندگی تلقی می کند. بدیهی است که بدون مصالح و دوک رشتن میسر نیست. بنابر این وجود قبلی این محصولات از آغاز ریسندگی مفروض است. ولی در خود این پروسه مسأله ی این که کتان و دوک محصول کارهای گذشته هستند همان اندازه بی تفاوت

\* - آلمانی Halbfabrikat - فرانسه Demi-facon

\*\* - Stufenfabrikat. منظور مارکس از این اصطلاح که آن را بهتر از اصطلاح معمولی "نیم ساخته" دانسته است این است که محصول مورد نظر به هر حال تمام است و نیم ساخته نیست منتها هدف خاص این نوع تولید تهیه ی مواد خام برای تولید دیگر است و بنابر این مرحله ای از تولید آینده را تشکیل می دهد و به همین سبب به نظر مارکس اصطلاح نیم ساخته کاملاً این حقیقت را نمی رساند و ناقص است. اصطلاح مورد نظر عیناً از کلمات مرکب آلمانی آن به صورت "مرحله ساخته" ترجمه شده است.

است که در مورد خوراک مسأله ی این که نان محصول کارهای قبلی دهقان، آسیابان، نانوا و غیره است بی تفاوت تلقی می گردد. به عکس هنگامی وسائل تولید خصلت خود را به مثابه ی محصولات کار گذشته بروز می دهند که در پروسه ی کار نقائصی به ظهور رسد. کاردی که نمی بُرد، نخی که پیوسته پاره می شود و غیره خاطره ی فلان چلنگر و به همان ریسنده را به طور محسوس به یاد می آورند. در محصول موفقیت آمیز، کار گذشته ای که آفریننده ی خواص سودمند محصول بوده است، ناپدید می گردد.

ماشینی که در پروسه ی کار مورد استفاده قرار نمی گیرد بی فایده است و به علاوه تحت تأثیر نیروی مخرب تبادل مواد طبیعی واقع می شود. آهن زنگ می زند و چوب می پوسد. نخی که با آن بافندگی و سوزن دوزی نمی شود پنبه ی هدر رفته ای ست. کار زنده باید چنگ در این اشیاء اندازد، آن ها را از خواب مرگ بیدار کند و از صورت ارزش مصرف بالقوه به ارزش مصرف واقعی و بالفعل تبدیل نماید. در واقع هنگامی که آتش کار به جان آن ها می افتد، آن ها را در پیکر خویش مستحیل می کند و برای وظایفی در پروسه ی کار فرا می خواند که متناسب با مفهوم وجودی و حرفه ای آن هاست. این ها باز مصرف می شوند ولی این بار مصرف شدن آن ها به صورت هدف دار و به مثابه ی عوامل تشکیل دهنده ی ارزش های مصرف تازه و محصولات نونی انجام می گیرد که شایسته اند به شکل وسیله ی معیشت به مصرف شخصی برسند و یا مانند وسیله ی تولید در پروسه ی کار جدیدی وارد گردند.

پس اگر محصولات موجود نه تنها نتیجه ی پروسه ی کار بلکه شرط وجودی آن نیز هستند، فرو ریختن آن ها در پروسه ی کار و تماس یافتنشان

با کار زنده از سوی دیگر یگانه وسیله ای است برای این که بتوان این محصولات کار گذشته را به مثابه ی ارزش مصرف حفظ نمود و تحقق بخشید.

کار، عوامل مادی خود، محمول و وسائل خویش را مورد استعمال قرار می دهد، آن ها را می بلعد، و به همین سبب خود پروسه ی مصرف است. این مصرف بارآور با مصرف شخصی از این جهت متفاوت است که در مورد اخیر محصولات به مثابه ی وسائل حیات فرد زنده مصرف می شوند در صورتی که در مورد نخست آن ها محصولات را مانند وسائل حیات کار و نیروی کار فعال فرد زنده به مصرف می رسانند. بنابر این حاصل مصرف شخصی همانا خود مصرف کننده است در صورتی که نتیجه ی مصرف بارآور محصولی است که از مصرف کننده متمایز است.

نظر به این که وسائل و محمول کار خود محصول اند، کار برای این که محصول ایجاد نماید محصول مصرف می کند یا به عبارت دیگر محصولات را به مثابه ی وسیله ی تولید محصولات مورد استفاده قرار می دهد. ولی با این وجود همان طور که در ازمنه ی ابتدائی پروسه ی کار فقط بین انسان و زمین می گذشت که وی در آن مداخله ای نکرده بود، اکنون نیز از این قبیل وسائل تولید که صرفاً به وسیله ی طبیعت ارزانی شده و معرف هیچ گونه ارتباطی بین ماده ی طبیعی و کار انسانی نیستند، همواره باز در پروسه ی کار مورد استفاده قرار می گیرند.

پروسه ی کار آن چنان که ما آن را در حالات ساده و مجردش تحلیل نمودیم و عبارت از فعالیت با هدف انسان به منظور تولید ارزش های مصرف و آماده ساختن طبیعت برای احتیاجات انسانی است، شرط عمومی مبادله ی مواد

بین انسان و طبیعت و شرط ابدی زندگی بشری است به همین سبب مستقل از هر شکل حیات انسانی و کلیه ی اشکال اجتماعی آن است یا به عبارت بهتر بین کلیه ی اشکال اجتماعی زندگی انسان مشترک است. پس ضرورتی نبود که ما در این بحث مناسبات بین کارگر را با کارگران دیگر مورد مطالعه قرار دهیم. انسان و کارش از طرفی و طبیعت و موادش از سوی دیگر ما را کفایت می کرد. هم چنان که از مزه ی گندم نمی توان حدس زد کی آن را کاشته، از چنین پروسه ی کاری نیز نمی توان دریافت که در چه شرایطی انجام شده است: آیا زیر تازیانه بیرحم نگرهبان بردگان جریان یافته است یا زیر چشم نگران سرمایه دار، آیا سین سینیاتوس\* آن را در گاوبندی خود (Jugera) به وجود آورده یا خود کار آن وحشی ای است که به ضرب سنگ، شکاری را از پای در می آورد؟<sup>۹</sup>

اکنون به سرمایه دار آینده *in spe* خودمان برگردیم. ما او را در جایی رها کرده بودیم که تازه از بازار عوامل ضروری برای یک پروسه ی کار، چه عوامل مادی یا وسائل تولید و چه عامل انسانی یا نیروی کار را، خریده

---

\* - Lucius Quinctius Cincinnatus - سردار معروف رومی (قرن پنجم پیش از میلاد) که سادگی زندگی و اخلاق درویشانه ی وی شهرت یافته است. وی با آن که دوبار دیکتاتور رم گردید به هنگام پیری از نو به کشت و کار پرداخت و هنگامی که مأموران دولتی (لیکتورها) برای تقدیم نشان افتخار به نزد او رفتند وی را پشت گاوآهن مشغول شخم دیدند. ذکر نمونه ای قناعت و سادگی سین سینیاتوس در ادبیات اروپائی مرسوم است.

<sup>۹</sup> - بر اساس همین دلیل عالی منطقی است که سرهنگ تارنس Torrens منشاء سرمایه را در سنگ انسان وحشی کشف می کند. وی می نویسد: «در نخستین سنگی که انسان وحشی به طرف شکاری که تعقیب می کند پرتاب می نماید، در اولین چوبی که وی برای تکاندن میوه ای بر می دارد که در دسترسش نیست ما تصاحب چیزی را می بینیم که به قصد تملک چیز دیگر به کار می رود و بدین طریق منشاء سرمایه را کشف می کنیم»

(An Essay on the Production of Wealth etc. P. ۷۰-۷۱)

ظاهراً بر اساس همین چوب اولی است که می توان توضیح داد چگونه در زبان انگلیسی Stock مرادف با سرمایه است.



بود. وی با بصارت زیرکانه ای آن وسائل تولید و نیروهای کاری را که به درد کسب و کار ویژه اش (نساجی، سراجی و غیره) می خورد انتخاب کرده است. پس سرمایه دار ما در صدد مصرف نمودن کالائی که خریده است یعنی نیروی کار بر می آید یعنی دارنده ی نیروی کار، کارگر را به این وا می دارد که با کار خویش وسائل تولید را مصرف نماید. بدیهی است که در ماهیت عمومی پروسه ی کار از این جهت که کارگر آن را به جای خود به حساب سرمایه دار انجام می دهد تغییری حاصل نمی شود. ولی مداخله ی سرمایه دار نیز موجب آن نمی شود که غفلتاً در شیوه ی چکمه دوزی یا نخ ریزی تغییری حاصل گردد. سرمایه دار مجبور است نیروی کار را همان طور که در بازار پیدا می شود بپذیرد و بنابر این ناگزیر است کار را نیز که از دورانی سرچشمه گرفته که هنوز هیچ سرمایه داری وجود نداشته است هم چنان قبول نماید. تحول شیوه ی تولید، در نتیجه ی وابستگی کار به سرمایه دیرتر وقوع پذیر می شود و لذا ما نیز آن را بعداً مورد مطالعه قرار می دهیم.

پروسه ی کار به مثابه ی پروسه ی مصرف نیروی کار به وسیله ی سرمایه دار، اکنون دو پدیده ی خاص از خود بروز می دهد.

کارگر تحت نظارت سرمایه داری کار می کند که کارش به وی تعلق دارد. سرمایه دار مراقب است که کار به طور منظم پیشرفت کند، وسائل تولید طبق منظور به کار رود و بنابر این مواد خام تلف نگردد و تیمار کارافزار نگاه داشته شود یعنی تنها به همان اندازه که استعمال آن ها در کار ایجاب می کند آسیب ببینند.

ثانیاً محصول ملک سرمایه دار است نه از آن تولیدکننده ی مستقیم آن یعنی کارگر. سرمایه دار مثلاً ارزش روزانه ی نیروی کار را می پردازد. استفاده ی

از آن مانند هر کالای دیگری برای تمام روز، عیناً مثل اسبی که برای یک روز کرایه شده باشد، به وی تعلق دارد. استفاده ی از کالا حق خریدار است و صاحب نیروی کار در حالی که کار خود را انجام می دهد در واقع فقط ارزش مصرفی که فروخته است تحویل می دهد. از لحظه ای که وی وارد کارگاه سرمایه دار می شود ارزش مصرف نیروی کار او و بنابر این استفاده ی از آن نیرو، یعنی کار، متعلق به سرمایه دار است. سرمایه دار با خرید نیروی کار، کار را مانند ماده تخمیری زنده در پیکر بی روح عوامل تشکیل دهنده ی محصول، که باز هم به او تعلق دارند، وارد نموده است. از نقطه ی نظر او پروسه ی کار فقط عبارت از مصرف نمودن نیروی کار یعنی کالایی است که وی خریداری نموده است ولی بدون ضمیمه کردن وسائل تولید مصرف پذیر نیست. پروسه ی کار عبارت است از پروسه ای بین اشیاء مورد خرید سرمایه دار، بین اشیائی که به او تعلق دارند. بنابر این همان گونه که محصول پروسه ی تخمیر در سرداب شرایش از آن اوست، محصول این پروسه نیز به او تعلق دارد.<sup>۱۰</sup>

---

<sup>۱۰</sup> - "محصولات پیش از آن که تبدیل به سرمایه شوند مورد تملک قرار می گیرند و این تبدیل آن ها را از قید تملک آزاد نمی سازد".

(Cherbuliez: „Richesse ou Pauvreté.“ Paris, ۱۸۴۱. P. ۵۹)

"هنگامی که کارگر کار خود را در ازاء مقدار معینی از وسائل زندگی می دهد کاملاً از حقوق خویش نسبت به محصولات که کارش ایجاد می کنند صرف نظر می کند... مالکیت این محصولات هم چنان که بود باقی می ماند و به هیچ وجه در نتیجه ی قراردادی که منعقد شده است تغییر نمی کند. به عبارت دیگر محصولات ملک طلق سرمایه داری است که مواد اولیه و وسائل زندگی را فراهم آورده است. این نتیجه ی مسلم قانون تملک است، همان قانونی که اصل اساسی آن عبارت از شناختن مالکیت انحصاری کارگر بر محصولات کار خود بود". (همان کتاب صفحه ۵۸). "هنگامی که کارگران برای مزد کار می کنند، سرمایه دار نه تنها مالک سرمایه است (مقصودش در این جا وسائل تولید است) بلکه مالک کار نیز هست ( of the labour also). اگر هم چنان که عادت بر آن جاری شده است، آن چه به عنوان مزد پرداخت می شود در مفهوم سرمایه می گنجد دیگر جداگانه صحبت کردن از سرمایه و کار خالی از معنی است. کلمه ی سرمایه به این معنی، سرمایه و کار، هر دو را دربر می گیرد"

## ۲- روند ارزش افزائی

محصول- ملک طلق سرمایه دار- عبارت از ارزش مصرفی است مانند نخ، پارچه، کفش و غیره. اما با این که مثلاً می توان کفش را از جهتی پایه ی پیش روی جامعه دانست و سرمایه دار ما هم مسلماً آدم پیش روی است معذک وی کفش را به عشق خود کفش نمی سازد. به طور کلی در تولید کالائی ارزش مصرف چیزی نیست که برای خودش مورد مهر قرار گیرد، (Qu' on aime pour lui-même). در این جا ارزش های مصرف از آن جهت و تا هنگامی تولید می شوند که پایه ی مادی و حامل ارزش مبادله اند. و برای سرمایه دار ما مسأله از دو جهت مطرح است. نخست وی می خواهد ارزش مصرفی تولید کند که ارزش مبادله داشته باشد، جنس مشخصی که باید به فروش برسد یعنی کالا باشد. و در ثانی او می خواهد کالائی تولید کند که ارزشش بالاتر از مجموع ارزش کالاهائی باشد که وی برای تولید آن صرف کرده است یعنی از مجموع ارزش وسائل تولید و نیروی کاری که وی پول عزیز خود را بالای آن پیشگی به بازار ریخته است بیش تر باشد. منظور او فقط تولید ارزش مصرف نیست بلکه کالاست، قصد وی تنها ارزش مصرف نیست بلکه ارزش است و تنها ارزش هم نیست بلکه اضافه ارزش است.

در واقع چون سخن بر سر تولید کالائی بود ما تاکنون آشکارا فقط یک طرف پروسه را مورد توجه قرار داده ایم. نظر به این که کالا خود وحدت ارزش

(James Mill<sup>(\*)</sup>: „Elements of Political Economy etc.“ P. ۷۰)

(\*)- جیمس میل (۱۷۷۳- ۱۸۳۶)- تاریخ نویس، فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی. وی نخستین کسی است که تئوری ریکاردو را به شکل منظمی بیان نمود. در حالی که کوشید تضادهای تئوری ریکاردو را برطرف نماید خود در یک سلسله تضاد گرفتار شد و چون تئوری ریکاردو را به طور دکماتیک مورد تحلیل قرار می داد سرانجام نتوانست از کلاف تضادها بیرون آید.

مصرف و ارزش است ناگزیر پروسه ی تولید نیز باید وحدت روند کار و روند تشکیل ارزش باشد.

اکنون ما نیز روند تولید را به مثابه ی روند ارزش آفرینی مورد دقت قرار می دهیم.

می دانیم که ارزش یک کالا برحسب مقدار کاری که در آن تجسم یافته است، یعنی زمان کاری که اجتماعاً برای تولید آن لازم است تعیین می گردد. این حکم در مورد محصولی نیز که سرمایه دار ما به صورت نتیجه ی پروسه ی کار به دست می آورد صادق است. بنابر این بدواً باید کاری را که در این محصول تجسم یافته است حساب کنیم. فرض کنیم که این محصول مثلاً نخ باشد.

برای تولید نخ بدواً ماده خام آن، که مثلاً ۱۰ فوند پنبه است، لازم بود. اکنون حاجتی به این نیست که در باره ی ارزش پنبه تحقیق کنیم زیرا سرمایه دار آن را در بازار طبق قیمتش که فی المثل مساوی با ۱۰ شیلینگ است خریداری نموده است. کاری که برای تولید پنبه لازم آمده در بهای آن به صورت کار عمومی اجتماعی نموده شده است. حالا باز فرض می کنیم که میزان فرسودگی دوک ها- که ما آن را به مثابه ی نماینده ی کلیه ی وسائل کار دیگری که در تولید مورد استفاده قرار گرفته است تلقی می کنیم- برابر با دو شیلینگ باشد. اکنون اگر محصول ۲۴ ساعت کار یا دو روز کار برابر مقداری طلا معادل ۱۲ شیلینگ باشد آن گاه چنین نتیجه می شود که در نخ معادل دو روز کار تجسم یافته است.

این اوضاع و احوال که پنبه تغییر شکل داده و قسمت فرسوده ی دوک ها کاملاً ناپدید شده است نباید ما را گمراه نماید. برحسب قانون عام ارزش اگر مثلاً ارزش ۴۰ فوند نخ مساوی با ارزش ۴۰ فوند پنبه به اضافه ی ارزش

تمام یک دوک باشد، یعنی در صورتی که برای تولید طرفین معادله همان مقدار زمان کار ضرورت یافته باشد، آن گاه ۱۰ فوند نخ برابر ۱۰ فوند پنبه و  $\frac{1}{3}$  دوک خواهد بود. در چنین موردی همان مقدار زمان کار یک بار در ارزش مصرفی که نخ است و بار دیگر در ارزش های مصرف دیگری که پنبه و دوک هستند نموده شده است. بنابر این برای ارزش، مسأله ی این که وی در نخ، دوک و یا پنبه بیان شده باشد کاملاً بی تفاوت است. این که دوک و پنبه به جای آن که آرام در کنار یکدیگر آرمیده باشند در جریان ریسندگی به هم درآمیخته اند و این پروسه شکل مورد استفاده ی آن ها را تغییر داده و آن ها را به نخ مبدل نموده است، به همان اندازه در ارزش آن ها بی تأثیر است که اگر فرضاً در جریان مبادله ای ساده آن ها با مقدار معادلی از نخ معاوضه شده بودند.

زمان کاری که برای تولید پنبه لازم آمده، خود جزئی از زمان کار لازم برای تولید نخ است که پنبه ماده ی خام آن را تشکیل می دهد و بنابر این در نخ وارد گردیده است. هم چنین است در مورد زمان کاری که برای تولید دوک ها لازم بوده است زیرا بدون فرسودگی یا مصرف آن ها نخ ریزی امکان پذیر نیست.<sup>۱۱</sup>

بنابر این هنگامی که ارزش نخ، یعنی زمان کاری که برای به وجود آوردن آن لازم است، مطرح می گردد می توان پروسه های کار مختلفه و مشخصی را، که از لحاظ زمانی و مکانی از یکدیگر جدا هستند و بایستی طی شوند تا

<sup>۱۱</sup> - "نه تنها کاری که مستقیماً در کالاها وارد می شود در ارزش آن ها تأثیر می کند بلکه کاری نیز که در وسائل، کارافزارها و ساختمان ها اعمال شده است و به وسیله ی آن ها این کار انجام می گیرد، در ارزش مؤثر است."

(Ricardo: „Principles of Political Economy.“ P. ۱۶)

بشود خود پنبه و دوک های مورد نیاز را تولید نمود و سپس از پنبه و دوک نخ ساخت، به مثابه ی مراحل مختلفه و پی در پی پروسه ی کار واحدی تلقی نمود. تمام کاری که در نخ جا گرفته، کار گذشته است. موضوع این که کار لازم برای تولید عوامل تشکیل دهنده ی نخ مربوط به گذشته ی نزدیک یا ماضی بعید باشد و یا این که در پروسه ی نهائی نخ ریسی کاری که انجام شده نزدیک به زمان حال و یا ماضی قریب است به کلی خالی از اهمیت است. اگر مثلاً برای ساختن خانه ای ۳۰ روز کار لازم باشد، مسأله ی این که سی امین روز کار ۲۹ روز دیرتر از نخستین روز کار در تولید وارد شده به هیچ وجه تغییری در مجموع مقدار زمان کاری که در خانه مجسم گردیده است نمی دهد. از این رو کاملاً می توان زمان کاری را که در مواد کار و وسائل کار جای گرفته اند چنان تلقی نمود که گویی فقط در یکی از مراحل قبلی پروسه ی ریسندگی و پیش از کاری که در مرحله ی نهائی آن به شکل رشتن انجام گردیده وارد شده اند.

بنابر این ارزش های وسائل تولید، پنبه و دوک، که در بهای ۱۲ شیلینگ بیان شده اند، اجزاء متشکله ی ارزش نخ یا ارزش محصول به شمار می آیند.

تنها دو شرط باید تحقق یابند. نخست آن که باید پنبه و دوک واقعاً برای تولید یک ارزش مصرف به کار رفته باشند یعنی در مورد مثال ما باید از آن ها نخ ساخته شده باشد. برای ارزش تفاوتی نمی کند که کدام ارزش مصرف او را دربر می گیرد ولی به هر حال ارزش مصرفی باید بار او را به دوش کشد. ثانیاً این نکته مسلم باشد که در شرایط تولید اجتماعی مشخصی آن زمان کاری مورد استفاده قرار گرفته که ضروری بوده است. پس اگر فقط

یک فوند پنبه برای رشتن یک فوند نخ لازم است تنها باید همین یک فوند پنبه برای به وجود آوردن یک فوند نخ به کار رفته باشد. و نیز هم چنین است در مورد دوک. حالا اگر سرمایه دار به هوس بیافتد که به جای دوک آهنی دوک زرین مورد استفاده قرار دهد باز در ارزش نخ فقط همان کار اجتماعاً لازم یعنی آن زمان کاری که برای تولید دوک آهنی لازم است به حساب خواهد آمد.

ما اکنون می دانیم که وسائل تولید از قبیل پنبه و دوک چه سهمی در ارزش نخ دارا هستند. این سهم مساوی با ۱۲ شیلینگ یا تجسم دو روز کار است. پس لازم است که سهم ارزشی ای را که کار خود ریسنده به پنبه می افزاید تعیین کنیم.

این کار را ما اکنون از نقطه ی نظری به کلی غیر از آن چه که درباره ی پروسه ی کار مطالعه کردیم مورد دقت قرار می دهیم. در پروسه ی کار سخن بر سر فعالیت هدف دار یعنی تبدیل پنبه به نخ بود. در آن جا در صورتی که کلیه ی شرایط یکسان باقی می ماند هر قدر کار بیش تر موافق مقصود انجام می گرفت به همان اندازه نخ بهتری به دست می آمد. کار ریسنده از لحاظ خصوصیت خود با کارهای بارآور دیگر فرق داشت و این تفاوت به طور ذهنی و عینی در هدف مشخص ریسنده، در شیوه ی خاص فعالیت او، در ماهیت مخصوص وسائل تولید وی و در ارزش مصرف ویژه ی محصولش نمودار می گردید. پنبه و دوک مانند خوراک ریسندگی به کار می روند ولی با آن ها نمی توان توپ خان دار ساخت. اما به عکس، کار ریسنده از آن جهت که ارزش زاست یعنی سرچشمه ی ارزش است به هیچ وجه با کار توپ ریز، یا نزدیک تر از آن، با کار پنبه کار و دوک ساز، یعنی با کارهایی که در وسائل

تولید نخ تجسم یافته اند، فرقی ندارد. تنها از لحاظ این همانندی است که پنبه کاری، دوک سازی و ریسندگی به طور ساده از جهت کمی اجزاء مختلفه ی یک ارزش جمعی مانند نخ را تشکیل می دهند. این جا دیگر سخن بر سر کیفیت، ویژگی و محتوی کار نیست بلکه تنها کمیت آن ها مورد نظر است. این کمیت را می توان به آسانی حساب نمود. فرض می کنیم که ریسندگی کاری ساده و متوسط اجتماعی است. بعداً خواهیم دید که فرض مخالف نیز تغییری در موضوع نمی دهد.

به هنگام پروسه ی کار همواره کار از شکل بی آرام به صورت هستی و از حالت متحرک به صورت متجمسم تغییر می کند. در پایان یک ساعت، حرکت ریسندگی در مقدار معینی از نخ نموده می شود و بنابر این مقدار معینی کار، یک ساعت کار، در پنبه مجسم می گردد. وقتی ما ساعت کار می گوئیم منظور ما مصرف شدن نیروی جسمانی ریسنده در مدت یک ساعت است زیرا در این جا ریسندگی فقط از جهت مصرف نیروی کار مورد توجه ماست نه از لحاظ کار مشخص و خاصی که ریسندگی نام دارد.

اما آن چه اهمیت قطعی دارد این است که در مدت تبدیل پنبه به نخ زمان کار اجتماعاً لازم صرف شود. اگر در شرایط تولید عادی، یعنی در شرایط اجتماعی متوسط تولید، لازم باشد که در مدت یک ساعت کار  $a$  فوند پنبه به  $b$  فوند نخ تبدیل شود، روز کار  $12$  ساعته عبارت از روز کاری خواهد بود که  $12 \times a$  فوند پنبه را به  $12 \times b$  فوند نخ تبدیل می نماید. زیرا فقط زمان کار اجتماعاً لازم است که کار ارزش زا به شمار می رود.

در این جا مواد خام و محصول نیز، مانند خود کار، کاملاً از نقطه ی نظر و زاویه ی دیگری غیر از پروسه ی خاص کار دیده می شوند. ماده ی خام در



این مورد فقط به مثابه ی جذب کننده ی مقدار معینی کار تلقی می شود. در واقع با این عمل جذب ماده ی خام تبدیل به نخ می شود زیرا نیروی کار که در شکل ریسندگی خرج شده به آن افزوده شده است. ولی اکنون محصول، یعنی نخ، نیز فقط به منزله ی درجه سنج کاری است که به وسیله ی پنبه جذب گردیده است. مثلاً اگر ۱ فوند و  $\frac{2}{3}$  پنبه طی یک ساعت رشته شود و یا به یک فوند و  $\frac{2}{3}$  نخ مبدل گردد در این صورت ۱۰ فوند نخ نمودار ۶ ساعت کار جذب شده خواهد بود. اکنون دیگر مقادیر معین و طبق تجربه مشخص شده ای از محصول نماینده ی چیز دیگری جز مقادیر مشخصی کار و حجم معینی از زمان کار جامد شده نیستند. آن ها فقط تجسمی از یک ساعت، دو ساعت یا یک روز کار اجتماعی هستند و بس.

موضوع این که کار همانا ریسندگی است و ماده ی آن پنبه و محصولش نخ، در این جا بی اهمیت است، هم چنان که محصول بودن خود محمول کار و بالنتیجه ماده ی خام بودن آن بی تفاوت است. اگر کارگر به جای ریسندگی در معدن ذغال کار می کرد و محمول کار، یعنی ذغال را طبیعت خود به وی داده بود باز مقدار معینی ذغال، مثلاً معادل یک سنتنر\* که از بستر خود جدا شده بود، نماینده ی مقدار مشخصی از کار جذب شده می بود.

یک ساعت کار ۱ فوند و  $\frac{2}{3}$  پنبه را به ۱ فوند و  $\frac{2}{3}$  نخ تبدیل می کند<sup>۱۲</sup>، آن گاه در ۶ ساعت ۱۰ فوند پنبه را به ۱۰ فوند نخ تبدیل خواهد نمود. پس در جریان پروسه ی ریسندگی، پنبه ۶ ساعت کار جذب نموده است. همین زمان

\* Zentner که به زبان فرانسه Quintal گفته می شود معادل با قنطار واحد وزن عرب است. اکنون سنتنر یا کنتال واحد متری حجم شمرده می شود و مساوی با ۱۰۰ کیلوگرام است.  
<sup>۱۲</sup> - در این جا ارقام کاملاً جنبه ی اختیاری دارند.

کار در مقدار طلائی معادل ۳ شیلینگ نموده می شود. بنابر این به وسیله ی ریسندگی ارزشی معادل ۳ شیلینگ به پنبه افزوده شده است.

اکنون ارزش مجموع محصول یعنی ۱۰ فوند نخ را مورد ملاحظه قرار دهیم. ۱۰ فوند نخ مجسم کننده ی دو روز و نیم کار است که دو روز آن را پنبه و دوک دربر گرفته اند و نیم روز کار نیز طی پروسه ی ریسندگی جذب گردیده است. همین زمان کار در حجم طلائی معادل ۱۵ شیلینگ نموده شده است. پس قیمت منطبق با ارزش ۱۰ فوند نخ عبارت از ۱۵ شیلینگ، و قیمت یک فوند نخ برابر با ۱ شیلینگ و ۶ پنس است.

سرمایه دار مادر شگفتی است. ارزش محصول مساوی با ارزش سرمایه ی پیش پرداخته ی اوست. ارزشی که قبلاً به کار رفته است، ارزشی نژانیده، هیچ اضافه ارزشی ایجاد نکرده و بنابر این پول به سرمایه تبدیل نشده است. بهای ۱۰ فوند نخ ۱۵ شیلینگ است و در بازار نیز برای عناصر تشکیل دهنده ی محصول یا به عبارت دیگر برای عوامل پروسه ی کار ۱۵ شیلینگ خرج شده است بدین قرار: ۱۰ شیلینگ برای پنبه، دو شیلینگ برای فرسوده شدن دوک ها و ۳ شیلینگ برای نیروی کار. افزایش ارزش نخ نیز تأثیری در نتیجه ی امر نخواهد داشت زیرا ارزش نخ جز مجموع ارزش هائی که قبلاً در پنبه، دوک و نیروی کار تقسیم شده است چیز دیگری نیست و از چنین جمع ساده ی ارزش های موجود نه اکنون و نه هیچ گاه ممکن نیست اضافه ارزشی به وجود آید.<sup>۱۳</sup>

---

<sup>۱۳</sup> - این اصل عمده ای است که بر پایه ی آن نظریه ی فیزیوکرات ها مبنی بر عقیم بودن هر کاری غیر از کشاورزی قرار گرفته است. همان اصلی که برای اقتصاددانان حرفه ای غیرقابل رد است. "این شیوه که ارزش چند چیز را به حساب یک چیز بگذارند، مثل افزودن مصارف زندگی نساج به کتان، و به عبارت دیگر چند ارزش را طبقه به طبقه روی یک ارزش قرار دهند، موجب می شود که این ارزش به همان مقدار بزرگ گردد... حاصل جمع نحوه ی

اکنون کلیه ی این ارزش ها در یک شئی تمرکز یافته اند ولی در مورد مبلغ ۱۵ شیلینگ نیز، قبل از آن که سرمایه دار آن را برای خرید سه کالا تقسیم کند، وضع به همین منوال بود.

این نتیجه به خودی خود شگفت انگیز نیست. ارزش یک فوند نخ یک شیلینگ و ده پنس است و بنابر این سرمایه دار ما می بایست در بازار برای خریداری ده فوند نخ ۱۵ شیلینگ بپردازد. خواه وی خانه ی خود را حاضر و آماده بخرد و خواه آن را به خرج خویش بسازد هیچ یک از این عملیات پولی را که وی برای به دست آوردن خانه گذارده است زیادتر نخواهد کرد.

شاید سرمایه دار که از اقتصاد عامیانه اطلاعی دارد بگوید که او پولش را به این قصد به کار انداخته است که پول بیش تری به دست آورد. ولی راه دوزخ از حسن نیت فرش شده است و ممکن است قصد وی این بوده که اصلاً بدون تولید کردن پول درآورد.<sup>۱۴</sup> وی حالا تهدید می کند و می گوید بار دیگر کلاه سرش نخواهد رفت. در آینده به جای این که خود تولید کند کالاهای ساخته شده از بازار خواهد خرید. اما اگر همه ی برادران سرمایه دارش نیز به همین طریقه رفتار کنند و چگونه وی می تواند کالائی در بازار پیدا کند؟ ولی آخر او پول را که نمی تواند بخورد. دیگر شروع به موعظه می کند. آخر این پرهیزکاری او را باید در نظر بگیرند. او می توانست ۱۵ شیلینگش را به

---

تشکیل قیمت محصولات کار را به خوبی رسم می کند. این قیمت جز حاصل جمع چند ارزش مورد استفاده که با یکدیگر جمع شده اند چیز دیگری نیست. ولی با وجود این جمع کردن به معنای ضرب کردن نیست." ( P. ) „L'Ordre naturel etc.“ ercier de la Rivière: (۵۹۹)

<sup>۱۴</sup> - مثلاً وی (یا کسی دیگر) در سال های ۱۸۴۴-۴۷ قسمتی از سرمایه ی خود را از کارهای تولیدی بیرون کشید تا روی سهام راه آهن احتکار کند. و هم چنین در اوان جنگ داخلی آمریکا او کارخانه ی خود را بست و کارگران کارخانه ی را به خیابان ریخت تا در بورس پنبه ی لیورپول بازی کند.

مصرف عیاشی بزند ولی به جای این کار وی پول را به طور مؤلف مصرف نموده و از آن نخ ساخته است. این درست است ولی به هر حال به جای پیشیمانی نخ در دست دارد. او باید دقت کند به سرنوشت دفینه ساز نیافتد که عاقبت زهد و پرهیز را به ما نشان داد. به علاوه آن جا که چیزی نیست، شاهنشاه را حق نیست. هر قدر وی از لحاظ خود گذشتگی مقام بلندی داشته باشد اصلاً چیزی نیست تا پول زیادتری به او بپردازند زیرا ارزش محصولی که از تولید بیرون می آید درست مساوی با ارزش کالایی است که در آن ریخته شده است. بنابراین این خوب است که وی خود را با این حکمت تسلی دهد که تقوی پاداش پارسائی است. ولی خیر! وی اسباب دردرس شده است. نخ به درد او نمی خورد. او نخ را برای فروش تولید کرده است. پس به رود نخ را بفروشد و یا ساده تر در آینده فقط اشیائی که مورد احتیاج شخصی خودش است تولید کند. این نسخه ای است که حکیم باشی مخصوص او مک کولوچ\* به عنوان داروی مؤثر برای جلوگیری از شیوع بیماری سرریز تولید تجویز فرموده است. حالا دیگر سماجت می کند و مرغش یک پا دارد. آیا کارگر قادر است با دست خودش در زیر آسمان نیلگون چیزی ایجاد کند، کالا تولید نماید؟ مگر او برای کارگر مصالحی تهیه نکرده است که وی فقط در آن و با آن می تواند کار خود را مجسم نماید؟ و چون اکنون قسمت اعظم جامعه از این گدا گرسنه ها تشکیل می شود، آیا او با وسائل تولید خودش، با پنبه و دوکش خدمت بی اندازه ای به جامعه و به ویژه نسبت به کارگر نکرده است که علاوه بر همه ی این ها وسائل زندگیش را نیز از او دارد؟ آیا او نباید این خدمت را

---

\* - Mac Culloch, John Ramsay (۱۷۸۹-۱۸۶۴). اقتصاددان انگلیسی و مبلّغ عوامانه نظریات اقتصادی ریکاردو یکی از مداحان سرمایه داری که بنا به قول مارکس "یگانه نگرانی وی درباره ی گرایش نزولی سود است".

به حساب بیاورد؟ ولی مگر کارگر هم در مقابل با تبدیل نمودن پنبه و دوکش به نخ جبران خدمت را نکرده است؟ به علاوه این جا اصلاً صحبت بر سر خدمت نیست<sup>۱۵</sup>. خدمت جز تأثیر مفید یک ارزش مصرف چیز دیگری نیست خواه این ارزش مصرف کالا باشد یا کار<sup>۱۶</sup>. ولی این جا سخن بر سر ارزش مبادله است. سرمایه دار ارزشی به مقدار ۳ شیلینگ به کارگر پرداخته است و کارگر با افزودن سه شیلینگ ارزش به پنبه معادل کامل آن را به وی پس داده است، ارزش در برابر ارزش. دوست ما که هم اکنون با این غرور کار فرمایانه باد در گلو انداخته بود یک مرتبه حالت فروتنی کارگر ساده ای به خود می گیرد. مگر خود او کار نکرده؟ کار مراقبت و بازرسی ریسندگان را به عهده نگرفته است؟ مگر این کار او نیز ارزش به وجود نمی آورد؟ سرکارگر (overlooker) و مدیرش (manager) شانه ها را بالا می اندازند. در این اثنا سرمایه دار با بخند شادمانه ای قیافه ی معمولی خویش را از سر

---

<sup>۱۵</sup> - "هر چه می خواهی زبان به خودستایی، به آرایش و پیرایش خویشتن بگشای... ولی کسی که بیش از آن چه می دهد می ستاند رباخوار است و این خود خدمت به غیر نیست بلکه قدم برداشتن به زبان دیگری است عیناً مانند کسی که کلاهبرداری و غارت می کند. هر چیزی را که به نام خدمت یا نیکوکاری می نامد، نیکی و خدمت نیست. یک مرد و زن زناکار به هم خدمت می کنند و به یکدیگر لذت می بخشند. یک سرباز مزدور بنا به حرفه ی خود به یک آدمکش خانه آتش سوز به این نحو خدمت می کند که او را در آدمکشی و راهزنی و غارت و در تجاوز به اموال و اشخاص یاری می نماید. خدمت هواداران پاپ به هم کیشان ما این است که همه ی آن ها را غرق نمی کنند، نمی سوزانند، نمی کشند و همه ی آن ها را در زندان ها نمی پوسانند بلکه برخی از آن ها را زنده نگاه می دارند و فقط به این اکتفا می کنند که پس از ضبط کلیه ی دارائی آن ها را طرد می نمایند. ابلیس نیز به خدمت گذاران خود خدمت بزرگ و بی اندازه می کند... خلاصه آن که علم روزانه پر از خدمات و نیکوکاری های بزرگ و عالی است."

(مارتین لوتر: خطاب به کشیشان- موعظه ی علیه رباخواری)

(Martin Luther: „An die Pfarrherrn, eider den Wucher zu predigen etc.“ Wittenberg, ۱۵۴۰).

<sup>۱۶</sup> - در این مورد من در کتاب "درباره ی انتقاد از علم اقتصاد" صفحه ی ۱۴ و بعد متذکر شده ام که: "خدمتی را که مقوله ی خدمت" باید به اقتصاددان هائی از نوع ژان باتیست سه و فردریک باستیا بکند مفهوم است."

می گیرد. وی با مرثیه خوانی های خود ما را ریشخند کرده بود. او صد دینار هم برای این مباحثات ارزش قائل نیست. وی تمام این کلاه شرعی های پوسیده و این یاقه سرانی های توخالی را به استادان علم اقتصاد وا می گذارد که برای همین کار پول می گیرند و حرفه ی آن هاست. خود او مرد عمل است و در واقع هیچ گاه فکرش در بند گفته های خارج از معاملات نیست ولی خوب می داند که در معاملات خود چه می کند.

حالا کمی مطلب را نزدیک تر مورد بررسی قرار دهیم. ارزش روزانه ی نیروی کار از آن جهت به ۳ شیلینگ بالغ گردید که در این نیرو نصف روزانه ی کار مجسم شده بود یعنی از آن جهت که وسائل ضروری زندگی برای تولید نیروی کار در هر روز نصف روزانه ی کار می ارزید. ولی کار گذشته ای که در نیروی کار پنهان است و کار زنده ای که این نیرو می تواند انجام دهد، مخارج نگاه داری روزانه ی این نیرو بروز روزانه ی آن، دو مقدار کاملاً متفاوت هستند. اولی ارزش مبادله ی آن را تعیین می کند و دومی ارزش مصرف آن را تشکیل می دهد. این که ارزش نصف روز کار برای زندگی ۴ ساعت کارگر ضرور است به هیچ وجه مانع از آن نیست که وی تمام روز کار کند. پس ارزش نیروی کار و ارزش افزائی طی پروسه ی کار دو مقدار مختلف هستند. هنگامی که سرمایه دار نیروی کار را می خرید همین اختلاف ارزش را در نظر داشت. صفت سودمند نیروی کار در نخ رشتن و کفش ساختن فقط شرط لازم و واجبی (*conditio sine qua non*) بود زیرا برای این که کاری ارزش آفرین باشد باید در شکل سودمندی بروز کند. ولی آن چه قاطع و جازم بود همانا ارزش مصرف ویژه ی این کالا بود که عبارت است از سرچشمه ی ارزش بودن و بیش تر از ارزش خود آفریدن. این

همان خدمت خاصی است که سرمایه دار از او انتظار دارد و وی در این مورد طبق قوانین ابدی مبادله ی کالاها رفتار می کند. در واقع فروشنده ی نیروی کار مانند فروشنده ی هر کالای دیگر ارزش مبادله ی کالا را می ستاند و ارزش مصرف آن را منتقل می کند. وی بدون تسلیم این یکی نمی تواند آن دیگری را به دست آورد. همان طور که ارزش مصرف روغنی که فروخته شد مال روغن فروش نیست، ارزش مصرف نیروی کار یعنی خود کار نیز از آن فروشنده ی آن نیست. دارنده ی پول ارزش روزانه ی نیروی کار را پرداخته است و بنابر این استفاده ی از آن در اثنای روز، در تمام مدت روزانه ی کار به وی تعلق دارد. این که نگاه داری روزانه ی این نیروی کار فقط نصف روزانه ی کار می ارزد، در حالی که نیروی کار تمام روز عمل می کند و به کار می افتد و این که بالنتیجه ارزشی که از استفاده ی آن طی یک روز حاصل می شود دو برابر ارزش روزانه ی خود نیروی کار است، عبارت از اقبال ویژه ای است که به خریدار روی آورده ولی به هیچ وجه بی عدالتی نی در حق فروشنده نیست.

سرمایه دار ما همین مورد را که موجب شادمانی اوست پیش بینی کرده است. بنابر این کارگر نه تنها وسائل تولیدی را که برای شش ساعت کار لازم است، بلکه آن چه را که برای یک پروسه ی ۱۲ ساعته ی کار ضروری است در کارگاه می یابد. اگر ۱۰ فوند پنبه شش ساعت کار را جذب می کند و تبدیل به ۱۰ فوند نخ می شود، ۲۰ فوند پنبه ۱۲ ساعت کار جذب می کند و تبدیل به ۲۰ فوند نخ می گردد. اکنون محصول این پروسه ی امتداد یافته ی کار را مورد مطالعه قرار دهیم. در ۲۰ فوند نخ حالا ۵ روز کار تجسم یافته است که ۴ روز آن در پنبه و دوک مورد مصرف وجود دارد و یک روز

هم در جریان ریسندگی به وسیله ی پنبه جذب گردیده است. ولی بیان ۵ روز کار به طلا عبارت از ۳۰ شیلینگ یا یک لیره و ۱۰ شیلینگ است. این مبلغ قیمت ۲۰ فوند نخ است. پس قیمت یک فوند نخ مثل پیش همان یک شیلینگ و ۶ پنس است اما قیمت مجموع کالاهائی که در این پروسه به کار رفته از ۲۷ شیلینگ تجاوز نمی کند در صورتی که ارزش نخ به ۳۰ شیلینگ بالغ شده است. ارزش محصول نسبت به ارزش هائی که برای تولید آن قبلاً پرداخته شده یک نهم افزایش یافته است. بدین طریق ۲۷ شیلینگ به ۳۰ شیلینگ مبدل شده و یک اضافه ارزش ۳ شیلینگی زانیده شده است. بالاخره این شعبده با موفقیت قرین گردیده و پول به سرمایه بدل شده است.

مسئله در تمام شرایط خود حل شده بدون این که قانون مبادلات مورد تخطی قرار گرفته باشد. معادل در برابر معادل مبادله شده است. سرمایه دار به مثابه ی خریدار، همه ی کالاها یعنی پنبه، دوک و نیروی کار را طبق ارزش هر کدام پرداخته است. سپس همان کاری را که هر خریدار کالای دیگری می کند انجام می دهد یعنی ارزش مصرف آن را مورد استفاده قرار می دهد. روند مصرف نیروی کار که در عین حال روند تولید کالا است محصولی به میزان ۲۰ فوند نخ با ارزش ۳۰ شیلینگ باز می دهد. سرمایه دار که از بازار به صورت خریدار آمده بود اکنون مانند فروشنده به بازار بر می گردد. وی نخ را از قرار فوندی یک شیلینگ و ۶ پنس، نه یک شاهی بالاتر و نه یک شاهی پایین تر از ارزشش، می فروشد و با وجود این ۳ شیلینگ بیش از آن چه قبلاً در دوران گذاشته بود از دوران بیرون می کشد. تمام این جریان، یعنی تبدیل پول به سرمایه، هم در درون دوران انجام می گیرد و هم در داخل آن انجام نمی گیرد. تبدیل پول به سرمایه از



آن جهت به وسیله ی دوران انجام می گردد که مشروط به خرید نیروی کار از بازارست. و بدان سبب در دوران انجام نمی شود که دوران فقط مقدمه ی پروسه ی ارزش افزائی است که آن خود در محیط تولید واقع می گردد. از این رو است که همه چیز در نیکوترین حالات و در بهترین عوالم ممکن به وقوع می پیوندد.

**tout pour le mieux dans le meilleur des mondes )**

**(possibles**

هنگامی که سرمایه دار پول را تبدیل به کالاهائی می کند که به مثابه ی مصالح مادی محصول نو یا عوامل روند کار مورد استفاده قرار می گیرند، در حالی که وی نیروی زنده ی کار را در پیکر مرده ی آن ها می دمد، ارزش کار گذشته، تجسم یافته و مرده را به سرمایه، یعنی ارزش ارزش زائی مبدل می کند که هم چون هیولای جاندار ی "به کار" می افتد، چنان که گویی شور عشق در درون دارد.

اکنون اگر پروسه ی ارزش آفرینی را با پروسه ی ارزش افزائی مقایسه کنیم ملاحظه می شود که روند ارزش افزائی به غیر از این نیست که روند ارزش آفرینی در وراء نقطه ی معینی امتداد یافته است. اگر پروسه ی ارزش آفرینی فقط تا نقطه ای امتداد یابد که ارزش پرداخته شده ی از طرف سرمایه به وسیله ی معادل تازه ای جبران شود، در آن صورت عمل عبارت از پروسه ی ارزش آفرینی ساده است. ولی اگر پروسه ی ارزش آفرینی از این نقطه تجاوز نماید آن گاه روند ارزش افزائی آغاز می گردد.

اگر دورتر برویم و پروسه ی ارزش آفرینی را با پروسه ی کار مقایسه کنیم آن گاه پروسه ی کار عبارت از کار سودمندی خواهد بود که ارزش های

مصرف تولید می کند. در این مورد حرکت از نقطه ی نظر کیفی، از لحاظ نوع و نحوه ی مخصوص خود و طبق هدف و محتوی آن دیده می شود. همین روند کار در پروسه ی ارزش آفرینی تنها از جهت کمی آن نموده می شود. در این جا فقط سخن بر سر زمانی خواهد بود که کار برای انجام عمل خود لازم دارد یا به عبارت دیگر بر سر مدتی است که نیروی کار به طور مفید مصرف می گردد. و نیز در این مورد کالاهائی که در پروسه ی کار وارد می شوند دیگر به مثابه ی عوامل مادی نی به حساب نمی آیند که در نیروی کار فعال و هدف دار نقش مشخصی ایفاء می نمایند. بلکه فقط به مثابه ی مقدار معینی از کار تجسم یافته تلقی می گردند. اعم از این که در درون وسائل تولید تجسم یافته باشد و یا به وسیله ی نیروی کار افزوده شده باشد، از این پس کار فقط برحسب زمانش محاسبه می شود، برحسب فلان مقدار ساعت، روز و غیره.

با این وجود کار فقط تا آن جا به حساب می آید که زمان به کار رفته در تولید ارزش مصرف؛ اجتماعاً لازم باشد. این شرط خود دارای جنبه های مختلفی است. نیروی کار باید تحت شرایط عادی عمل کند. مثلاً اگر وسیله ی کاری که اجتماعاً در مورد ریسندگی رواج دارد ماشین نخ ریزی باشد آن گاه نباید چرخ ریسندگی به دست کارگر داده شود یا نباید به جای پنبه ای که معمولاً مرغوب است بنجلی در اختیار وی بگذارند که هر لحظه پاره شود. در این هر دو مورد کارگر بیش از زمانی که اجتماعاً برای تولید یک فوند نخ لازم است وقت مصرف می کند و از این مدت اضافی نه ارزش و نه پول به وجود می آید. ولی عادی بودن عوامل مادی کار به کارگر مربوط نیست بلکه به سرمایه دار بستگی دارد. شرط دیگر عبارت از عادی بودن خود نیروی کار

است. نیروی کار باید در رشته‌ی مشخصی که مورد استفاده قرار می‌گیرد دارای آن درجه‌ی متوسط از مهارت، آمادگی و سرعت باشد که در آن رشته متداول است. ولی سرمایه‌دار ما در بازار کار آن چنان نیروی کاری خریداری می‌کند که دارای مرغوبیت عادی باشد. و نیز این نیرو باید در حد متوسط عادی کوشش با درجه شدتی که اجتماعاً متداول است بروز نماید. به همین سبب است که سرمایه‌دار با نگرانی تمام مراقب است که مبادا لحظه‌ای بدون کار تلف شود. وی نیروی کار را برای مدت زمان معینی خریداری کرده است و علاقه دارد که به مال خود برسد و نمی‌خواهد که او را بدزدند. و بالاخره شرط دیگر -شرطی که برای اجراء آن همین جناب آقا قانون مجازات مخصوص به خود دارد- این است که موادمخام و وسائل کار بیهوده مصرف نشود زیرا مصالح یا وسائل کار نغله شده نماینده‌ی مقدار کار زائد تجسم یافته هستند و لذا به حساب نمی‌آیند و در محصول ارزش آفرینی وارد نمی‌شوند.<sup>۱۷</sup>

---

<sup>۱۷</sup> - این یکی از آن اوضاع و احوالی است که موجب گران تمام شدن تولید مبتنی بر بردگی می‌گردد. در جریان این تولید بنا به اصطلاح جالب قدما تفاوت کارگر با حیوان و افزار بی‌جان در این است که کارگر افزار صدادر *Instrumentum vocale*، حیوان افزار نیمه صدادر *Instrumentum semivocale* و کار افزار بی‌جان، افزار صامت یا گنگ *Instrumentum mutum* است. ولی بنده به حیوان و کار افزار می‌فهماند که وی نه تنها برابر با آن‌ها نیست بلکه انسان است. بنده، در حالی که با حرص تمام *con amore* نسبت به حیوانات بدرقتاری می‌کند و کار افزار را خراب می‌نماید، احساس تفاوت خویش را با آن‌ها به وجود می‌آورد. به همین سبب است که در این شیوه‌ی تولید مسأله‌ی استعمال خشن‌ترین و سنگین‌ترین وسائل کار به مثابه‌ی یک اصل اقتصادی پذیرفته شده است تا خشونت و سنگینی این وسائل خراب کردن آن‌ها را دشوار سازد. از این رو تا قبل از بروز جنگ داخلی دولت‌های برده‌داری که در سواحل خلیج مکزیک قرار داشتند گاوآهن‌هایی از ساخت چین قدیم به کار می‌بردند که زمین را مانند خوک و موش صحرائی، بدون این که زمین را بشکافند با آن‌ها زیرورو کنند؛ شخم می‌کردند. (به کتاب *J. E. Cairnes* تحت عنوان "The Slave Power" لندن ۱۸۶۲، صفحه ۴۶ و بعد مراجعه کنید). هم چنین *Olmsted* در کتابی که تحت عنوان "Sea Board Slave States" نگاشته در صفحه ۴۶ و بعد چنین نقل می‌کند: "به من در این جا افزارهائی نشان دادند که در کشور ما هیچ عاقلی حاضر نیست آن‌ها را به دست کارگر خود بدهد... زیرا سنگینی و خشمونت این آلات چنان است که لااقل

می بینیم که تفاوت بین کار، از این جهت که ارزش مصرف است و همان کار از لحاظ این که آفریننده ی ارزش است، تفاوتی که ما سابقاً از تحلیل کالا استنتاج نمودیم، اکنون مانند اختلاف در دو جهت متفاوت پروسه ی تولید نمودار می شود. روند تولید، به مثابه ی وحدت پروسه ی کار و پروسه ی ارزش آفرینی، عبارت از روند تولید کالا است، روند مزبور، به مثابه ی وحدت پروسه ی کار و پروسه ی ارزش افزائی، عبارت است از روند تولید سرمایه داری، یعنی شکل سرمایه داری تولید کالائی.

بعداً خواهیم دید که در مورد پروسه ی ارزش افزائی این امر کاملاً بی تفاوت است که کار مورد تملک سرمایه دار عبارت از کار ساده ی اجتماعاً متوسطی باشد یا کار بغرنجی باشد که دارای وزن مخصوص عالی تری است. کاری که به مثابه ی کار عالی تر و بغرنج تر در برابر کار متوسط اجتماعی قرار می گیرد عبارت از بروز نیروی کاری است که در درون آن مخارج تدارکی بیش تری وارد شده و تولید آن نیرو زمان کار بیش تری را ایجاب

---

کار را ده درصد بیش از افزایش هائی که ما به کار می بریم دشوار می سازد. با این وجود به من اطمینان دادند که نظر به بی علاقتی و شیوه ی خشونت آمیزی که بردگان این افزار را به کار می برند اگر ادوات سبک تر و ظریف تری به آن ها داده شود نمی توان به نتایج رضایت بخشی امیدوار بود. افزارهائی که ما به کارگران خود می دهیم در گندم زارهای ویرجینیا یک روز هم دوام نخواهند کرد با این که زمین در آن جا نرم تر و کم سنگین تر از زمین های ماست. هم چنین هنگامی که من سؤال می کنم چرا در کلیه ی مزارع به جای اسب از استر استفاده می کنند نخستین دلیلی که اقامه می شود و عقیده دارند که دلیل قاطعی است این است که اسب ها نمی توانند بدرفتاری هائی را که سیاهان نسبت به آن ها روا می دارند تحمل کنند. اسب ها همواره به وسیله ی اینان چنان مضروب می شوند که به زودی لنگ و ناقص می گردند. در صورتی که قاطر ها این ضربات را تحمل می کنند بدون این که جسماً عیب دار شوند و حتی اگر یکی دو بار هم علف به آن ها نرسد زیاد ناراحت نمی شوند. آن ها سرما نمی خورند و نیز اگر تیمار نشوند و با آن ها را به کار طاقت فرسا وادارند بیمار نمی شوند. برای دیدن بدرفتاری هائی که هر لحظه علیه حیوانات اعمال می شود احتیاجی نیست که من از پنجره ی اتاق تحریر خود پا فراتر گذارم. این رفتاری است که نزد هر فارمر (اجاره دار) شمالی به طور قطع موجب راندن کشاورز مزدور می گردد".

کرده است و بنابراین این بیش از نیروی کار ساده ارزش دارد. وقتی ارزش این نیرو بالاتر است مسلماً بروز آن نیز مستلزم کار بالاتری است و بالنتیجه در همان فاصله ی زمانی در ارزش های بالنسبه عالی تری تجسم می یابد. ولی درجه ی تفاوت بین کار ریسندگی و جواهرسازی هر چه باشد، آن بخش از کاری که طی آن کارگر جواهرساز ارزش نیروی کار خود را جبران می کند به هیچ وجه از لحاظ کیفی با بخش دیگر کار وی که اضافه ارزش تولید می کند متفاوت نیست. باز مانند پیش اضافه ارزش از مازاد کمی کار بیرون می آید که خود از مدت امتداد یافته ی همان پروسه ی کار ناشی گردیده است، منتها در یک مورد از پروسه ی تولید نخ و در مورد دیگر از پروسه ی جواهرسازی خارج می گردد.<sup>۱۸</sup>

<sup>۱۸</sup> - تفاوت بین کار عالی تر و کار ساده skilled and unskilled labour (کار آموزش یافته و کار بدون آموزش) در قسمتی فقط مبتنی بر تصورات است یا لاقلاً بنا بر تفاوت هائی است که مدت هاست واقعیت خود را از دست داده اند و تنها بر سبیل عادت به جا مانده اند. قسمتی نیز متکی به وضع وخیم قشرهائی از طبقه کارگر است که کم تر از دیگران امکان یافته اند ارزش نیروی کار خویش را باز ستانند. حوادث تصادفی نیز چنان نقش بزرگی بازی می کنند که کارهای از یک نوع جای خود را تغییر می دهند. مثلاً آن جایی که ساختمان جسمانی طبقه ی کارگر ضعیف شد "یا نسبتاً تحلیل رفته، یعنی در کلیه ی کشورهائی که تولید سرمایه داری تکامل یافته است، به طور کلی کارهای شاق که کوشش بیش تر عضلانی لازم دارند به صورت کار عالی تر در می آیند در حالی که کارهای ظریف تر به درجه ی کار ساده پایین می افتند. به طور مثال در انگلستان کار یک بنا (bricklayer) درجه ای به مراتب بالاتر از کار کسی دارد که به گلدوزی می پردازد. از طرف دیگر کار یک نفر پنبه چین (fustian cutter) که هم کوشش بدنی بسیار می برد و هم کار ناسالمی است کار ساده محسوب می گردد. از این گذشته نباید تصور کرد که کار عالی ادعائی مقام مهمی را در مجموع کار ملی احراز می کند. بنابراین محاسبات Laing در انگلستان (به انضمام ایالت گال) زندگی یازده میلیون و سی صد هزار نفر مبتنی بر کار ساده است. اگر یک میلیون نفر اشراف و یک میلیون دیگر فقیر، ولگرد، جانی، فواحش و غیره را منها کنیم، از مجموع ۱۸ میلیون نفری که در زمان نوشتن این کتاب جمعیت انگلستان را تشکیل می داد، ۴ میلیون و ۶۵۱ هزار نفر برای طبقات متوسط باقی می ماند که صاحبان عواید کوچک، کارمندان، نویسندگان، آموزگاران و غیره نیز در عداد آن ها شمرده شده اند. برای این که این ۴ میلیون و ۲/۳ را به دست آورد، وی علاوه بر بانک داران و غیره، "کارگران کارخانه!" را نیز که بهتر از دیگران مزد می گیرند

از سوی دیگر در مورد پروسه ی ارزش آفرینی همواره باید کار عالی تر به کار متوسط اجتماعی تجزیه شود مثلاً یک روز کار عالی تر در برابر X روز کار ساده.<sup>۱۹</sup>

بدین طریق از انجام یک عمل زائد اجتناب شده است و تحلیل مطالب در نتیجه ی این فرض که کارگر مورد استفاده ی سرمایه، کار ساده ی متوسط اجتماعی اجرا می کند، آسان گردیده است.

---

در زمره ی بخش زحمتکش طبقه ی متوسط حساب نموده است و نیز بناها در عداد کارگران مرفه به شمار آمده اند. سپس برای وی یازده میلیون نفر مذکور باقی مانده است.

(S. Laing (\*): „National Distress etc.“ London, ۱۸۴۴, P. ۵۱)

"طبقه بزرگی که به غیر از کار عادی چیز دیگری برای تهیه ی وسائل زندگی خود ندارد توده ی عظیم مردم را تشکیل می دهد".

(James Mill, in art. „Colony“ „Supplement to the Encyclopaedia Britannica“ ۱۸۳۱, P. ۸.)

(\*): Samuel Laing (۱۷۸۰ - ۱۸۶۸) - نویسنده و سیاح انگلیسی مصنف کتب چندی

درباره ی وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای اروپایی.

<sup>۱۹</sup> - "هنگامی که کار به معنای اندازه گیر ارزش مورد نظر قرار می گیرد مقصود از آن ضرورتاً کار از نوع معینی است... که رابطه ی آن با انواع دیگر کار به آسانی مشخص می گردد."

(„Outlines of Political Economy“, London, ۱۸۳۲, P. ۲۲, ۲۳).

## فصل ششم:

## سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متغیر

عوامل مختلفی ی پروسه ی کار به نحو متفاوتی در آفرینش محصولات ارزشمند شرکت می کنند.

کارگر، قطع نظر از محتوی، هدف و خصلت کارش، در نتیجه ی اضافه نمودن مقدار معینی کار، ارزش نوئی به محمول کار می افزاید. از سوی دیگر ارزش های وسائل تولید مصرف شده از نو به مثابه ی جزئی از محصول ارزشمند نمایان می گردند مانند ارزش پنبه و دوک در ارزش نخ. پس ارزش وسائل تولید در نتیجه ی انتقالش به محصول حفظ می شود. این انتقال در جریان پروسه ی کار طی تبدیل وسائل تولید به محصول انجام می گیرد. پس کار واسطه ی این انتقال است. اما باید دید به چه نحو؟

کارگر در زمان واحد دو بار کار نمی کند، یک بار برای افزودن ارزش جدیدی به پنبه و بار دیگر، برای حفظ ارزش قدیمی آن، یعنی بار دیگر برای انتقال ارزش پنبه ای که روی آن کار می کند و برای انتقال ارزش دوکی که به وسیله ی آن کار انجام می دهد، زحمت نمی کشد. بلکه فقط با افزودن ارزش تازه است که وی ارزش کهنه را حفظ می کند. ولی نظر به این که افزایش ارزش جدید به محمول کار و حفظ ارزش های کهنه در محصول، دو

نتیجه‌ی کاملاً متفاوتی هستند که کارگر در یک زمان، و با این که طی همین مدت فقط یک بار کار می‌کند، به دست می‌آورد، مسلم است که دو جهت‌ه بودن نتیجه فقط به وسیله‌ی دو جاتبه بودن کار خود او توضیح پذیر است. این کار باید در زمان واحد بنا به یک خاصیت ارزش ایجاد کند و بنا به خاصیت دیگر ارزش حفظ نماید یا انتقال دهد.

اکنون باید دید چگونه هر کارگر زمان کار خود را به محصول ملحق می‌کند و بالنتیجه ارزش می‌افزاید؟ این امر همواره در شکل شیوه‌ی کار بارآوری که ویژه‌ی خود اوست انجام می‌گیرد. ریسنده زمان کار را فقط به هنگام رشتن، بافنده در حین بافتن و آهنگر در اثنای آهنگری می‌افزاید. ولی به وسیله‌ی همین شکل هدف داری که آن‌ها به طور کلی کار می‌افزایند و بنابر این ارزش نو می‌آفرینند، به وسیله‌ی همین ریسندگی، بافندگی و آهنگری است که وسائل تولید از قبیل پنبه، دوک، نخ، چرخ ریسندگی، آهن و سند آن عوامل تشکیل دهنده یک محصول یعنی قوائم ارزش مصرف تازه‌ای می‌گردند.<sup>۲۰</sup> شکل قدیمی ارزش مصرفشان ناپدید می‌شود ولی فقط برای این که در شکل ارزش مصرف جدیدی درآید. در مطالعه‌ی پروسه‌ی ارزش آفرینی ملاحظه شد که هر گاه یک ارزش مصرف، در جریان تولید ارزش مصرف جدیدی، به درستی مورد استفاده قرار گیرد، زمان کاری که برای به وجود آوردن آن ارزش مصرف مورد استفاده لازم بوده است جزئی از زمان کار لازم برای تولید ارزش مصرف جدید می‌گردد، یعنی عبارت از زمان کاری است که از وسائل تولید مورد استفاده به محصول نو منتقل می‌شود. بنابر این کارگر، ارزش وسائل تولید مورد استفاده را حفظ می‌کند یا به عبارت

<sup>۲۰</sup> - کار، نوآفریده‌ای را به جای نیست شده‌ای می‌نشانند.

( "An Essay on the Political economy of Nations" London ۱۸۲۱. P. ۱۳).



دیگر آن را، مانند جزء تشکیل دهنده ی ارزش، به محصول منتقل می نماید، ولی این انتقال به وسیله ی افزایش کلی کار وی انجام نمی گیرد بلکه به وسیله ی خصلت مفید خاص این کار، یعنی در نتیجه ی شکل بارآور ویژه ی کار الحاق شده تحقق می یابد. کار به مثابه ی فعالیت بارآور و آماج مندی از قبیل ریسندگی، بافندگی و آهنگری، به محض تماس خود با وسائل تولید، آن ها را از حالت مردگی بیرون می آورد. به آن ها روح می دهد، آن ها را به صورت عوامل روند کار در می آورد و خود با آن ها در محصولات پیوند می یابد.

هر گاه کار بارآور ویژه ی کارگر ریسندگی نمی بود آن گاه پنبه به نخ تبدیل نمی شد و بنابر این ارزش پنبه و دوک هم به نخ منتقل نمی گردید. ولی اگر به عکس همین کارگر حرفه ی خود را تغییر دهد و نجار گردد باز مانند پیش طی یک روز کار به مصالح کار خویش ارزش می افزاید. بنابر این ارزش افزائی وی به وسیله ی کار انجام می گیرد ولی نه از آن جهت که کار از نوع ریسندگی یا نجاری است بلکه از حیث این که کار، کار مجرد اجتماعی به طور کلی است. کارگر نه از آن جهت مقدار مشخصی ارزش می افزاید که کارش دارای محتوی سودمند ویژه ای است بلکه بدان سبب که کار وی در مدت معینی از زمان انجام یافته است. بنابر این کار ریسنده، از جهت خاصیت مجرد و کلی خود به مثابه ی بروز نیروی کار انسانی، ارزش جدیدی به ارزش های پنبه و دوک می افزاید و از لحاظ خاصیت مشخص، ویژه و سودمندش به مثابه ی پروسه ی ریسندگی، ارزش این وسائل تولید را به محصول منتقل می کند و لذا ارزش آن ها را در محصول ضبط می نماید. از این جاست که دو جانبه بودن نتیجه ی کار، در آن واحد، ناشی می گردد.

در نتیجه ی یک افزایش کمی ساده ی کار ارزش جدیدی اضافه می شود و در اثر کیفیت کار اضافه شده ارزش های قدیمی و سائل تولید در محصول حفظ می گردند. این تأثیر دو جاتبه ی کار واحد که از خصلت دوجاتبه ی کار ناشی می گردد در پدیده های مختلفی به طور محسوس نمودار می شود.

فرض کنیم که در نتیجه ی اختراع جدیدی ریسنده امکان یابد که طی ۶ ساعت همان قدر پنبه ای را که سابقاً در مدت ۳۶ ساعت می رشت بریسد. کار وی به مثابه ی فعالیت بارآور، آماج مند و سودمند، نیروی خود را شش برابر کرده است. محصول کار نیز شش برابر شده یعنی به جای ۶ فوند نخ ۳۶ فوند نخ تولید گردیده است. ولی اکنون ۳۶ فوند پنبه فقط همان قدر زمان کار جذب می کند که سابقاً ۶ فوند پنبه جذب می کرد. پس اکنون ۶ برابر کم تر از کاری که با اسلوب قدیم انجام می یافت، کار جدید به پنبه افزوده می شود و بالنتیجه فقط یک ششم ارزش سابق به آن اضافه می گردد. از طرف دیگر اکنون در محصول، یعنی ۳۶ فوند نخ، ارزش پنبه شش برابر بیش تر وجود دارد. در جریان شش ساعت ریسندگی ارزشی از مواد خام که شش برابر بزرگ تر است ضبط می شود و به محصول منتقل می گردد در حالی که به همین مواد خام شش بار کم تر ارزش جدید اضافه می شود. بدین طریق نشان داده می شود چگونه خاصیتی که کار به وسیله ی آن ارزش ایجاد می کند با خاصیتی که به وسیله ی آن کار، ضمن همان پروسه ی تفکیک ناپذیر، ارزش ضبط می نماید ذاتاً متفاوت است. هر قدر در جریان ریسندگی کار لازم بیش تری در همان مقدار پنبه وارد شود، ارزش جدیدی که به آن افزوده شده است بیش تر خواهد بود ولی هر قدر فوندهای پنبه ای که در همان زمان کار

رشته شده است بیش تر باشد مقدار ارزش قدیمی که در محصول ضبط می شود بزرگ تر خواهد بود.

حالا فرض کنیم که بارآوری کار ثابت مانده باشد و بالنتیجه ریسنده برای تبدیل یک فوند پنبه به نخ همان مقدار زمان پیشین را لازم داشته باشد ولی به عکس ارزش مبادله ی پنبه خود تغییر یافته باشد یعنی مثلاً یک فوند پنبه شش برابر بالاتر یا پائین تر از بهای خود ترقی یا تنزل نموده باشد. در هر دو مورد ریسنده به کار خود ادامه می دهد و به همان مقدار پنبه همان مقدار زمان کار و بالنتیجه همان مقدار ارزش می افزاید و نیز در هر دو مورد وی در زمان مساوی همان قدر نخ تولید می کند. ولی با وجود این ارزشی را که از پنبه به نخ یعنی محصول انتقال می دهد یک بار شش مرتبه کم تر و بار دیگر شش برابر بزرگ تر از پیش خواهد بود. همین طور است در صورتی که وسائل کار گران تر یا ارزان تر گردند ولی همواره همان وظیفه را در پروسه ی کار انجام دهند.

هرگاه شرایط فنی پروسه ی ریسندگی ثابت بماند و نیز در ارزش وسائل تولید تغییری حاصل نگردد در آن صورت ریسنده مانند گذشته در همان زمان کار همان مقدار مواد خام و ماشین با ارزش ثابت مورد مصرف قرار خواهد داد. در این حالت ارزشی را که وی در محصول ضبط می کند با ارزش جدیدی که می افزاید نسبت مستقیم خواهد داشت. وی در دو هفته دو برابر بیش تر از یک هفته کار می افزاید و بالنتیجه دو برابر بیش تر ارزش اضافه می کند و در عین حال دو بار زیاده تر مصالح به کار می برد که خود دو بار بیش تر ارزش دارند و نیز دو برابر بیش تر ماشین ها را با ارزشی دو بار بیش تر فرسوده می کند و بنا بر این در محصول دو هفته ای خود دو بار بیش تر ارزش حفظ

می کند تا در محصول یک هفته. هنگامی که شرایط تولید مشخصی ثابت است، کارگر هر اندازه زیادت‌ر ارزش اضافه کند بیش تر ارزش ضبط می نماید ولی ضبط مقدار بیش تری ارزش از آن جهت نیست که وی بیش تر ارزش افزوده بلکه به سبب آن است که او ارزش را در شرایطی یکسان و مستقل از کار ویژه ی خود اضافه نموده است.

با این وجود به طور نسبی می توان گفت که کارگر همواره به همان نسبتی که ارزش جدید می افزاید ارزش های قدیمی را ضبط می کند. خواه بهای پنبه از یک شیلینگ به ۲ شیلینگ ترقی کند و خواه به شش پنس تنزل نماید کارگر، علی رغم هر تغییری که حاصل شود همواره در محصول یک ساعته ی خود فقط نصف ارزش پنبه ای را ضبط می کند که در محصول دو ساعته ی او ضبط می گردد. در صورتی که بارآوری کار ویژه ی کارگر تغییر کند یعنی ترقی یا تنزل نماید، و مثلاً طی یک ساعت کار بیش تر یا کم تر از سابق پنبه برسد، به همان نسبت ارزش بیش تر یا کم تری از پنبه را در محصول یک ساعت کار خود ضبط می نماید. ولی به هر صورت ارزشی را که در ظرف دو ساعت کار ضبط می کند دو برابر بیش تر از ارزشی است که در یک ساعت کار ضبط می نماید.

به استثناء حالتی که ارزش فقط به صورت نشانه ای (سمبولیک) در علانم ارزشی نموده می شود، ارزش تنها در درون یک ارزش مصرف، در درون یک شئی وجود پیدا می کند. (خود انسان نیز اگر تنها به مثابه ی صورت وجودی نیروی کار مورد توجه قرار گیرد، عبارت از یک محمول طبیعی است که با وجود زنده بودن خود شئی است یعنی چیز باشعوری است و کار نیز به غیر از تظاهر مادی این نیرو چیز دیگری نیست). بنابراین اگر ارزش

مصرف از بین برود ارزش نیز از بین خواهد رفت. وسایل تولید با از دست دادن ارزش مصرفشان ارزش خویش را گم نمی کنند زیرا در واقع آن ها ضمن پروسه ی کار فقط از آن جهت چهره ی قدیمی ارزش مصرف خود را از دست می دهند که شکل ارزش مصرف دیگری را در محصول به دست آورند. ولی همان قدر که برای ارزش، وجود یافتن در پیکر یک ارزش مصرف مهم است، همان قدر موضوع این که وی در کدام ارزش مصرف وجود یافته بی اهمیت است. این نکته ای است که استحاله ی کالاها نیز نشان داد. از این مقدمات چنین نتیجه می شود که طی پروسه ی کار، از وسایل تولید فقط به آن میزانی ارزش به محصول منتقل می گردد که وسایل تولید با از دست دادن ارزش مصرف مستقل خویش ارزش مبادله ی خود را نیز از دست می دهند. وسایل تولید فقط آن ارزشی را به محصول منتقل می کنند که خود آن را به مثابه ی وسیله ی تولید از دست می دهند. ولی عوامل مادی پروسه ی کار از این حیث برخوردهای متفاوتی دارند.

ذغالی که با آن ماشین گرم می شود و هم چنین روغنی که با آن محور چرخ چرب می گردد و مواد مانند آن ها بدون این که اثری از خود به جای گذارند نابود می شوند. رنگ و سایر مواد کمکی ناپدید می شوند ولی در خواص محصول ظاهر می گردند. ماده ی خام اساس و جوهر محصول است ولی تغییر شکل داده است. بنابر این ماده ی خام و مواد کمکی چهره ی مستقلی را که در حین ورود به پروسه ی کار، به صورت ارزش مصرف، دارا بودند از دست می دهند. ولی در مورد وسایل کار مطلب طور دیگر است. ابزار، ماشین، بنای کارخانه، ظرف و غیره فقط تا زمانی در پروسه ی کار مورد استفاده هستند که سیمای اولیه ی خود را حفظ کرده باشند و فردا چون دیروز از نو با همان

شکل در پروسه ی کار وارد گردند. وسائل کار هم چنان که در زمان حیات خود یعنی طی پروسه ی کار سیمای مستقل خویش را در برابر محصول نگاه می دارند پس از مرگ نیز قیافه ی خود را حفظ می کنند. لاشه های ماشین آلات، دست افزارها، کارگاه ها و غیره همواره جدا و مستقل از محصولاتی که در ایجادشان کمک نموده اند وجود دارند. اکنون اگر تمام دورانی که این وسیله ی کار خدمت کرده است، یعنی از روزی که وارد کارگاه شده تا روزی که به انبار اسقاط رانده می شود، در نظر بگیریم خواهیم دید که در این دوران ارزش مصرف آن به طور کامل به وسیله ی کار صرف شده و بالنتیجه ارزش مبادله ی آن کاملاً به محصول انتقال یافته است. مثلاً اگر یک ماشین ریسندگی ده سال عمر کرده باشد، طی پروسه ی کار ده ساله تمام ارزشش به محصولات ده سال منتقل گردیده است. بنابر این دوران زندگی یک وسیله ی کار تعداد کم و بیشی از پروسه های کار را، که همواره به کمک آن وسیله از نو تکرار شده اند، دربر می گیرد. آن چه بر وسیله ی کار می گذرد همان ماجرائی است که به سر انسان می آید. هر انسانی روزانه ۲۴ ساعت می میرد ولی از قیافه ی هیچ آدمی نمی توان دقیقاً تشخیص داد که تا آن وقت چند روز مرده است. معهذاً این امر مانع از آن نمی شود که شرکت های بیمه نتیجه گیری های بسیار مطمئنی از زندگی متوسط انسان به دست آورند، و بالاتر از آن، به نتایج پر بهره ای برسند. در مورد وسیله ی کار نیز چنین است. از روی تجربه معلوم است که یک وسیله ی کار، مثلاً ماشینی از نوع معین به طور متوسط چقدر عمر می کند. اگر فرض شود که ارزش مصرف آن در پروسه ی کارش روز دوام می آورد در آن صورت وی به طور متوسط در جریان هر روز  $\frac{1}{365}$  ارزش مصرف خود را از دست می دهد و بنابر این

روزانه  $\frac{1}{4}$  ارزش خود را به محصول منتقل می نماید. بدین طریق است که فرسودگی هر وسیله ی کار حساب می شود، مثلاً روزانه چقدر ارزش مصرف از دست داده و به آن نسبت در روز چقدر ارزش خود را به محصول منتقل نموده است.

در این جا به نحو بارزی نشان داده می شود که یک وسیله ی تولید هیچ گاه بیش از آن مقدار ارزشی که خود در پروسه ی کار، با نابود شدن ارزش مصرفش، از دست می دهد، به محصول منتقل نمی کند. اگر وسیله ی تولید دارای ارزشی نباشد که از دست بدهد، یعنی محصول کار انسانی نباشد، هیچ گونه ارزشی هم به محصول انتقال نمی دهد. در این صورت به مثابه ی عامل تشکیل دهنده ی ارزش مصرف به کار می رود بدون این که تشکیل دهنده ی ارزش مبادله باشد. بنابر این در مورد کلیه ی وسایل تولیدی که در طبیعت بدون مداخله ی انسان وجود دارد، مانند زمین، باد، آب، آهنی که در رگه ی معدن است، چوب جنگل های بکر و غیره، حال بدین منوال است.

این جا پدیده ی جالب دیگری در برابر ما قرار می گیرد. مثلاً ماشینی را فرض کنیم که ارزش آن ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد و طی ۱۰۰۰ روز اسقاط شود. در این مورد هر روز  $\frac{1}{1000}$  ماشین کم می شود و به محصول منتقل می گردد. ولی با این که نیروی حیاتی ماشین در حال تنزل است همواره مجموع آن در پروسه ی کار عمل می کند. بنابر این ثابت می شود که یک عامل پروسه ی کار، یعنی یک وسیله ی تولید، کلاً در پروسه ی کار وارد می شود ولی در پروسه ی ارزش افزائی جزئاً شرکت می کند. در این جا تفاوت بین پروسه ی کار و پروسه ی ارزش افزائی در عوامل مادی آن ها منعکس می گردد چنان که وسیله ی تولید واحد، به مثابه ی عنصر پروسه ی

کار، تماماً، و به مثابه ی رکن ارزش آفرینی، فقط جزناً، در همان پروسه ی تولید به حساب می آید.<sup>۲۱</sup>

از سوی دیگر، ممکن است به عکس یک وسیله ی تولید تماماً در پروسه ی ارزش افزائی وارد شود در حالی که فقط جزئی از آن در پروسه ی کار داخل می گردد. فرض کنیم که در پنبه ریزی، از ۱۱۵ فوند پنبه روزانه ۱۵ فوند افت وجود داشته باشد، که نه تنها نخ از آن ها در نمی آید بلکه به باد هوا (devil's dust) تبدیل می شوند. معهذاً اگر این افت ۱۵ درصد عادی است و در کار متوسط حلاجی غیرقابل اجتناب است، ارزش ۱۵ فوند پنبه، با این که هیچ جزئی از نخ را تشکیل نمی دهد، کاملاً مانند ارزش ۱۰۰

---

<sup>۲۱</sup> - در این جا صحبت از کارهای تعمیری و مسائل تولید از قبیل ماشین و ابنیه و غیره نیست. ماشینی که تعمیر می شود وظیفه ی وسیله ی کار را انجام نمی دهد بلکه خود وظیفه ی مصالح کار را عهده دار می گردد. دیگر با آن کار انجام نمی شود بلکه خود او مورد کار قرار می گیرد تا ارزش مصرفش مرمت شود. این قبیل کارهای تعمیری را می توان برای تسهیل منظوری که داریم همواره در داخل کاری که برای تولید وسیله ی کار لازم است مستتر فرض نمود. در متن سخن بر سر آن فرسودگی است که هیچ پزشکی نمی تواند معالجه کند و رفته رفته به مرگ می انجامد، از آن "سایشی که نمی توان گاه به گاه جای آن را پُر کرد، مانند آن کاردی که بالاخره وقتی برای تعمیر نزد چلنگر برده می شود می گوید دیگر به تیغه ی نو انداختن نمی ارزد." در متن دیدیم که مثلاً ماشینی در هر یک از پروسه های کار بالتمام وارد می شود در صورتی که در پروسه ی ارزش افزائی همزمان خود فقط جزء جزء داخل می گردد. از این رو می توان درباره ی درهمی مفاهیم ذیل قضاوت نمود: "ریکار دو آن جزء از کار ماشین ساز را که در ساختمان ماشین جوراب بافی وارد شده است مورد بحث قرار می دهد" و آن را به مثابه ی کاری تلقی می کند که مثلاً در ارزش یک جفت جوراب جای گزین گردیده است. "معهذاً تمام کاری که هر جفت جوراب را تولید کرده است مجموع کار ماشین ساز را دربر دارد نه جزئی از آن را. زیرا ماشین جفت های بسیاری جوراب تولید می کند و بدون استعمال تمام ماشین امکان ساختن هیچ یک از این جوراب ها نیست."

(„Observations on Certain Verbal Disputes in Political Economy particularly Relating to Value, and to Demand and Supply.“ London, ۱۸۲۱, P, ۵۴).

مصنف که فوق العاده از خودراضی است "Wiseacre" (حکمت گر)، هم در مورد درهمی فکری و هم در مورد مشاجره ی قلمی اش از این جهت ذی حق است که نه ریکار دو و نه هیچ اقتصاددان دیگری، چه قبل و چه بعد از او، دو جهت کار را دقیقاً تشخیص نداده است و بنابر این نقش متفاوت آن دو در تشکیل ارزش باز هم کم تر مورد تحلیل قرار گرفته است.



فوند پنبه ای که ماده ی اساسی ارزش نخ است، در ارزش نخ وارد می گردد. برای این که بتوان از ۱۰۰ فوند پنبه نخ ساخت لازم بود که ارزش مصرف ۱۵ فوند پنبه به صورت غبار ناپدید گردد. بنابر این نابودی این مقدار پنبه یکی از شرایط تولید نخ به شمار می آید و درست به همین جهت است که ارزش آن در نخ وارد می شود. این حکم درباره ی کلیه ی زباله های پروسه ی کار، لااقل تا این حد صادق است که آن ها مجدداً وسیله ی تولید تازه ای نشوند و بالنتیجه ارزش مصرف جدید و مستقلی را تشکیل ندهند. هم چنان که در کارخانه های بزرگ ماشین سازی منچستر کوه هانی از تراشه ی آهن دیده می شود که عیناً مانند چوب دم رنده به وسیله ی ماشین های غول پیکر بریده شده اند و شبانه با واگون های بزرگ از کارخانه به کوره ی آهنگدازی منتقل می گردند و روز بعد از نو به صورت قطعات جسیم آهن از کوره به کارخانه بر می گردند.

در جریان پروسه ی کار، وسائل تولید فقط تا حدی که در شکل ارزش های مصرف گذشته اشان، ارزش از دست می دهند، به پیکر جدید محصول ارزش منتقل می کنند. واضح است که حداکثر ارزشی را که ممکن است وسائل مزبور ضمن پروسه ی کار از دست بدهند محدود به مقدار ارزشی است که بدو با آن وارد پروسه ی کار شده اند، یا به عبارت دیگر محدود به زمان کاری است که برای تولید خود آن ها لزوم یافته است. بنابر این وسائل تولید هرگز نمی توانند بیش از آن ارزشی که خود، مستقل از پروسه ی کار مورد عمل، دارا هستند، به محصول ارزش بیافزایند. سودمندی کارافزار، ماشین یا وسیله ی تولید هر قدر باشد، اگر فرضاً قیمت آن ۱۵۰ لیره ی استرلینگ یا معادل ۵۰۰ روز کار باشد، هیچ گاه به مجموع محصولی که در ایجادش شرکت دارد بیش از

۱۵۰ لیره ی استرلینگ نمی افزایش. ارزش وی به وسیله ی پروسه ی کاری که در آن به مثابه ی وسیله ی تولید وارد می شود تعیین نمی گردد، بلکه پروسه ی کاری که وی از آن مانند محصول بیرون آمده است معین ارزش اوست. او در پروسه ی کار فقط به منزله ی ارزش مصرف، به منزله ی چیزی که دارای خاصیت مفیدی است، به کار می رود و بنابر این اگر قبل از ورودش در این پروسه ارزشی نداشته است ارزشی هم به محصول نمی دهد.<sup>۲۲</sup>

<sup>۲۲</sup> - از این رو می توان به بی پایگی و بی مزگی نظریه ی ژان باتیست سه پی برد که می خواهد اضافه ارزش (سود، بهره و بهره ی مالکانه) را از "services productifs" (خدمات مولد) که وسائل تولید مانند زمین، کارافزار، چرم و غیره به وسیله ی ارزش مصرفشان در پروسه ی کار انجام می دهند، منتزع سازد. آقای ویلهلم روشر (\*W. Roscher) که هیچ فرصت مداحی دل پذیری را به آسانی از دست نمی دهد مگر آن که آن را سیاه بر سفید ثبت کرده باشد، فریاد بر می دارد که: "ژان باتیست سه بسیار درست متذکر می شود «Traité» جلد اول، فصل چهارم» که ارزش ایجاد شده به وسیله ی چرخ روغن کشی، پس از وضع کلیه ی مخارج، چیز نوئی است که چرخ به وسیله ی آن به وجود آمده است، متفاوت است".

(„Die Grundlagen der Nationalökonomie“، ۲. Aufl. ۱۸۵۸, seite ۸۹. Note). بسیار درست! "روغنی" که به وسیله ی چرخ کشیده شده چیزی است که با کار مصرف شده در ساختن چرخ بسیار متفاوت است. آقای روشر تحت نام "ارزش" اشیائی مانند "روغن" را می فهمد زیرا روغن دارای ارزش است ولی چون "در طبیعت" نیز روغن نفتی وجود دارد (ولو این که به طور نسبی به مقدار "خیلی زیاد" یافت نمی شود) وی مطلب دیگری را از آن استنتاج کرده می نویسد: "وی (یعنی طبیعت) تقریباً هیچ گونه ارزش مبادله ای به وجود نمی آورد" (ص ۷۹). قصه ی طبیعت روشری با ارزش مبادله اش به داستان آن باکره ی نادانی می ماند که به بچه دار شدن خود اعتراف داشت ولی می گفت "خیلی بچه ی کوچولونی بود". همین "دانشمند" (savant sérieux) باز در مورد فوق الذکر می گوید: "مکتب ریکاردو می کوشد سرمایه را به مثابه ی "کار متراکم" تحت تابعیت مفهوم کار در آورد. این ماهرانه نیست (! زیرا!) آخر (!) صاحب سرمایه (!) کارش بالاتر (!) از این بوده است که فقط چیزی درآورد (!) و (!!) آن را حفظ کند (چه چیز را!): همین (!!) که از لذات شخصی پرهیز کرده است و مثلاً (!!) به همین دلیل که وی سود طلب می کند" (در همان نوشته). چقدر واقعاً این "اسلوب آناتومیکی فیزیولوژیک anatomico physiologique در علم اقتصاد "ماهرانه" است که به مجرد "طلبیدن" ارزش به وجود می آید.

(\*W. Roscher- Wilhelm Roscher (۱۸۱۷-۱۸۹۴) اقتصاددان آلمانی که، بنا به گفته ی مارکس، به وسیله ی او اقتصاد عامیانه "شکل استادآبانه" به خود گرفت. وی همواره کوشیده است از میان نوشته های دیگران التقاطی به وجود آورد و بدون هیچ گونه انتقادی آن ها را بپذیرد.

در حالی که کار بارآور و سائل تولید را تبدیل به عوامل تشکیل دهنده ی محصول تازه ای می کند، حالت تناسخ به ارزش آن ها عارض می گردد. ارزش از پیکر مصرف شده به کالبدی که تازه ایجاد شده است حلول می کند. ولی این تناسخ چنان است که گویی در پشت سر کار واقعی روی می دهد. کارگر نمی تواند کار جدید بیافزاید و بالنتیجه ارزش بیافریند مگر این که ارزش های کهنه را ضبط کند زیرا وی همواره باید کار را در شکل سودمند معینی اضافه نماید و تا محصولات را به صورت و سائل تولید محصول جدیدی در نیابد نمی تواند کار را در شکل سودمندی بیافزاید و بدین وسیله ارزش آن ها را به محصول نو انتقال دهد. پس این خود یک موهبت طبیعی است که نیروی کار فعال یعنی کار زنده در حالی که ارزش اضافه می کند ارزش ضبط می نماید. این موهبتی طبیعی است که برای کارگر خرجی ندارد ولی برای سرمایه دار بسیار سودآورست زیرا ارزش سرمایه ی موجود را حفظ می کند (۲۲). تا هنگامی که معاملات به خوبی جریان دارند، سرمایه دار به قدری در افزون گری مستغرق است که این هدیه ی رایگان کار را نمی بیند. ولی گسیختگی های قهری پروسه ی کار، بحران ها، این واقعیت را به طور محسوسی به وی نشان می دهند<sup>۲۳</sup>.

---

(۲۲ a) - "از کلیه ی وسائلی که در پیشه ی کشاورزی مورد استفاده قرار می گیرد، کار انسان... وسیله ای است که کشاورز باید بیش از همه برای جبران سرمایه اش به روی آن تکیه کند. دو وسیله ی دیگر یعنی سرمایه ای که در مورد دام کشت و کار و... برای ارابه ها، گاواهن ها، کلنگ و بیل و غیره به کار رفته است، بدون صرف مقداری از وسیله ی اولی مطلقاً چیزی نیستند".

(Edmund Burke: „Thoughts and Details on Scarcity, originally presented to the Right Hon. W. Pitt in the month of November ۱۷۹۵. Edit. London, ۱۸۰۰, p. ۱۰)

<sup>۲۳</sup> - در روزنامه ی تابمز ۲۶ نوامبر ۱۸۶۲ کارخانه داری که در ریسندگی اش ۸۰۰ نفر کارگر کار می کنند و هر هفته به طور متوسط ۱۵۰ عدل پنبه ی هندی و یا تقریباً ۱۳۰ عدل

به طور کلی آن چه از وسائل تولید خرج می شود عبارت از ارزش مصرف آن هاست که کار به وسیله ی صرف نمودن آن ها محصولات را به وجود می آورد. اما ارزش آن ها در واقع مصرف نمی شود<sup>۲۴</sup> و بالنتیجه نمی تواند از نو تولید گردد. این ارزش محفوظ می ماند ولی نه از آن جهت که در پروسه ی کار مورد فعل و انفعالی قرار می گیرد بلکه بدان سبب که ارزش مصرفی که بدواً این ارزش در پیکر آن وجود یافته بود نابود می شود ولی فقط در وجود ارزش مصرف دیگری نابود می گردد. بنابر این ارزش وسائل تولید مجدداً در ارزش محصول ظاهر می گردد ولی با بیان دقیق تر باید گفت که دوباره تولید نمی شود. آن چه تولید شده ارزش مصرف نویی است که ارزش مبادله ی قدیمی در آن دوباره ظاهر شده است<sup>۲۵</sup>.

---

پنبه ی آمریکائی به مصرف می رساند. با لایه و زاری مخارجی را که سالیانه بابت قطع کار کارخانه متحمل می شود برای مردم بیان می کند. این مخارج به ۶۰۰۰ لیره ی استرلینگ بالغ می شود. در میان این مخارج اقلامی وجود دارد که در این جا مورد استفاده ی ما نیست مانند اجاره بهای زمین، مالیات ها، اقساط بیمه، مزد کارگرانی را که برای مدت سال استخدام کرده است از قبیل مدیر، حساب دار، مهندس و غیره. سپس وی ۱۵۰ لیره ی استرلینگ بابت ذغال برای گرم کردن گاه گاهی کارخانه و کار انداختن اتفاقی ماشین بخار و هم چنین بابت مزد کارگرانی که باید با کار اتفاقی خود "روانی" ماشین آلات را حفظ کنند، به حساب می آورد. و بالاخره ۱۲۰۰ لیره ی استرلینگ بابت فرسودگی ماشین آلات حساب می کند زیرا به قول او: "هوا و قوانین طبیعی تخریب به مناسبت این که ماشین آلات دیگر نمی چرخند دست از تأثیر خود بر نمی دارند". وی آن گاه با صراحت متذکر می شود که این مبلغ ۱۲۰۰ لیره از آن جهت کم و ناچیز در نظر گرفته شده است که ماشین آلات او در وضع بسیار غیرقابل استفاده ای قرار دارند.

<sup>۲۴</sup> - "مصرف بارآور: آن جائی است که مصرف یک کالا جزئی از پروسه ی تولید به شمار می آید... در این موارد هیچ گونه مصرف ارزش وجود ندارد." (\*)

\*- ساموئل نیومان (۱۷۹۶-۱۸۴۲) اقتصاددان آمریکائی و استاد فن خطایه و نطق.  
<sup>۲۵</sup> - در کتاب ملخصی که در آمریکای شمالی به چاپ رسیده و شاید اکنون چاپ بیستم آن انتشار یافته باشد چنین می خوانیم: "مهم نیست که سرمایه از نو در چه شکلی ظاهر می شود". پس از شمارش پُرچانه ای از انواع ممکنه ی ادویه ی تولید که ارزش آن ها دوباره در محصول ظاهر می گردد بالاخره چنین نتیجه گیری می شود: "انواع مختلفه ی خوراک، پوشاک و مسکن که برای زندگی و راحتی انسان لازم است نیز به همین نحو دگرگون می شود، این مواد گاه به گاه مورد مصرف قرار می گیرند و ارزش آن ها از نو در نیروی تازه ای که

اما در مورد عامل ذهنی تولید یعنی نیروی فعال کار وضع طور دیگری است. در حالی که کار به وسیله ی شکل هدف دار خود ارزش وسائل تولید را به محصول منتقل کرده و ضبط می نماید، در هر لحظه ای از حرکت خود ارزشی الحاقی یعنی ارزش تازه ای به وجود می آورد. فرض کنیم پروسه ی تولید در نقطه ای که کارگر معادل ارزش نیروی کار خود را تولید کرده است قطع شود مثلاً هنگامی که وی با شش ساعت کار ارزشی برابر با ۳ شیلینگ افزوده است. این ارزش عبارت از آن جزئی از ارزش محصول است که زائد بر ارزش وسائل تولید به وجود آمده است. این تنها ارزش نوئی است که از درون این پروسه برخاسته، تنها جزئی از ارزش محصول است که به وسیله ی خود پروسه تولید گردیده است. در واقع این ارزش فقط پولی را که سرمایه دار برای خرید نیروی کار پرداخته و کارگر آن را برای تهیه ی وسائل زندگی خود خرج کرده است جبران می کند. نسبت به ۳ شیلنگی که خرج شده است ارزش جدید ۳ شیلنگ به صورت یک تجدید تولید نمودار می شود ولی این ارزش واقعاً از نو تولید شده است و تجدید تولید آن مانند ارزش وسائل تولید فقط نمود نیست. در این مورد جانشین شدن ارزشی به جای ارزش دیگر به وسیله ی آفرینش جدیدی انجام گردیده است.

---

به جسم و روح انسان دمیده می شود ظاهر می گردد و سرمایه ی جدیدی به وجود می آورد که مجدداً در عمل تولید مورد استفاده قرار می گیرد.

(F. Wayland: „Elements of Political Economy,“ p. ۳۱- ۳۲)

با صرف نظر از مطالب عجیب و غریب دیگر به طور مثال این نکته را تذکر دهیم که آن چه در نیروی تجدید یافته ی انسان دوباره ظاهر می گردد قیمت نان نیست بلکه موادی از آن است که خون را تشکیل می دهند. ولی به عکس آن چه به مثابه ی ارزش نیرو دوباره ظاهر می شود وسائل معیشت نیست بلکه ارزش آن هاست. همان وسائل زندگی اگر قیمت آن ها به نصف تقلیل یافته باشد باز همان قدر عضله، استخوان و غیره تولید می کنند یا به عبارت دیگر همان نیرو را ایجاد می نمایند ولی نه نیروئی به همان ارزش. این خلط مبحث بین "ارزش" و "نیرو" و ایجاد انواع این قبیل ابهامات فریسی کوشش بی فایده ای است تا مگر از دوباره ظاهر شدن ساده ی ارزش های پیش پرداخته، اضافه ارزش بیرون بکشند.

ولی با وجود این ما می دانیم که پروسه ی کار از آن نقطه فقط معادل ساده ای برای ارزش نیروی کار تولید نماید و به محمول کار بیافزاید تجاوز می کند. به جای ۶ ساعت که برای این منظور کافی است، پروسه ی کار مثلاً ۱۲ ساعت ادامه می یابد. بنابر این با فعالیت نیروی کار تنها ارزش خاص خود این نیرو تجدید نمی شود بلکه ارزش اضافه بر آن تولید می گردد. این اضافه ارزش عبارت از مازاد ارزش محصول است بر ارزش عوامل تشکیل دهنده ی محصولی که مصرف شده اند، یعنی وسائل تولید و نیروی کار.

در حالی که ما نقش های گوناگونی را که عوامل مختلفه ی پروسه ی کار در تشکیل ارزش محصول ایفا می کنند بیان نمودیم در واقع وظایف اجزاء مختلفه ی سرمایه را در پروسه ی ارزش افزائی خویش متمایز ساختیم. فزونی مجموع ارزش محصول بر جمع ارزش عناصر تشکیل دهنده ی آن، عبارت از فزونی سرمایه ی افزایش یافته است نسبت به ارزش سرمایه ی پیش ریخته ی بدوی. وسائل تولید از یک طرف و نیروی کار از سوی دیگر، فقط آن اشکال وجودی مختلفی هستند که ارزش سرمایه ی بدوی، در حین ترک قالب پولی خود و تبدیل شدنش به عوامل پروسه ی کار، اختیار نموده است.

بنابر این آن جزء از سرمایه که به وسائل تولید، یعنی مواد خام، مواد کمی و وسائل کار تبدیل می شود، مقدار ارزشی خود را در پروسه ی تولید تغییر نمی دهد. از این جهت من آن را بخش ثابت سرمایه یا به طور اختصار سرمایه ی ثابت می نامم.

اما به عکس آن قسمت از سرمایه که به نیروی کار تبدیل شده است ارزش خود را در پروسه ی تولید تغییر می دهد. این جزء از سرمایه، هم معادل خود را مجدداً تولید می کند و هم چیزی اضافه بر آن، یعنی اضافه ارزش که خود تغییرپذیر است و می تواند بزرگ تر یا کوچک تر باشد. این بخش از سرمایه از مقدار ثابتی که هست دائماً به مقدار متغیری تبدیل می شود. بدین سبب من آن را بخش متغیر سرمایه یا به طور اختصار سرمایه ی متغیر می نامم. همان عناصر سرمایه، که از نقطه ی نظر پروسه ی کار، به صورت عوامل عینی و ذهنی یعنی به صورت وسایل تولید و نیروی کار از یکدیگر متمایز می گردند، از نقطه ی نظر پروسه ی ارزش افزائی، به صورت سرمایه ی ثابت و سرمایه ی متغیر از هم تمیز داده می شوند.

مفهوم سرمایه ی ثابت به هیچ وجه تغییرات ارزشی را در مورد عناصر تشکیل دهنده ی خود نفی نمی کند. فرض کنیم یک فوند پنبه که امروز ۶ پنس می ارزد فردا در نتیجه ی نقصان محصول پنبه، به یک شیلینگ ترقی نماید. پنبه ی قدیمی که هم چنان در جریان کار مورد استفاده است به ارزش ۶ پنس خریداری شده ولی اکنون سهم ارزشی ای که به محصول می افزاید معادل یک شیلینگ است. و نیز آن پنبه ای که در این هنگام رشته شده و شاید هم اکنون به صورت نخ در بازار به گردش در آمده است دو برابر\* ارزش ابتدائی خود را به محصول می افزاید. با این وجود دیده می شود که این تغییرات ارزشی مستقل از آن افزایش ارزشی است که در پروسه ی خود ریسندگی عارض پنبه می گردد. اگر پنبه ی قدیمی هنوز در پروسه ی کار وارد نشده بود امکان داشت که اکنون به جای ۶ پنس به مبلغ یک شیلینگ باز فروخته شود.

\* - دو برابر، از جهت این که یک شیلینگ مساوی با ۱۲ پنس است.

و بالعکس هر قدر پروسه ی کار آن را کم تر فراگرفته باشد حصول چنین نتیجه ای مطمئن تر است. به همین سبب در اسپیکولاسیون\* این خود قانونی است که به هنگام این گونه انقلابات ارزشی بر روی مواد خام، به شکل کم تر تغییر یافته ی آن، احتکار انجام گیرد، یعنی مرجحاً بر نخ تا پارچه و بیش تر بر روی خود پنبه تا نخ. در این جا تغییر ارزشی از پروسه ای سرچشمه می گیرد که پنبه را تولید می کند، نه از پروسه ای که در آن پنبه به مثابه ی وسیله ی تولید به کار می رود و بالنتیجه وظیفه ی سرمایه ی ثابت را انجام می دهد. صحیح است که ارزش هر کالا به وسیله ی مقدار کاری که در آن وجود دارد تعیین می شود ولی این مقدار خود وابسته به شرایط اجتماعی است. اگر زمان کاری که اجتماعاً باید برای تولید کالائی مصرف گردد تغییر کند و مثلاً همان مقدار پنبه، به هنگامی که محصول پنبه بد است، نماینده ی مقدار بیش تری کار نسبت به زمان حاصل خوبی گردد، آن گاه واکنشی نسبت به کالای قدیمی به وقوع می پیوندد زیرا کالای مزبور همواره فقط به مثابه ی نمونه ی مشخصی از جنس خود به شمار می رود<sup>۲۶</sup> و ارزشش همیشه به وسیله ی کار اجتماعاً لازم و لذا برحسب کاری که در شرایط کنونی اجتماعی ضروری است اندازه گیری می شود.

و نیز ممکن است ارزش وسائل کاری که در پروسه ی کار مورد استفاده قرار گرفته اند، از قبیل ماشین آلات و غیره، مانند ارزش مواد خام تغییر کند و بنابر این سهم ارزشی ای که این وسائل کار به محصول می دهند نیز تغییر

---

\* - Speculation زدوبند و حسابگری های مالی و اقتصادی از قبیل سفته بازی، احتکار و غیره.

<sup>۲۶</sup> - "کلیه ی فرآورده های از یک نوع فقط در واقع توده ای را تشکیل می دهند که بهای آن کلاً و یک جا و بدون توجه به اوضاع و احوال خاص هر یک تعیین می گردد".

(Le trosne: „De l'Intèrèt Social,“ P. ۸۹۳)



نماید. مثلاً اگر در نتیجه ی اختراع جدیدی ماشین آلات نوع معینی با صرف کار کم تری تولید شوند، در آن صورت کمابیش از ارزش ماشین آلات قدیمی کاسته می شود و بالنتیجه به تناسب آن، ماشین آلات مزبور مقدار کم تری ارزش به محصول انتقال می دهند. ولی در این مورد نیز تغییر ارزشی در خارج از پروسه ی تولیدی، که ماشین مزبور وسیله ی تولید را در درون آن انجام می دهد، سرچشمه می گیرد. در این پروسه هیچ گاه ماشین ارزشی بیش از آن چه که خود، مستقل از این پروسه داراست، انتقال نمی دهد.

همان طور که تغییر در ارزش وسائل تولید، با وجود واکنشی که این تغییر حتی پس از ورود وسائل مزبور در پروسه ی کار به روی آن ها اعمال می کند، خصلت آن ها را به مثابه ی سرمایه ی ثابت تغییر نمی دهد، به همان قسم تغییر در تناسب بین سرمایه ی ثابت و متغیر نیز به هیچ وجه تأثیری در اختلاف وظیفه ای آن ها ندارد. شرایط فنی پروسه ی کار ممکن است چنان تغییر یابد که مثلاً آن جا که ده نفر کارگر با ده کار افزار کم ارزش مقدار نسبتاً کمی از مواد خام را مورد کار قرار می دادند اکنون یک نفر کارگر با ماشین گران قیمتی صد برابر آن مواد خام را به کار برد. در این مورد سرمایه ی ثابت، یعنی حجم ارزش وسائل تولید به کار رفته، به مقدار زیادی افزایش یافته است ولی بخش متغیر سرمایه که برای نیروی کار صرف گردیده به مراتب تنزل یافته است. این تغییر تنها رابطه ی مقداری را بین سرمایه ی ثابت و متغیر، یا نسبی را که برحسب آن کل سرمایه به عناصر ثابت و متغیر تجزیه می گردد، دگرگون می سازد ولی در عوض اختلاف بین ثابت و متغیر را دست نخورده باقی می گذارد.

## فصل هفتم:

# نرخ اضافه ارزش

## ۱- درجه ی بهره‌کشی از نیروی کار

اضافه ارزشی را که سرمایه ی پیش ریخته (س) در پروسه ی تولید به وجود آورده است، یا ارزش افزائی سرمایه ی پیش ریخته، در بادی امر مانند فزونی ارزش محصول به مجموع ارزش عناصر تولیدی آن نموده می شود.

سرمایه ی (س) به دو بخش تجزیه می شود: مبلغی پول (ث) که برای وسایل تولید خرج شده و مبلغ دیگری پول (م) که برای نیروی کار مصرف گردیده است. (ث) آن قسمت از ارزشی را که در سرمایه ی ثابت و (م) آن حصة ای را که در سرمایه ی متغیر به کار رفته است نشان می دهد\*. پس بدو چنین داریم:  $s = \theta + m$ . سرمایه ی بدوی که مثلاً عبارت از ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است =  $410 \text{ (ث)} + 90 \text{ (م)}$ . در پایان پروسه ی تولید، کالائی بیرون می آید که ارزشش مساوی است با  $(\theta + m) + \nu$ ، که

---

\*- در متن آلمانی کتاب C برای نمودن سرمایه ی پیش ریخته و c برای سرمایه ی ثابت و  $\nu$  برای سرمایه ی متغیر اختیار شده است که به ترتیب معرف اولین حرف کلمات Capital به معنای سرمایه و constant به معنای ثابت و variable به معنای متغیر هستند.

نمودار اضافه ارزش است. مثلاً ۱۰ ۴ لیره ی استرلینگ (ث) + ۹۰ لیره ی استرلینگ (م) + ۹۰ لیره ی استرلینگ (ض). سرمایه ی بدوی (س) به (س) تبدیل شده یعنی از ۵۰۰ لیره ی استرلینگ به ۵۹۰ لیره ی استرلینگ در آمده است. تفاوت بین این دو مساوی با (ض) یعنی اضافه ارزشی معادل با ۹۰ است. نظر به این که ارزش عناصر تولید مساوی با ارزش سرمایه ی پیش ریخته است، گفتن این که فزونی ارزش محصول بر ارزش عناصر تولیدی آن مساوی با ارزش افزائی سرمایه ی پیش پرداخته و یا مساوی با اضافه ارزش تولید شده است، در واقع تکرار همان مطالب به نحو دیگری است.

معذک این همانگونی\* محتاج به مطالعه ی عمیق تری است. آن چه با ارزش محصول مقایسه می شود عبارت از ارزش عناصر تولیدی است که برای به وجود آوردن محصول به کار رفته اند. ولی چنان که دیدیم آن قسمت از سرمایه ی ثابت به کار رفته، که از وسائل کار تشکیل می شود، فقط جزئی از ارزش خود را به محصول منتقل می کند در حالی که جزء دیگر آن به شکل وجودی سابق خود هم چنان ادامه می دهد. چون این جزء اخیر هیچ نقشی در ارزش آفرینی ندارد، در این جا باید آن را ندیده انگاشت. به حساب آوردن آن هم هیچ چیز را تغییر نمی دهد. فرض کنیم  $\text{ث} = ۱۰$  ۴ لیره ی استرلینگ و مرکب باشد از مواد خامی معادل ۳۱۲ لیره ی استرلینگ، مواد کمی مساوی با ۴ لیره ی استرلینگ، و نیز سایش ماشین آلات در جریان کار به ۵۴ لیره ی استرلینگ بالغ گردد، در حالی که ارزش ماشین آلات واقعاً

Tautologie -\*

(۲۱a) - "اگر ارزش سرمایه ی استواری (fixe) را که مورد استفاده است به مثابه ی جزئی از سرمایه ی پیش ریخته حساب کنیم آن گاه باید در آخر سال ارزش باقی مانده ی این سرمایه را مانند جزئی از درآمد سالیانه به حساب آوریم.

مورد استفاده بالغ بر ۱۰۵۴ لیره ی استرلینگ باشد. تحت عنوان سرمایه ی پیش ریخته ای که از جهت ماشین آلات برای تولید ارزش محصول گذاشته شده است، ما فقط ارزشی معادل ۵۴ لیره ی استرلینگ بابت آن چه که ماشین آلات مزبور ضمن عمل خود از دست می دهند و بالنتیجه به محصول منتقل می کنند، به حساب آورده ایم. اگر ما ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ را که در شکل قدیمی خود، مثل ماشین بخار و غیره، باقی مانده اند در این حساب منظور می داشتیم ناچار می بایستی آن را در هر دو طرف به حساب می آوردیم، یعنی هم در طرف ارزش پیش ریخته و هم در طرف ارزش محصول<sup>(۲۱۸)</sup> و بدین طریق نتیجه ی محاسبات ما به ترتیب ۱۵۰۰ لیره ی استرلینگ از یک سو و ۱۵۹۰ لیره ی استرلینگ از سوی دیگر می شد. در این صورت تفاضل یا اضافه ارزش مانند پیش همان ۹۰ لیره ی استرلینگ باقی می ماند. بنابر این ما همواره تحت عنوان سرمایه ی ثابت پیش ریخته برای تولید ارزش، فقط ارزش وسائل تولیدی را مورد نظر قرار می دهیم که طی تولید به مصرف رسیده اند، مگر آن جایی که از مجموع رشته بیان خلاف آن نتیجه شود.

اکنون که این قرار گذاشته شد برگردیم به فورمول  $S = T + M$  که به فورمول  $S = (T + M) + C$  تبدیل گردید و درست از این راه  $S$  به  $S'$  قلب شد. دانسته شد که در مورد ارزش سرمایه ی ثابت آن چه واقع می شود فقط این است که از نو در محصول ظاهر می گردد. بنابر این ارزش محصولی که واقعاً در روند تولید از نو ایجاد گردیده است، با ارزش محصولی که از مجموع پروسه به دست آمده، متفاوت است. بنابر این چنان که در نظر اول پنداشته می شود این ارزش عبارت از  $(T + M) + C$  یا ۴۱۰ لیره ی استرلینگ

(ث) + ۹۰ لیره ی استرلینگ (م) + ۹۰ لیره ی استرلینگ (ض) یعنی ۵۹۰ لیره ی استرلینگ نیست، بلکه ۱۸۰ لیره ی استرلینگ است. چنان چه سرمایه ی ثابت (ث) مساوی صفر می بود، یا به عبارت دیگر اگر رشته هانی از صنعت وجود می داشت که سرمایه دار نه وسائل تولید پیش تولید شده، نه مواد خام و مواد کمکی و نه کارافزاری مورد استفاده قرار می داد و فقط موادی که از طبیعت عطا شده است و نیروی کار را مورد استفاده قرار می داد در آن صورت هیچ جزء ثابتی از ارزش به محصول انتقال نمی یافت. آن گاه این رکن ارزش محصول که در مثال ما ۴۱۰ لیره ی استرلینگ است حذف می شد ولی ارزش محصول، که به ۱۸۰ لیره بالغ می شود و ۹۰ لیره اضافه ارزش دربر دارد، همان طور که اگر فرضاً (ث) نماینده ی بزرگ ترین مقدار ارزشی می بود، مقدار خود را کاملاً در این مورد نگاه می داشت. در آن صورت چنین می داشتیم:  $S = (M + m) = m$  و  $S$  یعنی سرمایه ی افزایش یافته  $M + m = S$  و  $S - S =$ ، مانند گذشته،  $=$  ض. اگر به عکس (ض) مساوی صفر می بود یا به عبارت دیگر اگر نیروی کار، که ارزشش به صورت سرمایه ی متغیر قبلاً پرداخت شده است، فقط برابر خود را تولید می کرد، آن گاه  $S = m + m$  می بود و  $S$  (ارزش محصول)  $= (m + m) + 0$  می شد و بنابر این  $S = S$  می گردید و در چنین صورتی سرمایه ی پیش ریخته موفق به ارزش افزائی نشده بود.

در واقع ما اکنون می دانیم که اضافه ارزش فقط نتیجه ی تغییری است که عارض ارزش (م) یعنی آن بخشی از سرمایه می شود، که جانشین نیروی کار گردیده است و بنابر این  $M + m = S$  (یعنی  $m$  به اضافه ی زانده ی  $m$ ). ولی تغییر واقعی ارزش و رابطه ای که در درون آن ارزش تغییر می یابد از

آن جا تاریک و مبهم می شود که در نتیجه ی افزایش بخش متغیر سرمایه، مجموع سرمایه ی پیش ریخته نیز افزایش پیدا می کند. سابقاً ۵۰۰ بود و اکنون ۵۹۰ شده است. بنابر این تحلیل مجرد پروسه حکم می کند که از بخش ارزش محصول، که در آن فقط ارزش سرمایه ی ثابت از نو پدیدار می شود، کاملاً صرف نظر گردد و لذا سرمایه ی ثابت مساوی با صفر فرض شود (ث = ۰) و بدین طریق یکی از قوانین ریاضی به کار رود، آن چنان که این علم در مورد مقادیر متغیر و ثابت عمل می کند یعنی مقادیر ثابت فقط به وسیله ی جمع و تفریق با مقادیر متغیر مربوط می شوند.

دشواری دیگری نیز از شکل بدوی سرمایه ی متغیر ناشی می گردد. چنان که مثال پیش گفته را مورد توجه قرار دهیم،  $س = ۱۰۴$  لیره ی استرلینگ سرمایه ی ثابت + ۹۰ لیره ی استرلینگ سرمایه ی متغیر + ۹۰ لیره ی استرلینگ اضافه ارزش است. ولی ۹۰ لیره ی استرلینگ خود مقدار مشخص ثابتی است و بنابر این به نظر ما نامعقول است که آن را به مثابه ی مقدار متغیری به حساب آوریم. اما در واقع ۹۰ لیره ی استرلینگ (م) یا ۹۰ لیره سرمایه ی متغیر در این جا فقط نمودار آن پروسه ای است که در این ارزش جریان می یابد. بخشی از سرمایه ی پیش ریخته، که برای خریداری نیروی کار مصرف گردیده، خود عبارت از مقدار معینی از کار تجسم یافته است و بنابر این مقدار ارزشی ثابتی است، چنان که ارزش نیروی کار فروخته شده نیز چنین است. ولی در خود پروسه ی تولید، به جای ۹۰ لیره ی استرلینگ پیش ریخته، نیروی کار فعال وارد می شود، کار زنده جانشین کار مرده می گردد. به جای مقداری راكد مقداری سیال و به جای مقداری ثابت مقداری متغیر قرار می گیرد. نتیجه ای که عاید می شود عبارت است از تجدید تولید

(م) به اضافه‌ی زانده‌ای از (م). از نقطه‌ی نظر تولید سرمایه‌داری مجموع این جریان عبارت از حرکت خود به خودی ارزش ثابت اولیه است که به نیروی کار مبدل گردیده است. پروسه و نتیجه‌ی آن نیز به همین حساب گذاشته می‌شود. بنابر این اگر فورمول ۹۰ لیره‌ی استرلینگ سرمایه‌ی متغیر، یا ارزشی که ارزش افزاست، تضاددار جلوه می‌کند فقط برای این است که فورمول مزبور مبین یکی از تضادهای ذاتی تولید سرمایه‌داری است.

در نظر اول مساوی قرار دادن سرمایه‌ی ثابت با صفر موجب شگفتی می‌شود ولی این عملی است که دائماً در زندگی روزانه انجام می‌گیرد. مثلاً اگر کسی بخواهد منافع انگلستان را در صنعت پنبه حساب کند، قبل از هر چیز قیمتی را که بابت پنبه به آمریکا، هندوستان، مصر و غیره پرداخت شده حذف می‌کند یعنی ارزش سرمایه‌ای را که از نو در ارزش محصول ظاهر می‌شود مساوی با صفر قرار می‌دهد.

شکی نیست که نسبت اضافه‌ی ارزش، نه تنها با جزئی از سرمایه که منشاء بلاواسطه‌ی آن است و اضافه‌ی ارزش معرف تغییرات ارزشی آن جزء به شمار می‌آید، اهمیت دارد، بلکه نسبت آن با مجموع سرمایه‌ی پیش ریخته نیز از لحاظ اقتصادی دارای اهمیت بزرگی است. به همین جهت در باره‌ی این نسبت ما به تفصیل در کتاب سوم بحث خواهیم نمود. برای این که جزئی از سرمایه از راه تبدیل خود به نیروی کار ارزش افزا گردد بایستی جزء دیگری از سرمایه مبدل به وسائل تولید شده باشد. برای این که سرمایه‌ی متغیر به کار افتد باید به نسبت های شایسته، برحسب خصلت فنی مشخص پروسه‌ی کار، سرمایه‌ی ثابت به کار رفته باشد. ولی این واقعیت که در یک پروسه‌ی شیمیایی قرع و ظروف دیگر لازم است مانع از آن نیست که به هنگام تجزیه

خود قرع ندیده انگاشته شود. تا آن جا که آفرینش و تغییر ارزش به نفسه، یعنی به طور خالص، مورد توجه قرار می گیرد، و سائل تولید، این اشکال مادی سرمایه ی ثابت، فقط ماده ای را به دست می دهند که باید در آن نیروی سیال و ارزش را تثبیت گردد. بنابر این ماهیت این ماده بی تفاوت است، خواه پنبه باشد خواه آهن، هم چنان که ارزش این ماده نیز بی تفاوت است. فقط ماده ی مزبور باید به مقدار کافی وجود داشته باشد برای این که بتواند به هنگام روند تولید مقدار کاری را که مصرف می شود جذب نماید. وقتی این مقدار از ماده موجود شد، چه ارزش آن ترقی کند چه تنزل نماید، و یا حتی مانند زمین و دریا بی ارزش باشد، به پروسه ی آفرینش و تغییر ارزش هیچ خللی وارد نمی شود.<sup>۲۷</sup>

پس ما بدواً بخش ثابت سرمایه را مساوی صفر فرض می کنیم. بنابر این سرمایه ی پیش ریخته از (ث + م) به (م) و ارزش محصول (ث + م) + ض به ارزش تولید شده (م + ض) تحویل می شود. اگر فرض شود که ارزش تولید شده = ۱۸۰ لیره ی استرلینگ است و این مبلغ معرف کار سیالی است که طی تمام مدت روند تولید جریان یافته است، آن گاه باید ارزش سرمایه ی متغیر را که = ۹۰ لیره ی استرلینگ است از آن کم کنیم تا اضافه ارزش را که = ۹۰ لیره ی استرلینگ می شود به دست آوریم. در این جا رقم ۹۰ لیره ی

---

<sup>۲۷</sup> - زیرنویس چاپ دوم. هم چنان که لوکرس (\**Lucretius*) می گوید، این نکته مسلم است که "هیچ چیزی از هیچ به وجود نمی آید." "nil posse creari de nihilo" "آفرینش" عبارت از تبدیل نیروی کار به کار است. نیروی کار به نوبه ی خود قبل از هر چیز عبارت از مواد طبیعی است که مبدل به ارگانیسم انسانی شده است.  
(\**Lucretius* - لوکرسوس کاروس (تیتوس) *Lucretius Carus (Titus)* بالوکرس (۵۵- ۹۸ قبل از میلاد) شاعر رومی که به مناسبت منظومه اش به نام *De rerum natura* (درباره ی اشیاء طبیعی) شهرت یافته است. در این منظومه وی کوشیده است فلسفه ی اپیقور را به شکل شاعرانه ای بپروراند.



استرلینگ = ض، مقدار مطلق اضافه ارزش تولید شده را نشان می دهد. ولی بدیهی است که مقدار نسبی آن، یعنی نسبتی که برحسب آن سرمایه ی متغیر افزایش یافته است، به وسیله ی رابطه ی بین اضافه ارزش و سرمایه ی متغیر، یعنی در رابطه  $\frac{ض}{م}$ ، تعیین می گردد. بنابر این در مثال فوق الذکر این مقدار ۹۰/۹۰ یا ۱۰۰٪ است. این ارزش افزائی برحسب نسبت سرمایه ی متغیر، یا مقدار نسبی اضافه ارزش را، من نرخ اضافه ارزش می نامم<sup>۲۸</sup>.

ما سابقاً دیدیم که کارگر طی قسمتی از پروسه ی کار فقط ارزش نیروی کار خود، یعنی ارزش وسایل زندگی لازم خویش را تولید می کند. نظر به این که کارگر در محیطی به تولید می پردازد که بر پایه ی تقسیم اجتماعی کار قرار گرفته است، وی وسایل زندگی خود را، نه به طور مستقیم بلکه در شکل کالای معینی، مثلاً نخ، تولید می کند، یعنی در شکل ارزشی که برابر با ارزش وسایل معیشت وی یا با پولی است که به وسیله ی آن وسایل مزبور را خریداری می نماید. آن بخش از روزانه ی کار که کارگر بدین منظور مصرف می کند، برحسب ارزش متوسط وسایل زندگی روزانه ی وی و بنابر این برحسب زمان کاری که به طور متوسط هر روز برای تولید این وسایل لازم است، بزرگ تر یا کوچک تر می شود. اگر ارزش وسایل زندگی روزانه ی وی به طور متوسط نماینده ی ۶ ساعت کار تجسم یافته باشد، در آن صورت کارگر باید به طور

<sup>۲۸</sup> - به همان طریقی که انگلیسی ها نرخ بهره (rate of profits) یا نرخ سود (rate of interest) و غیره استعمال می کنند. در کتاب سوم خواهیم دید که با شناختن قوانین اضافه ارزش نرخ بهره به آسانی درک می شود، در صورتی که اگر راه معکوس اختیار شود نه این فهمیده می شود نه آن (ni l'un ni l'autre).

<sup>(۲۸a)</sup> - زیرنویس چاپ دوم. مصنف در این جا اصطلاحات اقتصادی جاری را به کار می برد. خواننده به خاطر دارد که در صفحه ی ۲۳ و بعد ثابت شده است که در واقع سرمایه دار پولی به کارگر "پیشکی" نمی پردازد بلکه به عکس کارگر است که به سرمایه دار مساعده می دهد. (ف. انگلس)

متوسط روزانه شش ساعت کار کند تا آن وسایل را تولید نماید. فرضاً اگر او نه برای سرمایه دار، بلکه به حساب شخصی خودش مستقلاً کار می کرد، باز، در صورت یکسان ماندن شرایط، می بایستی مانند گذشته به طور متوسط همان جزء از اجزاء قابل تقسیم روز را کار کند تا ارزش نیروی کار خود را تولید نماید و از آن راه آن چه را که برای معیشت وی، یا برای تجدید تولید دائمی وسایل زندگی شخصی او ضروری است به دست آورد. ولی نظر به این که در جزئی از روز کار، که وی ارزش روزانه ی نیروی کار را، مثلاً به قیمت ۳ شیلینگ، تولید می کند، فقط معادل آن ارزشی را که سرمایه دار قبلاً پرداخته است<sup>(۲۸)</sup> به وجود می آورد، و بنابر این به وسیله ی ارزش نو آفریده تنها ارزش سرمایه ی متغیر پیش ریخته را جبران می نماید، این تولید ارزش به طور ساده به صورت تجدید تولیدی جلوه می کند. بنابر این من آن قسمت از روزانه ی کار را که در جریان آن این تجدید تولید واقع می شود، زمان کار لازم و آن کاری را که در همان مدت صرف می گردد کار لازم می خوانم<sup>۲۹</sup>. برای کارگر لازم است زیرا مستقل از شکل اجتماعی کار است. برای سرمایه و جهان وی لازم است زیرا وجود دائمی کارگر پایه و مبنای آن است.

بدیهی است مرحله ی دوم پروسه ی کار، یعنی هنگامی که کارگر از حدود کار لازم تجاوز می کند، نیز برای وی مستلزم کار است، ولی صرف نیروی

---

<sup>۲۹</sup> - تاکنون در این نوشته کلمه ی "زمان کار لازم" را در مورد زمانی که اجتماعاً برای تولید کالا به طور کلی لازم است به کار برده ایم. از این پس اصطلاح مزبور را در مورد زمان کار لازم برای تولید کالای خاصی که عبارت از "نیروی کار" است استعمال خواهیم کرد. البته استعمال اصطلاحات فنی واحد در معانی مختلف موجب اشکال است ولی هیچ علمی نمی تواند از آن پرهیز کند. به طور نمونه ممکن است بخش های عالی ریاضیات را با قسمت های ابتدائی آن مقایسه نمود.

کار برای او هیچ ارزشی به بار نمی آورد. این مرحله موجد اضافه ارزش است، که با تمام دل ربانی یک آفرینش از عدم، به سرمایه دار لبخند می زند. من این بخش از روزانه ی کار را زمان کار زائد و کاری را که طی این مدت انجام می شود اضافه کار (surplus labour) می نامم. هم چنان که درک ارزش به طور کلی، به مثابه ی زمان کار منعقد شده یا کار تجسم یافته، برای شناسایی ارزش اهمیت قطعی دارد، درک این نکته، که اضافه ارزش فقط تبلور زمان کار زائد یا تجسم اضافه کار است، نیز برای شناسایی اضافه ارزش حائز اهمیت اساسی است. فقط شکلی که در درونش این اضافه کار از تولیدکننده ی بلاواسطه یعنی کارگر ربوده می شود، ساخت های اقتصادی-اجتماعی، مانند جامعه ی برده داری و جامعه ی مزدوری، را از یکدیگر متمایز می سازد.<sup>۳۰</sup>

<sup>۳۰</sup> - آقای ویلهلم توکودیدس روشر Wilhelm Thukydidies Roscher با نبوغی واقعاً گوشه‌نمناکه (\*اشاره به پوهان کریستف گوتشد Johann Christoph Gottsched زیبا شناس و تذکره نویس ادبیات آلمانی قرن هجدهم است که به مثابه ی نمونه ی برجسته ی دانشمند نمایان معرفی شده است) کشف می کند، که اگر به وجود آمدن اضافه ارزش یا اضافه محصول، و بالنتیجه انباشتی که از آن ناشی می شود، امروز مرهون "پس انداز" سرمایه دارست، از آن جهت است که وی "مثلاً سود مطالبه می کند" به عکس "در درجات نازل تمدن... ضعفاً به وسیله ی قویاً مجبور به پس انداز می شوند."

(„Die Grundlagen etc.“ S. ۷۸)

معلوم نیست مجبور به پس انداز کار می شوند؟ یا به صرفه جوئی از اضافه محصولاتی که وجود خارجی ندارند؟ علاوه بر نادانی واقعی، بی جرأتی مداحانه در برابر تحلیل وجدانی ارزش و اضافه ارزش و نیز تا اندازه ای ترس از این که مبادا به نتایجی برسند که مورد پسند پلیس نباشد، روشر و هم کاران او را وادار می کند که اضافه ارزش را بر پایه ی آن جهات کم و بیش حق به جانبی قرار دهند، که به وسیله ی آن سرمایه دار می کوشد اضافه ارزش های موجود مورد تصرف خود را، توجیه نماید.

<sup>(۳۰a)</sup> - زیر نویس چاپ دوم- با این که نرخ اضافه ارزش مبین دقیقی برای درجه ی بهره کشی از نیروی کار است، بیان کننده ی مقدار مطلق استثمار نیست. مثلاً اگر کار لازم مساوی با پنج ساعت باشد و اضافه ارزش نیز مساوی پنج ساعت، درجه ی بهره کشی ۱۰۰٪ است. مقدار بهره کشی در این جا به وسیله ی پنج ساعت اندازه گیری شده است. ولی اگر به عکس کار لازم مساوی ۶ ساعت و اضافه ارزش نیز مساوی ۶ ساعت باشد درجه ی استثمار

نظر به این که ارزش سرمایه ی متغیر مساوی با ارزش نیروی کاری است که به وسیله ی سرمایه ی مزبور خریداری شده است و چون ارزش این نیروی کار تعیین کننده ی بخش لازم روزانه ی کار است و نیز اضافه ارزش به نوبه ی خود منوط به بخش باقی مانده ی روزانه ی کار می گردد، چنین نتیجه می شود که: نسبت اضافه ارزش به سرمایه ی متغیر مانند نسبت اضافه کار است بر کار لازم یا به عبارت دیگر نرخ اضافه ارزش  $\frac{ض}{م} = \frac{\text{اضافه کار}}{\text{کار لازم}}$ . هر دو تناسب مبین رابطه ی واحد با اشکال مختلفند، یک بار در شکل کار تجسم یافته و بار دیگر به شکل کار سیال.

بنابر این نرخ اضافه ارزش بیان دقیقی است برای تعیین درجه ی بهره کشی از نیروی کار به وسیله ی سرمایه یا از کارگر به وسیله ی سرمایه دار (۳۰۸). بنا به فرض ما ارزش محصول مساوی بود با (۱۰) لیره ی استرلینگ (ث)  $+ ۹۰$  لیره ی استرلینگ (م)  $+ ۹۰$  لیره ی استرلینگ (ض) و سرمایه ی پیش ریخته  $= ۵۰۰$  لیره ی استرلینگ. نظر به این که اضافه ارزش مساوی  $۹۰$  و سرمایه ی پیش ریخته برابر با  $۵۰۰$  است بنا به اسلوب عادی محاسبه می توان چنین نتیجه گرفت که نرخ اضافه ارزش (که آن را با نرخ بهره اشتباه می کنند) برابر با  $۱۸\%$  است، رقمی که حقارت نسبی آن ممکن است آقای کری\* و هماهنگ طلبان دیگر را به هیجان آورد. اما در واقع نرخ اضافه ارزش مساوی با  $\frac{ض}{م}$  یا  $\frac{ض}{م+ث}$  نیست بلکه مساوی با  $\frac{ض}{م}$  است بنابر این

---

هم چنان  $۱۰۰\%$  باقی می ماند در صورتی که مقدار استثمار به میزان  $۲۰\%$  افزایش یافته یعنی از پنج ساعت به  $۶$  ساعت ترقی نموده است.

\*- هانری چارلس کری Henry Charles (۱۷۹۳-۱۸۷۹) - اقتصاددان آمریکائی- مخالف سرسخت تنوری ریکاردو درباره ی بهره ی زمین. وی بدو از هواداران آزادی تجارت بود ولی بعداً به طرفداری از حمایت گمرکی برخاست.

برابر با  $\frac{90}{100}$  نیست بلکه مساوی با  $\frac{90}{90} = 100\%$  یعنی مساوی با پنج برابر درجه ی ظاهری استثمار است. با این که در مثال مورد بحث ما نه هنوز از مقدار مطلق روزانه ی کار آگاهی داریم، نه از دوره های پروسه ی کار (روز، هفته و غیره) و نه بالاخره تعداد کارگرانی را می دانیم که آن ها را سرمایه ی متغیر ۹۰ لیره ی استرلینگ در آن واحد به حرکت در می آورد، با این وجود نرخ اضافه ارزش  $\frac{3}{90}$  در نتیجه ی امکان تحویل اش به تناسب  $\frac{3}{90}$  اضافه کار، رابطه ی دو بخش روزانه ی کار را نسبت به یکدیگر دقیقاً به ما نشان می دهد. این نسبت ۱۰۰٪ است. بنابر این کارگر نیمی از روز را برای خود و نیم دیگر را برای سرمایه دار کار کرده است.

پس به طور خلاصه اسلوب محاسبه ی نرخ اضافه ارزش از این قرار است: ارزش محصول را تماماً در نظر می گیریم و از آن میان ارزش سرمایه ی ثابت را که، جز دوباره برگشتن کار دیگری انجام نمی دهد، مساوی با صفر فرض می کنیم. مجموع ارزشی که باقی می ماند تنها محصول ارزشمندی است که در جریان ارزش آفرینی واقعاً به وجود آمده است. اگر اضافه ارزش را داشته باشیم آن را از این محصول ارزشمند کم می کنیم تا سرمایه ی متغیر را به دست آوریم. در صورتی که سرمایه ی متغیر در دست باشد و بخواهیم اضافه ارزش را پیدا نماییم به عکس عمل می کنیم. اگر هر دو رقم در دست باشد، آن گاه باید عمل نهائی را انجام داد، یعنی نسبت اضافه ارزش به سرمایه ی متغیر:  $\frac{3}{90}$  را حساب کرد.

هر قدر این اسلوب ساده به نظر رسد باز بد نیست که خواننده را به وسیله ی برخی مثال ها به کنه آن آشنا کنیم و از این راه وی را در مورد شیوه ی فکری نامائوس به تمرین وا داریم.

بدواً مثال یک کارخانه ی ریسندگی را مورد توجه قرار می دهیم که دارای ۱۰۰۰۰ دوک است و با پنبه ی آمریکائی نخ نمره ی ۳۲ می ریسد و هر دوک در هفته یک فوند نخ تولید می کند. افت آن ۶٪ است و بنابر این در هر هفته ۱۰۶۰۰ فوند پنبه تبدیل به ۱۰۰۰۰ فوند نخ و ۶۰۰ فوند آشغال می شود. در آوریل سال ۱۸۷۱ قیمت هر فوند این پنبه از قرار ۷ پنس و  $\frac{۳}{۴}$  بود و بنابر این بهای ۱۰۶۰۰ فوند آن به ۴۴۲ لیره ی استرلینگ بالغ می گردید. بهای ۱۰۰۰۰ دوک به ضمیمه ی ماشین ریسندگی و ماشین بخار از قرار هر دوک یک لیره ی استرلینگ است. فرسودگی ماشین آلات به میزان ۱۰٪ است = ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ یا هر هفته ۲۰ لیره استرلینگ. اجاره بهای کارخانه ۳۰۰ لیره ی استرلینگ یا ۶ لیره در هفته است. ذغال، (از قرار ۴ فوند در ساعت و در هر اسب بخار، از مجموع نیروی یک صد اسب بخاری که به وسیله ی (اندیکاتور) نموده می شود، و ۶۰ ساعت در هفته به انضمام گرم کردن عمارت)، ۱۱ تن در هفته از قرار هر تنی ۸ شیلینگ و ۶ پنس، که هفته ۴/۵ لیره ی استرلینگ تمام می شود. گاز یک لیره ی استرلینگ در هفته، روغن ۴/۵ لیره در هفته و بنابر این مجموع مواد کمکی هفته ای ۱۰ لیره خرج برمی دارد. پس بخش ارزشی ثابت به ۳۷۸ لیره ی استرلینگ در هفته بالغ می گردد. دستمزد هفتگی بالغ بر ۵۲ لیره ی استرلینگ است. بهای نخ از قرار هر فوندی  $\frac{۱۲}{۳}$  پنس یا ۱۰۰۰۰ فوند = ۵۱۰ لیره ی استرلینگ است. اضافه ارزش یعنی ۵۱۰-۴۳۰ = ۸۰ لیره ی استرلینگ. ما بخش ارزشی ثابت را که ۳۷۸ لیره است برابر با صفر فرض می کنیم زیرا این بخش در ایجاد ارزش هفتگی نقشی ایفا نمی کند. باقی می ماند آن محصول ارزشمندی که هر هفته به میزان ۱۳۲ = ۵۲ (م) + ۸۰

(ض) لیره ی استرلینگ ایجاد می گردد. پس نرخ اضافه ارزش عبارت است از  $\frac{۸۰}{۱۰۰} - \frac{۱۱}{۱۳} = ۱۵۳\%$ . بنابراین برای یک روزانه ی متوسط کار ده ساعته چنین خواهیم داشت.

$$\text{کار لازم} = \frac{۳۱}{۳۳} \text{ ساعت و اضافه کار} = \frac{۲}{۳۳} \text{ ساعت. } ۳۱$$

چکب\* با فرض این که بهای هر کوارتر\*\* گندم ۸۰ شیلینگ و بازده متوسط هر آکر\*\*\* ۲۲ بوشل\*\*\*\* است، به نحوی که هر آکر معادل ۱۱ لیره ی استرلینگ درآمد دارد، محاسبه ی ذیل را برای سال ۱۸۱۵ به دست داده است که چون قلم های مختلفه را قبلاً پا به پا کرده است دارای نقائص بسیاری است، ولی به هر حال برای منظور ما کفایت می کند.

<sup>۳۱</sup> - زیرنویس چاپ دوم- مثالی که در چاپ اول راجع به یک ریسندگی در سال ۱۸۶۰ داده شده محتوی پاره ای اشتباهات فاکتی است. تاریخ های دقیقی که در متن آورده شده توسط یکی از کارخانه داران منچستر به من داده شده است. لازم به تذکر است که در انگلستان اسب بخار قدیم برحسب قطر سیلندر حساب می شد در صورتی که اسب بخار جدید از روی نیروی واقعی ای که اندیکاتور نشان می دهد حساب می شود.

\* - Willam Jacob آمارگر انگلیسی (۱۷۶۲-۱۸۵۱).

\*\* - Quarter، که معنای لغوی آن یک چارک است، واحد قدیم برای توزین غلات و مواد خشک و برابر با ۱۰۰ لیتر است.

\*\*\* - Acre واحد قدیم اندازه گیری زمین در مورد کشاورزی در برخی از کشورهای اروپای غربی از جمله در فرانسه و انگلستان بین ۴۰ آر و نیم تا ۵۲ آر.

\*\*\*\* - Bushel مسای ۱۲ لیتر و نیم. هر ۸ بوشل معادل یک کوارتر است.

(۳۱a) - محاسبات فوق فقط به مثابه ی توضیح اعتبار دارد. در واقع فرض شده است که قیمت ها برابر با ارزش ها هستند. در کتاب سوم خواهیم دید که این تساوی حتی برای قیمت های متوسط نیز به این سهولت انجام نمی گیرد.

تولید ارزش در هر آکر

بذر(گندم)	۱ لیره ی استرلینگ و ۹ شیلینگ	عشریه، درصد و عوارض	۱ لیره و ۱ شیلینگ
کود	۲ لیره ی استرلینگ و ۱۰ شیلینگ	بهره ی مالکانه	۱ لیره و ۸ شیلینگ
دستمزد	۳ لیره ی استرلینگ و ۱۰ شیلینگ	بهره ی اجاره دار و سود	۱ لیره و ۲ شیلینگ
جمع	۷ لیره و ۹ شیلینگ	جمع	۳ لیره و ۱۱ شیلینگ

در این جا اضافه ارزش، با این فرض دائمی که قیمت محصول مساوی با ارزش آن است، بین اقلام مختلفی از قبیل بهره، سود و عشریه و غیره تقسیم شده است. چون این اقلام برای ما یکسان است همه را با هم جمع می کنیم و اضافه ارزشی معادل ۳ لیره و ۱۱ شیلینگ به دست می آوریم. مبلغ ۳ لیره ی استرلینگ و ۱۹ شیلینگ بابت بذر و کود را ما به مثابه ی بخش ثابت سرمایه برابر با صفر فرض می کنیم. باقی می ماند سرمایه ی متغیری، که معادل ۳ لیره و ۱۰ شیلینگ گذاشته شده است و به جای آن ارزش جدیدی برابر با ۳ لیره و ۱۰ شیلینگ + ۳ لیره و ۱۱ شیلینگ تولید گردیده است. بنابراین

ض =  $\frac{۳ \text{ لیره و } ۱۱ \text{ شیلینگ}}{۳ \text{ لیره و } ۱۰ \text{ شیلینگ}}$  به بیش از ۱۰۰٪ بالغ می گردد. کارگر بیش از نصف روزانه ی کارش را صرف تولید اضافه ارزشی می کند که اشخاص مختلف تحت بهانه های گوناگون آن را بین خود تقسیم می کنند<sup>(۳۱)</sup>. *زیرنویس در صفحه قبل*



## ۲- نمودار ارزش محصول در اجزاء متناسب محصول

اکنون برگردیم به مثالی که به ما نشان داد چگونه سرمایه دار از پول سرمایه می سازد. کار لازم کارگر ریسنده اش به شش ساعت بالغ می گردید و اضافه کار نیز به همان مقدار و بنابر این درجه ی بهره کشی از نیروی کار به ۱۰۰٪ رسید.

محصول دوازده ساعته ی روزانه ی کار ۲۰ فوند نخ به ارزش ۳۰ شیلینگ است. بیش از ۰/۸ این نخ ارزش (۲۴ شیلینگ)، تنها از ارزش وسایل تولید مصرف شده ای تشکیل می شود، که دوباره در محصول ظاهر گردیده است (۲۰ فوند پنبه از قرار ۲۰ شیلینگ، دوک و غیره از قرار ۴ شیلینگ)، یا به عبارت دیگر مربوط به سرمایه ی ثابت است. ۰/۲ دیگر که باقی می ماند عبارت از ۶ شیلینگ ارزش نویی است که ضمن پروسه ی ریسندگی زانیده شده و نیمی از آن جانشین ارزش روزانه ی نیروی کار پیش پرداخته، یعنی سرمایه ی متغیر و ۳ شیلینگ است و نیم دیگر اضافه ارزشی، به مقدار ۳ شیلینگ، تشکیل می دهد. پس مجموع ارزش ۲۰ فوند نخ به شرح زیر ترکیب یافته است:

نخ - ارزش ۳۰ شیلینگ = ۲۴ شیلینگ (ث) + ۳ شیلینگ (م) + ۳ شیلینگ (ض)  
 نظر به این که مجموع این ارزش در مجموع محصول ۲۰ فوند نخ بروز کرده است ناچار باید عناصر مختلفه ی ارزشی در اجزاء متناسب محصول قابل بیان باشند.

اگر یک ارزش ۳۰ شیلینگی در ۲۰ فوند نخ وجود داشته باشد، ۰/۸ این ارزش، یا بخش ثابت ۲۴ شیلینگی آن، در ۰/۸ محصول یعنی ۱۶ فوند نخ وجود پیدا می کند. از این مقدار  $\frac{13}{3}$  فوند معرف مواد خام یعنی پنبه ی

رشته شده به مبلغ ۲۰ شیلینگ است و  $\frac{۲}{۳}$  آن نماینده ی ارزش مواد کمکی و وسائل کار مصرف شده از قبیل دوک و غیره به مبلغ ۴ شیلینگ.

بنابر این  $\frac{۱۳}{۳}$  فوند نخ، در مجموع محصول ۲۰ فوندی، نماینده ی کلیه ی پنبه ی رشته شده و مواد خامی است که در تمام محصول به کار رفته است و لاغیر. صحیح است که در این مقدار نخ فقط  $\frac{۱۳}{۳}$  فوند پنبه به ارزش  $\frac{۱۳}{۳}$  شیلینگ وجود دارد، ولی  $\frac{۶}{۳}$  شیلینگ ارزشی که به آن ملحق شده، معادل  $\frac{۶}{۳}$  فوند پنبه ی دیگری است که در تولید نخ وارد گردیده است. بنابر این چنان است که گویی بخش اخیر  $\frac{۶}{۳}$  فوند به کلی از پنبه عاری است و پنبه ی تمام محصول در  $\frac{۱۳}{۳}$  فوند نخ متراکم شده است. در مقابل چنان می نماید که گویی اکنون در این  $\frac{۱۳}{۳}$  فوند نخ، حتی ذره ای از ارزش مواد کمکی و وسائل تولید، و اثری از ارزش جدیدی، که در جریان ریسندگی ایجاد شده، وجود ندارد.

هم چنین  $\frac{۲}{۳}$  فوند نخ، که بقیه ی سرمایه ی ثابت (برابر با ۴ شیلینگ)، را دربر دارد جزء ارزش مواد کمکی و وسائل کاری که در تمام محصول ۲۰ فوندی نخ مصرف شده است نماینده ی چیز دیگری نیست.

بدین طریق  $\frac{۸}{۱۰}$  محصول یا ۱۶ فوند نخ، با این که از لحاظ جسمانی ارزش مصرف تلقی می گردند و به مثابه ی نخ مانند اجزاء دیگر محصول، به وسیله ی ریسندگی به وجود آمده اند، در ارتباط با این بیان، محتوی هیچ گونه کاری که ضمن پروسه ی ریسندگی جذب نموده باشند نیستند. مثل این است که گویا بدون ریسندگی به نخ تبدیل شده اند و هیکل نخ آن ها رویا و فریبی بیش نیست. در واقع هنگامی که سرمایه دار این نخ ها را به ۲۴ شیلینگ می فروشد تا وسائل تولید خود را از نو بخرد، آن گاه معلوم می شود

که این ۱۶ فوند نخ جز پنبه، دوک، ذغال و غیره، که تغییر شکل داده اند، چیز دیگری نیستند.

به عکس آن ۰/۲ محصول یا ۴ فوند نخی که باقی مانده دیگر نماینده ی چیزی جز ارزش نوزاد ۶ شیلینگی، که در مدت ۱۲ ساعت روند ریسندگی تولید شده است، نیست. آن چه از ارزش مواد خام و وسائل کار مصرف شده در آن ها وجود داشت قبلاً برداشت شده و در پیکر ۱۶ فوند نخ جای داده شده است. تمام کار ریسندگی که در ۲۰ فوند نخ تجسم یافته، در ۰/۲ محصول متمرکز گردیده است، چنان که کوئی ریسنده چهار فوند نخ را در هوا رشته، یا با پنبه و دوکی کار کرده است، که بدون دخالت انسان، خود به خود در طبیعت وجود داشته و به محصول هیچ گونه ارزشی نیافزوده است.

از این ۴ فوند نخ، که بدین طریق ارزش تمام محصول روزانه ی پروسه ی ریسندگی را دربر دارد فقط نیمی نماینده ی نیروی کار مصرف شده، و بنابر این نماینده ی سرمایه ی متغیر ۳ شیلینگی است، و نیم دیگر یعنی ۲ فوند نخ تنها معرف اضافه ارزش ۳ شیلینگی است.

نظر به این که ۱۲ ساعت کار ریسنده در ارزشی معادل ۶ شیلینگ تجسم می یابد، در محصول نخی که ۳۰ شیلینگ ارزش دارد ۶۰ ساعت کار مجسم شده است. این ۶۰ ساعت کار در ۲۰ فوند نخ وجود یافته است که از آن میان ۰/۸ یا ۱۶ فوند آن محمل مادی ۴۸ ساعت کاری است که قبل از پروسه ی ریسندگی انجام گرفته، یعنی کاری که در وسائل تولید نخ تحقق یافته است. و بالعکس ۰/۲ یا ۴ فوند دیگر آن محمل مادی ۱۲ ساعت کاری است که در خود پروسه ی ریسندگی صرف گردیده است.

ما فوقاً دیدیم که ارزش نخ مساوی با مجموع ارزش جدیدی است که در اثنای تولید آن به وجود آمده به اضافه ی ارزش هائی که قبلاً در وسائل تولید آن وجود داشته است. اکنون نشان داده شد که چگونه می توان عوامل ارزش محصول را، که از جهت وظیفه یا از لحاظ مفهوم با یکدیگر متفاوتند، در قسمت های متناسب خود محصول بیان کرد.

این تجزیه ی محصول، یعنی تجزیه ی حاصل پروسه ی تولید به مقداری از محصول که فقط نماینده ی کار محتوی در وسائل تولید، یا بخش سرمایه ی ثابت باشد، و به مقدار دیگری که فقط نماینده ی کار لازم اضافه شده در پروسه ی تولید، یا بخش سرمایه ی متغیر باشد، و هم چنین به مقداری که فقط معرف اضافه کار یا اضافه ارزشی باشد که در اثنای خود پروسه افزوده شده است، به همان اندازه که ساده است حائز اهمیت است، چنان که بعدها انطباق آن به مسائل پیچیده تری، که تاکنون حل نشده مانده است، نشان خواهد داد.

ما تاکنون مجموع محصول را به مثابه ی نتیجه ی آماده ی روزانه ی کار ۱۲ ساعته تلقی نموده ایم. ولی ممکن است که هم پای پروسه ی آفرینش آن نیز برویم و با این حال محصولات جزء را به مثابه ی اجزاء مختلفه ی محصول، که از لحاظ وظیفه با یکدیگر متفاوتند، مورد نظر قرار دهیم.

ریسنده در ۱۲ ساعت ۲۰ فوند نخ تولید می کند و بنابر این در یک ساعت  $\frac{۲۰}{۱۲}$  و در ۸ ساعت  $\frac{۱۳}{۳}$  فوند نخ یعنی جزئی از محصول را به وجود می آورد که محتوی کل ارزش پنبه ای است که طی تمام روزانه ی کار رشته شده است. به همین طریق محصول جزئی که در حین یک ساعت و ۳۶ دقیقه ی بعد به وجود می آید و مساوی با  $\frac{۲۲}{۳}$  فوند نخ است نماینده ی ارزش

وسائل تولیدی است که طی ۱۲ ساعت کار به مصرف رسیده است. و هم چنین ریسنده طی یک ساعت و ۱۲ دقیقه ی بعد ۲ فوند نخ مساوی با ۳ شیلینگ تولید می کند، یعنی محصولی مساوی با مجموع ارزشی که وی در ظرف شش ساعت کار لازم به وجود می آورد. بالاخره وی در آخرین  $\frac{6}{5}$  ساعت باز ۲ فوند نخ ایجاد می کند که ارزش آن برابر با اضافه ارزشی است که وی طی نصف روز اضافه کار خود به وجود آورده است. کارخانه دار انگلیسی این نوع محاسبه را برای استفاده ی داخلی خود به کار می برد و مثلاً می گوید که طی ۸ ساعت اول، یا  $\frac{2}{3}$  روزانه ی کار، پنبه ی خود را درآورده است و غیره. چنان که دیده شد این فورمول صحیح است و در واقع همان فورمول اولی است که از مکان، یعنی در جایی که اجزاء محصول به طور آماده پهلوی یکدیگر قرار گرفته اند، به زمان، یعنی هنگامی که آن ها به دنبال یکدیگر تولید می شوند، انتقال یافته است. ولی ممکن است که این فورمول با تصورات عجیبی نیز همراه گردد، به ویژه در مغز آن کسانی که عملاً در پروسه ی ارزش افزائی ذی نفع اند و به ایجاد سوءتفاهم نظری در این باره نیز کم تر علاقه ندارند. مثلاً ممکن است چنین تصور شود که ریسنده ی ما طی ۸ ساعت اول روزانه ی کارش ارزش پنبه و در یک ساعت و ۳۶ دقیقه ی بعد ارزش وسائل کار مصرف شده و در یک ساعت و ۱۲ دقیقه ی بعد از آن ارزش مزد کار را تولید یا جبران می کند و فقط آن "آخرین ساعت" مشهور را صرف تولید اضافه ارزش برای کارفرما می نماید. بدین طریق برای ریسنده معجزه ای دوگانه قائل می شوند: وی در همان لحظه ای که پنبه، دوک، ماشین بخار، ذغال، روغن و غیره را تولید می کند، به وسیله ی همان ها مشغول رشتن است و از یک روز کار، با درجه ی شدت معین، ۵ روز کار با

همان شدت بیرون می آورد. زیرا در حالت مورد بحث ما برای تولید مواد خام و وسائل کار  $\frac{۲۴}{۶}$  ساعت، مساوی با ۴ روزانه ی کار ۱۲ ساعته ضرورت پیدا می کند و تبدیل آن ها به نخ نیز یک روز کار ۱۲ ساعته دیگر را ایجاب می نماید.

مثال ذیل، که شهرت تاریخی یافته است، نشان می دهد که حرص طعمه خواری باور داشتن به چنین معجزاتی را پیش می آورد و هرگز دست ردّ به سینه ی تنوری ساز نیرنگ بازی، که برای اثبات چنین معجزاتی بر می خیزد، نمی زند.

### ۳- "آخرین ساعت" سنپور\*

در یکی از صبح های خوش سال ۱۸۳۶ ویلیام ناسو سنپور، که به مناسبت دانشش در علم اقتصاد و سبک جذابش شهرت یافته بود و تا حدی می توان وی را کلورن\*\* اقتصاددانان انگلیسی خواند، از شهر آکسفورد به منچستر احضار شد تا به جای آن که در آکسفورد علم اقتصاد تدریس کند خود را در این جا علم اقتصاد بیاموزد. صاحبان کارخانجات وی را، مانند مشت زن اجیر خود، علیه قانون کارخانجات\*\*\* که تازه تصویب شده بود، و از آن بالاتر علیه

---

\*- ویلیام ناسو سنپور William Nasseau Senior (۱۷۹۷-۱۸۷۶) - اقتصاددان انگلیسی که بنا به توصیف مارکس "تناخوان وضع موجود و بالنتیجه اقتصاد عامیانه و سخنگوی بورژوازی نوحاسته است."

\*\* - Clauren نام استعاری نویسنده ی داستان های احساساتی آلمانی کارل هوین Karl Heun است (۱۷۷۱-۱۸۵۴).

\*\*\* - Factory Act مصوب مجلس انگلستان در سال ۱۸۳۳ درباره ی مقررات مربوط به کارگاه ها و کارخانجات.

تبلیغاتی که در باره ی ده ساعت کار به وقوع می پیوست، انتخاب نموده بودند. آنان با تیزی عملی عادی خود دریافته بودند که جناب استاد هنوز، Wanted a good deal of finishing (احتیاج به برق و جلائی حسابی دارد). به همین جهت اعزام او را به منچستر تجویز کردند. جناب استاد نیز به نوبه ی خود آن چه را که از دروس کارخانه داران منچستر آموخته بود در مناظره نامه ای\* تحت عنوان

“Letters on the Factory Act, as it affects the cotton manufacture. London, ۱۸۳۷”

(نامه هائی درباره ی آثار قانون کارخانجات نسبت به کارخانه ی پنبه ریزی) به سبک زیبایی انشاء نمود. در این نوشته می توان، از جمله، مطالب آموزنده ی ذیل را خواند:

“با قانون کنونی، هیچ کارخانه ای، که افرادی کم تر از ۱۸ سال در استخدام دارد، نمی تواند روزانه بیش از یازده ساعت و نیم کار کند یعنی ۱۲ ساعت در پنج روز اول و ۹ ساعت در روز شنبه. ولی تحلیل زیرین نشان می دهد که در چنین کارخانه ای مجموع سود سره (خالص) از آخرین ساعت ناشی می شود. یک کارخانه دار ۱۰۰/۰۰۰ لیره ی استرلینگ می گذارد از این قرار: ۸۰/۰۰۰ برای بنای کارخانه و ماشین آلات، ۲۰/۰۰۰ برای مواد خام و دستمزد. اگر گردش سرمایه سالی یک بار و سود ناسره ۱۵٪ فرض شود، عمل کرد سالیانه ی کارخانه باید عبارت از کالاهائی معادل ۱۱۵/۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد ...  $\frac{۱۱۵}{۲۳}$  یا  $\frac{۱}{۲۳}$  این ۱۱۵/۰۰۰ لیره ی استرلینگ در هر ۲۳ نیم ساعت کار روزانه تولید می شود. از این  $\frac{۲۳}{۲۳}$ ، که تمام مبلغ ۱۱۵/۰۰۰

لیره را دربر می گیرد (constituting the whole) ۱۵/۰۰۰ Pfd.St) تنها  $\frac{۲۰}{۲۳}$  آن، یعنی ۱۰۰/۰۰۰ لیره ی استرلینگ از مجموع ۱۱۵/۰۰۰، جانشین سرمایه می شود.  $\frac{۱}{۲۳}$  یا ۵/۰۰۰ لیره ی استرلینگ از ۱۵/۰۰۰ لیره ای، که سود ناسره (!) است، فرسودگی کارخانه و ماشین آلات را جبران می نمایند.  $\frac{۲}{۲۳}$  باقی مانده یعنی دو نیم ساعت آخر هر روز سود سره ای معادل ۱۰٪ تولید می کنند. بنابر این با فرض ثابت ماندن قیمت ها، اگر کارخانه می توانست به جای ۱۱/۵ ساعت ۱۳ ساعت کار کند، با افزودن ۲/۶۰۰ لیره ی استرلینگ به سرمایه ی سیار، سود سره به بیش از دو برابر ترقی می کرد. از طرف دیگر اگر ساعات کار روزانه یک ساعت تقلیل می یافت سود سره از بین می رفت و در صورتی که  $\frac{۱}{۲۳}$  ساعت از آن کم می شد، سود ناسره هم ناپدید می گردید.<sup>۳۲</sup>

<sup>۳۲</sup> - سنپور در اثر پیش گفته صفحه ی ۱۲ و ۱۳- ما وارد مطالب شگفت انگیزی که در منظور ما تأثیری ندارد نمی شویم مثلاً درباره ی این نظریه بحث نمی کنیم که کارخانه داران جبران فرسودگی ماشین آلات و غیره را یعنی جبران یکی از اجزاء تشکیل دهنده ی سرمایه را به مثابه ی بهره ی خود تلقی می کنند، اعم از این که سره یا ناسره، پاک یا ناپاک باشد. و نیز درباره ی صحت و سقم ارقامی که ذکر شده است چیزی نمی گوئیم. لئونارد هورنر Leonard Horner در ۱۸۳۷ London "Letter to Mr Senior etc."، ثابت کرده است که ارقام مزبور بیش از آن به اصطلاح "تحلیل" ارزشی ندارند. لئونارد هورنر، که از سال ۱۸۲۳ یکی از کمیسره های تحقیق در مناسبات کارخانجات (Factory Inquiry Commissioners) بود و تا سال ۱۸۵۹ سمت بازرس کارخانجات و یا در واقع سانسور کارخانه ها را داشت، خدمات جاویدانی نسبت به طبقه ی کارگر انگلستان نمود. وی علاوه بر آن که در تمام طول حیات خود علیه کارخانه داران متعصب مبارزه کرد، با وزرائی نبرد نمود، که برایشان شمارش "آراء" اربابان کارخانه دار در مجلس عوام به مراتب بیش تر از ساعات کار "دست های کارگران" اهمیت داشت.

**(ملحقه به زیرنویس ۳۲)**- بیان سنپور، قطع نظر از مغلوب بودن محتویش، مبهم است. در واقع آن چه او خواسته بگوید از این قرار است: کارخانه دار روزانه ۱۱ ساعت و نیم یا ۲۳ نیم ساعت کارگر را به کار وامی دارد. کار سالیانه ی کارگر نیز مانند کار روزانه اش مرکب از ۱۱ ساعت و نیم یا ۲۳ نیم ساعت است (ضرب در عده ی روزهای کار در جریان سال). با قبول این مقدمه ۲۳ نیم ساعت های مزبور محصول سالیانه ای معادل ۱۱۵ /۰۰۰ لیره ی



و این را جناب استاد "تحلیل" می نامد! اگر وی به ندبه و زاری کارخانه داران باور داشت، اگر او اعتقاد می داشت که کارگران بهترین اوقات روز را صرف تولید و بالنتیجه تجدید تولید یا جبران ارزش ابنیه، ماشین آلات، پنبه، ذغال و غیره می کنند، آن گاه هرگونه تحلیلی زائد می بود. او فقط می توانست جواب دهد: آقایان! اگر شما به جای ۱۱ ساعت و نیم ۱۰ ساعت کارگران را به کار وا دارید، در صورتی که شرایط دیگر به حال خود باقی بماند، مصرف روزانه ی پنبه، ماشین آلات و غیره به تناسب یک ساعت و نیم تقلیل خواهد یافت و بنا بر این شما درست همان قدر که از دست می دهید منفعت خواهید کرد. کارگران شما در آینده یک ساعت و نیم کم تر از سابق برای تجدید تولید یا جبران ارزش سرمایه ی پیش ریخته صرف خواهند نمود. ولی اگر وی اظهارات کارخانه داران را قبول نداشت و به مثابه ی یک نفر کارشناس، تحلیلی را لازم می شمرد، در آن صورت قبل از هر چیز لازم بود که از آقایان کارخانه دار خواهش کند در مورد مسأله ای که فقط مربوط به رابطه ی بین سود سره و مقدار روزانه ی کار است، ماشین آلات، ساختمان ها، مواد خام و کار را، این طور مخلوط و درهم نریزند بلکه لطفاً سرمایه ی ثابتی را که در ساختمان، ماشین، مواد خام و غیره وجود دارد در

---

استرلینگ تولید می کنند.  $\frac{1}{3}$  ساعت کار  $\frac{2}{3}$   $\times$   $115/000$  لیره را، و  $\frac{2}{3}$  ساعت کار  $\frac{2}{3}$   $\times$   $115/000$  لیره =  $100/000$  لیره را به وجود می آورند، یعنی فقط جبران سرمایه ی پیش ریخته را می کنند. باقی می ماند ۳ نیم ساعت کار که  $\frac{2}{3}$   $\times$   $115/000$  =  $15/000$  لیره است و سود ناسره را تولید می کند. از این ۳ نیم ساعت کار، نیم ساعت آن  $\frac{1}{3}$   $\times$   $115/000$  لیره =  $5/000$  لیره ی استرلینگ است که فقط فرسودگی کارخانه و ماشین آلات را جبران می نماید. آخرین دو نیم ساعت کار یعنی آخرین ساعت،  $\frac{2}{3}$   $\times$   $115/000$  لیره =  $100/000$  لیره، یعنی سود سره را ایجاد می کنند. سننور در متن نوشته ی خود آخرین  $\frac{2}{3}$  محصول را تبدیل به قسمتی از روزانه ی کار می کنند.

یک طرف قرار دهند و سرمایه ای را که بابت مزد کار پرداخت شده است در سوی دیگر. آن گاه اگر به این نتیجه می رسید که طبق محاسبات کارخانه داران، کارگر در ظرف  $\frac{۲}{۳}$  ساعت کار، یا یک ساعت، دستمزد را از نو تولید می کند یا جبران می نماید، در آن صورت تحلیل کننده باید چنین ادامه می داد:

بنا به اظهار شما کارگر در ساعت ما قبل آخر دستمزد خود و در آخرین ساعت اضافه ارزش یا بهره ی خالص شما را تولید می کند. نظر به این که وی در فواصل زمانی مساوی ارزش های مساوی تولید می نماید، محصول ساعت ما قبل آخر دارای ارزشی مساوی محصول آخرین ساعت است. به علاوه کارگر مادامی ارزش تولید می کند که کار مصرف نماید و مقدار کار وی از روی زمان کارش اندازه گیری می شود. بنا به اظهار شما این مدت روزانه ۱۱ ساعت و نیم است. وی بخشی از این ۱۱ ساعت و نیم را صرف تولید یا جبران دستمزد خود می کند و بخش دیگر را برای تولید بهره ی خالص شما مصرف می نماید و به غیر از این در اثنای روزانه ی کار عمل دیگری انجام نمی دهد. ولی نظر به این که طبق اظهار شما، دستمزد وی و اضافه ارزشی که به شما تقدیم می کند، دارای ارزش مساوی هستند، ناچار وی دستمزد خود را در  $\frac{۵۳}{۴}$  ساعت و بهره ی سره ی شما را در اثنای  $\frac{۵۳}{۴}$  ساعت دیگر تولید می نماید. و باز نظر به این که ارزش نخی که در ظرف دو ساعت تولید می شود مساوی با مجموع ارزش دستمزد وی به اضافه ی بهره ی خالص شماست، بایستی ارزش این نخ با ۱۱ ساعت و نیم اندازه گیری شود، یعنی محصول ساعت ما قبل آخر ضرب در  $\frac{۵۳}{۴}$  و هم چنین محصول آخرین ساعت. این جاست که به نقطه ی گرهی برخورد می کنیم. بنابر این دقت

کنیم! یک ساعت کار ما قبل آخر، مانند نخستین ساعت کار، عبارت از ساعت کاری عادی است (بی کم و زیاد)  $Ni Plus ni moins$ . بنابراین این چگونه ریسنده می تواند در ظرف یک ساعت کار، نخ تولید کند که ارزش آن، نماینده ی پنج ساعت و سه ربع کار باشد؟ در واقع چنین معجزه ای هم از وی به ظهور نمی رسد. آن چه وی به صورت ارزش مصرف در ظرف یک ساعت کار تولید می کند عبارت از مقدار مشخصی نخ است. ارزش این نخ به وسیله ی پنج ساعت و سه ربع کار اندازه گیری شده است که چهار ساعت و سه ربع آن، بدون این که عمل وی در این کار دخالتی داشته باشد، در وسائل تولیدی قرار گرفته است، که طی هر ساعت مصرف می شود از قبیل پنبه، ماشین و غیره، و  $\frac{4}{3}$  آن یعنی یک ساعت به وسیله ی خود او افزوده شده است. پس اگر دستمزد وی در پنج ساعت و سه ربع تولید می شود و محصول نخ یک ساعت ریسندگی نیز محتوی پنج ساعت و سه ربع است، هیچ گونه سحر و جادویی نیست اگر ارزش محصول پنج ساعت و سه ربع ریسندگی وی برابر با ارزشی باشد که او در ظرف یک ساعت ریسندگی تولید می نماید. ولی اگر عقیده داشته باشید که کارگر ذره ای از مدت روزانه ی کار خود را برای تجدید تولید یا "جبران" ارزش پنبه، ماشین آلات و غیره به هدر می دهد به کلی در اشتباه هستید. از آن جا که وی با کار خود، از پنبه و دوک نخ می سازد و از آن جا که او می ریسد، ارزش پنبه و دوک خود به خود به نخ منتقل می گردد. این به حساب کیفیت کار اوست نه به پای کمیت آن. بی شک کارگر در ظرف یک ساعت ارزش بیش تری از پنبه و غیره را به نخ منتقل می کند تا طی نیم ساعت، ولی این فقط بدان جهت است که وی در یک ساعت بیش تر از نیم ساعت پنبه می ریسد. پس درست بفهمید: گفته ی

شما مبنی بر این که کارگر ارزش دستمزد خود را در ساعت ماقبل آخر و سود ویژه را طی آخرین ساعت تولید می کند، معنای دیگری جز این ندارد که در محصول نخ دوساعت از روزانه ی کار وی، اعم از این که ساعات مزبور اول باشد یا آخر، ۱۱ ساعت و نیم کار تجسم یافته است، یعنی درست همان قدر ساعات کاری که تمام روزانه ی کار او را دربر می گیرد. و نیز گفته ی شما مبنی بر این که طی نخستین پنج ساعت و سه ربع روزانه ی کار دستمزد وی و در آخرین پنج ساعت و سه ربع بهره ی سره ی شما تولید می شود، غیر از این معنایی ندارد که شما بهای پنج ساعت و سه ربع اول را می پردازید و بهای پنج ساعت و سه ربع آخر را نمی پردازید. من از بهای کار به جای نیروی کار صحبت می کنم تا با اصطلاحات خودتان سخن گفته باشم.

حالا آقایان نسبت بین زمان کاری را که می پردازید و زمان کاری را که نمی پردازید با هم مقایسه کنید خواهید دریافت که این نسبت عبارت از نصف روز به نصف دیگر است یعنی ۱۰۰٪ و این خود بی شک نرخ ملوسی است. و نیز جای کوچک ترین تردیدی نیست که اگر شما "پازوان" خود را، به جای ۱۱ ساعت و نیم، ۱۳ ساعت به بیگاری وادارید و در کمال سادگی یک ساعت و نیم اضافه را ضمیمه ی کار زائد نمائید، چیزی که برای شما مانند دو سیب یکسان است، آن گاه قسمت کار زائد از پنج ساعت و سه ربع به هفت ساعت و یک ربع ترقی می کند و بنابر این نرخ اضافه ارزش از ۱۰۰٪ به  $\frac{۲}{۲۳} \times ۱۲۶\%$  افزایش می یابد. بالعکس اگر انتظار داشته باشید که نرخ بهره ی شما، در نتیجه ی افزایش یک ساعت و نیم از صد به ۲۰۰٪ و بیش تر بالا رود، یعنی به "بیش از دو برابر" ترقی کند، جوش بیهوده ای زده اید.

از طرف دیگر- واقعاً قلب انسانی چیز شگفت انگیزی است به ویژه هنگامی که انسان دل خود را در میان همیانش حمل کند- اگر از این وحشت داشته باشید که با تقلیل روزانه ی کار از ۱۱ ساعت و نیم به ۱۰ ساعت و نیم تمام بهره ی خالص شما از بین برود، آن گاه جداً باید شما را در زمره ی بدبینان دیوانه خواند و لاغیر. نظر به این که بنا به فرض کلیه ی شرایط به حال خود باقی می ماند و تنها پنج ساعت و سه ربع کار زائد به ۴ ساعت و سه ربع تقلیل می یابد، باز نرخ اضافه ارزش کاملاً قابل احترامی به میزان  $\frac{۱۴}{۲۳} \times ۸۲\%$  به دست می آید. اما این "آخرین ساعت" که در مورد آن بیش از آن چه الفیون\*

---

\*- نام Chliastes یا Millènaristes (الفیون) به جماعتی از مسیحیان اطلاق می شود که عقیده داشتند در سال هزارم میلاد مسیح جهان به پایان می رسد و از نو عیسی مسیح ظهور خواهد نمود.

(۳۲۸) - اگر سننیور ثابت می کند که سود سره ی کارخانه داران و موجودیت صنایع پنبه ریزی و قدرت بازار جهانی انگلستان به "آخرین ساعت کار" بستگی دارد، دکتر اندریویور (Dr. Andrew Ure) به نوبه ی خود ثابت می کند که علاوه بر آن، اگر کودکان و جوانان کم تر از ۱۸ سال را ۱۲ ساعت کامل در هوای گرم و اخلاقاً پاک کارخانه نگاه ندارند و آن ها را "یک ساعت" زودتر در دنیای سرد و جلف خارج رها کنند، تنبلی و فساد استقامت روانی آن ها را از بین خواهد برد. از سال ۱۸۴۸ بازرسان کارخانجات بدون این که خسته شوند در گزارش های شش ماهه ی خود دائماً درباره ی "آخرین ساعت، ساعت اسرارآمیز آخر" اسباب دردسر کارخانه داران بودند. آقای هاوول Howell در گزارش ۳۱ مه ۱۸۵۵ خود چنین می گوید: "اگر حساب ماهرانه ی ذیل درست می بود (وی از سننیور نقل قول می کند) می بایست از سال ۱۸۵۰ به بعد هر کارخانه ی پنبه ریزی در انگلستان با ضرر کار کرده باشد".

(Reports of the Insp. of Fact. for the half year ending ۳۰th April ۱۸۵۵, p. ۱۹-۲۰)

هنگامی که در سال ۱۸۴۸ قانون ده ساعت کار به پارلمان آمد کارخانه داران عریضه ی اعتراض آمیزی را به امضاء عده ای از کارگران عادی کتان باقی های پراکنده ی قراء بین کنت نشین های دارست Dorset و سامرسیت Somerset رساندند، که از جمله در آن چنین تصریح شده بود: "کسانی که این عریضه را به شما تقدیم می کنند، و همه پدر خانواده اند، بر این عقیده اند که اضافه کردن یک ساعت به مدت عدم اشتغال اثری جز این ندارد که فرزندان آن ها را به فساد بکشاند زیرا تنبلی ما در کلیه ی مفاصد است". در این باره گزارش کارخانه به تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۸۴۸ متذکر می شود که: "هوای کتان باقی هائی که در درون آن فرزندان این اولیاء مهربان و با تقوی کار می کنند چنان از ذرات غبار و الیاف مواد خام اشباع است که حتی

در باره ی آخرالزمان گفته اند، داستان سرانی کرده اید سراسر یاوه است " all bosh". حذف آن نه به "سود ویژه ی" شما لطمه می زند و نه به "صفای روحی" آن دختران و پسران خردسالی که شما به کار می گمارید (۳۲a). صفحه قبل

توقف ده دقیقه را در کارگاه فوق العاده نامطبوع می سازد زیرا چنین توقفی فقط به قیمت تحمل رنج آرتترین احساس امکان پذیر است. بلافاصله گوش، لوله ی بینی و دهان را ابری از غبار کتان فرا می گیرد و در مقابل آن هیچ امکان گریزی نیست. کار خود نیز به سبب حرکت سرسام آور ماشین ها دائماً حرکات سریع و ماهرانه ای را ایجاب می کند که تحت بازرسی و دقت خستگی ناپذیری قرار گرفته اند. به نظر می رسد که اطلاق کلمه ی "تنبلی" از طرف اولیاء اطفال به فرزندان خود، که پس از وضع مدت غذا ده ساعت تمام برای اشتغال به چنین کار در آن چنان هوایی به جای خود میخ کوب شده اند، تا حدی بیرحمانه است... این کودکان از کارگران کشاورزی دهات مجاور بیش تر کار می کنند... باید بر این اظهارات پر از سنگدلی درباره ی "تنبلی و فساد اخلاق"، به مثابه ی کامل ترین ریاکاری ها و شرم آرتترین عوام فریبی ها، داغ ننگ کوبید... آن بخش از مردم، که تقریباً دوازده سال پیش، حیرت زده از آن چه با اطمینان تمام علناً تحت حمایت عالی ترین مراجع و به صورت کاملاً جدی اعلام می شد، آگاهی یافتند دائر بر این که مجموع "نفع خالص" کارخانه داران از "آخرین ساعت" کار ناشی می شود و بنابر این تقلیل یک ساعت از روزانه ی کار موجب فناء نفع خالص می گردد، اگر اکنون مطلع شوند که کشف اصلی درباره ی خواص "آخرین ساعت" از آن تاریخ به حدی تکمیل شده که "اخلاق" و "سود" را یکسان دربر می گیرد و به نحوی است که اگر مدت کار کودکان به ده ساعت تقلیل یابد اخلاق اطفال همراه با نفع خالص کارفرمایان به نیستی سوق داده می شود و این هر دو به این آخرین ساعت مقدر بستگی دارد، آن گاه دیگر به دیدگان خویش هم اعتماد نخواهند نمود."

(Report of Insp. of Fact. for ۳۱ st Oct. ۱۸۴۸, p. ۱۰۱)

سپس همین گزارش شواهدی از "اخلاق" و "تقوای" این آقایان کارخانه داران ذکر می کند، زدوبندها، نیرنگ ها، تطمیع، از عراب و تزویرها و وسائل دیگری را افشاء می کند که اینان برای وادار ساختن عده ی معدودی از کارگران فریب خورده به کار می برند تا آن عرایض کذائی را به امضاء آن ها رسانده و سپس آن ها را به عنوان عرض حال تمام رشته ی صنعت و یا چند کنت نشین به پارلمان تقدیم دارند. نکته ای که وضع کنونی آن به اصطلاح "علم" اقتصاد را به نحو بارزی مشخص می سازد این است که نه سنیور خودش، که بعدها با حرارت تمام به نفع تصویب قانون کار برخاست و این مایه ی افتخار اوست، و نه مخالفان سابق و لاحق وی نتوانستند کلیه ی فریب و نیرنگ "کشف بدیع" را بیابند. ناچار به بیان تجربه و عمل متوسل شدند. ولی why و wherefore (چون و چرا) هم چنان به صورت سری نهفته باقی ماند.

هنگامی که زنگ "آخرین ساعتک" شما واقعاً به صدا در آمد، آن گاه یادی از استاد اکسفوردی بکنید. ولی اکنون امیدوارم در جهان بهتری بیش از این از آشنائی با شما مستفیض گردم. خداحافظ!<sup>۳۳</sup>...

همان نوائی، که با "آخرین ساعت" کشف شده ی سنپور در سال ۱۸۳۶، سر داده شد، در ۱۵ آوریل ۱۸۴۸ به وسیله ی جیمس ویلسون\* که یکی از سردمداران اقتصاددانان است، در مجله ی اکونومیست لندن، به صورت مباحثه علیه قانون ده ساعت کار، از نو ساز گردید.

#### ۴- اضافه محصول

ما آن قسمت از محصول را ( $\frac{1}{10}$  از ۲۰ فوند نخ یا ۲ فوند نخ در مثال بند ۲ این فصل) که معرف اضافه ارزش است، اضافه محصول می نامیم (Surplus Produce, Produit net) هم چنان که نرخ اضافه ارزش

<sup>۳۳</sup> - با این حال جناب استاد از مسافرت منچستر خود سود کمی هم برد! در "Letters on the Factory Act"، تمام نفع خالص، "بهره" و "سود" و حتی چیزی هم بیش تر "so mething more" به یک ساعت کار مزد ناگرفته ی کارگر بستگی پیدا می کند! یک سال پیش از آن در کتاب خود تحت عنوان: "Outlines of Political Economy"، که به منظور استفاضه ی دانشجویان اکسفورد و کاسب کاران تربیت شده تألیف نموده بود، برخلاف نظریه ی ریکاردو، دائر بر این که ارزش برحسب زمان کار تعیین می گردد، چنین "کشف" کرده بود که بهره از کار سرمایه دار و سود از "پارسائی" و "امساک" وی ناشی می شود. این یاوه ی کهنه ای بود ولی کلمه ی "امساک" تازگی داشت. آقای روشر Roscher این کلمه را به درستی با استعمال لغت Enthaltung (خودداری) به زبان آلمانی برگرداند. هم مینهان وی از قبیل ویرت ها Wirth، شولتس ها Schulz و میکلس های دیگر، که به زبان لاتین کم تر مجهز بودند، با استعمال کلمه ی Entsagung (انصراف) به آن لباس رهبانیت پوشاندند.

\* James Wilson (۱۸۰۵-۱۹۰۰) - اقتصاددان انگلیسی، هوادار آزادی تجارت و مؤسس مجله ی معروف اکونومیست Economist.

به وسیله ی رابطه اش با بخش متغیر سرمایه تعیین می گردد نه در رابطه ی با مجموع آن، همان طور هم مقدار اضافه محصول از سنجش آن با محصول کل به دست نمی آید بلکه از رابطه اش با آن قسمت از محصول که نماینده ی کار لازم است حاصل می شود. هم چنان که تولید اضافه ارزش هدف تعیین کننده ی تولید سرمایه داری بوده است، همان طور هم درجه ی ترقی ثروت با مقدار مطلق محصول سنجیده نمی شود بلکه از روی مقدار نسبی اضافه محصول اندازه گیری می شود<sup>۳۴</sup>.

<sup>۳۴</sup> - "برای کسی که دارای سرمایه ای به مبلغ ۲۰/۰۰۰ لیره است و بهره ی آن سالیانه به ۲/۰۰۰ لیره بالغ می گردد، مسأله ی این که سرمایه اش ۱۰۰ یا ۱/۰۰۰ کارگر را مشغول سازد و یا کالای تولید شده به ۱۰/۰۰۰ یا ۲۰/۰۰۰ لیره فروخته شود، کاملاً یکسان است، به شرط این که فرض شود که میزان بهره اش در هیچ مورد به پائین تر از ۲/۰۰۰ لیره تنزل نمی کند. آیا نفع واقعی یک ملت نیز چنین نیست؟ به فرض این که درآمد خالص یک ملت، عواید و بهره های وی یکسان بمانند، مسأله ی این که جمعیت این ملت مرکب از ۱۰ یا ۱۲ میلیون نفر است دارای کوچک ترین اهمیتی نیست.

(Ricardo: Principles etc. p. ۴۱۶)

خیلی پیش از ریکاردو و آرتور یانگ Arthur Young یکی از متعصبین مسأله ی اضافه محصول، نویسنده ی درازنویس پرگو و عاری از منطقی که شهرتش به نسبت عکس شایستگی وی قرار گرفته است، از جمله چنین گفته بود: "برای یک کشور مدرن چه سودی خواهد داشت اگر زمین تمام یک ایالتش با اسلوب قدیم رومی و به وسیله ی دهقانان کوچک و مستقل در منتهای خوبی هم زراعت شود؟ چنین وضع چه هدفی به غیر از انسان تولید کردن خواهد داشت. " the mere purpose of breeding men " امری که به خودی خود فاقد هرگونه هدف است.

(Arthur Young: „Political Arithmetic etc.“ London ۱۷۷۴, p. ۴۷)

یادداشت الحاقی به زیرنویس ۳۴- این شگفت آور است "که تمایل نیرومندی وجود دارد دائر بر این که درآمد خالص (net Wealth) را به مثابه ی امر نفعی برای طبقه ی کارگر معرفی نمایند، به این دلیل که به وی امکان کار کردن می دهد. اما بدیهی است که اگر هم چنین باشد از آن جهت نیست که خالص است".

(Th. Hopkins\*) : „On Rent of Land etc.“ London, ۱۸۲۸, p. ۱۲۶)

(\*) - توماس پکینس- اقتصاددان انگلیسی که نوشته هایش در فاصله ی بین سال های ۱۸۱۰ و ۱۸۶۰ انتشار یافته است. نام برده یکی از اقتصاددانانی است که بهره ی زمین را نتیجه ی انحصار مالکیت زمین دانسته است.



مجموع کار لازم و کار زائد، یعنی بخش هائی از زمان که در آن کارگر ارزش جانشین نیروی کار خود و اضافه ارزش را تولید می کند، مقدار مطلق زمان کار وی، یا به عبارت دیگر روزانه ی کار (working day) را تشکیل می دهد.

## فصل هشتم:

# روزانه ی کار

### ۱- حدود روزانه ی کار

ما بر مبنای این فرض حرکت کردیم که نیروی کار مطابق ارزشش خرید و فروش می شود. این ارزش مانند ارزش هر کالای دیگر برحسب زمان کاری که برای تولیدش لازم است تعیین می شود. پس اگر برای تولید وسائل زندگی متوسط روزانه ی کارگر شش ساعت لازم باشد در آن صورت وی باید به طور متوسط شش ساعت در روز کار کند تا نیروی کار روزانه ی خود را تولید نماید، یا ارزشی را که در حین فروش نیروی کار به دست آورده است از نو تولید کند. در این صورت بخش لازم روزانه ی کار وی شش ساعت است و بنابر این اگر شرایط یکسان بمانند این خود مقدار معلومی است. ولی با داشتن آن هنوز مقدار خود روزانه ی کار به دست نیامده است.

فرض کنیم که خط  $a\_b$  نماینده ی مدت یا طول زمان کاری باشد که لازم است یعنی شش ساعت. برحسب این که کار ۱، ۳ یا ۶ ساعت و غیره از خط  $ab$  تجاوز نماید سه خط مختلف به دست می آید که نماینده ی سه روزانه ی کار مختلف ۷ ساعته، ۹ ساعته و ۱۲ ساعته است بدین قرار:

روزانه ی کار I :  $a\_b$  -----c

روزانه ی کار II:  $a \text{-----} b \text{-----} c$

روزانه ی کار III:  $a \text{-----} b \text{-----} c$

خطوط امتداد یافته ی  $bc$  معرف طول کار زائدند. نظر به این که روزانه ی کار  $ab + bc = ac$  یا  $ac$  ، روزانه ی کار برحسب تغییر مقدار  $bc$  متغیر است.

چون  $ab$  معلوم است نسبت  $bc$  به  $ab$  را همواره می توان اندازه گرفت. این

نسبت در روزانه ی کار I  $\frac{1}{3}$  ، در روزانه ی II  $\frac{3}{6}$  و در روزانه ی III  $\frac{7}{6}$

خواهد بود. بالاخره چون نرخ اضافه ارزش وابسته به نسبت زمان کار زاید زمان کار لازم

است به وسیله ی این تناسب نرخ اضافه ارزش به دست می آید. این نرخ در

سه روزانه ی کار مختلف به ترتیب چنین است:  $\frac{1}{3}$  ، ۵۰ و ۱۰۰٪. به

عکس نرخ اضافه ارزش نمی تواند به تنهایی مقدار روزانه ی کار را برای ما

مشخص سازد. مثلاً اگر نرخ مزبور به ۱۰۰٪ بالغ گردد ممکن است

روزانه ی کار ۸ ، ۱۰ ، ۱۲ ساعت و غیر آن باشد. این نرخ اضافه ارزش

نشان می دهد که دو بخش روزانه ی کار یعنی کار لازم و کار زائد از

نظر مقدار مساوی هستند ولی مشخص نمی سازد که هر کدام از این بخش ها

دارای چه مقداری است.

بنابر این روزانه ی کار مقدار ثابتی نیست بلکه متغیر است. یکی از

بخش های روزانه ی کار منوط به زمان کاری است که دائماً برای تجدید تولید

خود کارگر لازم است ولی مجموع مقدار این روزانه با طول یا مدت کار زائد

تغییر می کند. پس روزانه ی کار قابل تشخیص است ولی به خودی خود

مشخص نیست<sup>۳۰</sup>.

<sup>۳۰</sup> - "روزانه ی کار مقدار غیرمشخصی است و ممکن است طولانی یا کوتاه باشد."

اگر چه روزانه‌ی کار مقدار ثابتی نیست و سیالیت دارد ولی از طرف دیگر فقط در درون مرزهای مشخصی می‌تواند تغییر نماید. معهذاً مرز حداقل آن قابل تعیین نیست. بدیهی است اگر ما خط امتداد یافته‌ی *cb* یا کار زائد را مساوی با صفر فرض کنیم، آن گاه مرز حداقلی به دست می‌آید که عبارت از همان قسمت از روز است که کارگر باید ضرورتاً برای تأمین معیشت خود کار کند. ولی براساس شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری همواره کار لازم فقط جزئی از روزانه‌ی کار را تشکیل می‌دهد و روزانه‌ی کار هیچ‌گاه تا این حداقل کوتاه نمی‌شود. به عکس روزانه‌ی کار دارای مرز حداکثری است و در وراء حدود معینی قابل تمدید نیست. این مرز حداکثر قهراً از دو جهت محدود است: نخست در نتیجه‌ی حدّ جسمانی نیروی کار- هر انسان در مدت روز طبیعی که ۲۴ ساعت است فقط می‌تواند مقدار مشخصی از نیروی حیاتی خود را مصرف نماید. چنان که یک اسب، اگر روزها را سر هم بگذاریم، فقط ممکن است روزانه ۸ ساعت کار کند. در جریان بخشی از روز لازم است که نیرو استراحت کند، بخوابد و در جزئی دیگر انسان باید احتیاجات جسمانی خویش، از قبیل خوراک، شست و شو، لباس پوشیدن و غیره، را رفع نماید. علاوه بر این حدود کاملاً جسمانی، امتداد روزانه‌ی کار با حدود معنوی نیز برخورد پیدا می‌کند. کارگر برای رفع نیازمندی‌های معنوی و اجتماعی خویش، که نوع و تعداد آن به وضع عمومی فرهنگ بستگی دارد، احتیاج به وقت و زمان دارد. بنابر این، تغییرات روزانه‌ی کار در درون این حدود طبیعی و اجتماعی سیر می‌کند. ولی این هر دو مرز دارای ماهیت بسیار انعطاف‌پذیری هستند و وسیع‌ترین میدان را برای بازی ممکن می‌سازند. به همین جهت است که

---

("An Essay on Trade and Commerce, Containing Observations on Taxes etc." London, ۱۷۷۰. p. ۷۳)

ما به روزانه های کار ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸ ساعته و بنابر این به طول زمان های مختلفه ای بر می خوریم.

سرمایه دار نیروی کار را به قیمت روز آن خریداری کرده است و ارزش مصرف آن نیرو، در جریان روزانه ی کار، از آن اوست. بنابر این وی این حق را به دست آورده است که کارگر را در مدت یک روز برای خود به کار وادارد. ولی روزانه ی کار چیست؟<sup>۳۶</sup> در هر حال کم تر از یک روز طبیعی است. ولی چقدر؟ سرمایه دار درباره ی این \*ultima Thule (مرز جهان) که حد ضروری روزانه ی کار است نقطه ی نظر ویژه ی خود را دارد. وی به مثابه ی سرمایه دار جز سرمایه ی شخصیت یافته چیز دیگری نیست. روح او همان روح سرمایه است. ولی سرمایه یک نیروی محرک دارد و بس، و آن گرایش وی به ارزش افزایی، ایجاد اضافه ارزش، فرو کشیدن بزرگ ترین مقدار ممکن از کار زائد به وسیله ی بخش ثابت خود، یعنی وسائل تولید است.<sup>۳۷</sup> سرمایه کار مرده ای است که مانند وامپیر\* تنها با مکیدن کار

<sup>۳۶</sup> - این سؤال به مراتب مهم تر از سؤال مشهوری است که سیر رابرت پیل Sir Robert Peel در اطاق بازرگانی بیرمنگام نموده است: "What is a pound?" (یک لیره چیست؟)، یعنی سؤالی که تنها از این جهت امکان طرح یافته است که پیل درباره ی ماهیت پول همان قدر بی اطلاع بوده که خرده شیلینگ چیان بیرمنگام (\*)"little shilling men".

(\*). اشاره به هواداران بانگ دار معروف بیرمنگام توماس اتوود Th. Atwood است که در نیمه ی اول قرن نوزدهم درباره ی استرداد قرضه های دولتی توصیه می کرد که دولت به طور رسمی قروض خود را تا آخرین شیلینگ بپردازد ولی محرمانه از طلای پول بکاهد.

\* - Thule نامی است که در قدیم رومی ها به جزیره ای افسانه ای واقع در شمال اروپا داده اند و این جزیره را مانند کوه قاف سرحد جهان تصور می کردند.

<sup>۳۷</sup> - "این وظیفه ی سرمایه دار است که با سرمایه ی به کار رفته بزرگ ترین مقدار ممکن کار را بیرون بکشد."

(J. G. Courcelle- Seneuil: „Traité théorique et pratique des entreprises industrielles.“ ۲ème Edit. Paris ۱۸۵۷. p. ۶۳).

\*\* - وامپیر Vampire در خرافه ی اروپائیان مرده ای است که از گور بر می خیزد و خون زندگان را می مکد.

زنده جان می گیرد و هر قدر بیش تر کار زنده بمکند بیش تر زنده می ماند. زمانی که در اثنای آن کارگر به کار مشغول است عبارت از زمانی است که سرمایه دار نیروی کار مورد خریداری را به مصرف می رساند<sup>۳۸</sup>. اگر کارگر زمانی را که در اختیار دارد برای خود کار کند از سرمایه دار دزدیده است<sup>۳۹</sup>.

بنابر این سرمایه دار به قانون مبادله ی کالاها متکی می شود. وی مانند هر خریدار دیگر می کوشد تا حداکثر فائده را از ارزش مصرف کالای خود بیرون آورد. ولی ناگهان بانگ کارگری که در میان خروش و فشار پروسه ی تولید خاموش مانده بود بلند می شود.

کالایی که من به تو فروخته ام از این جهت با خیل کالاهای دیگر تفاوت دارد که مصرف آن خود، ارزش ایجاد می کند و نیز ارزشی به وجود می آورد که بیش از بهای خود اوست. به همین سبب است که تو آن را خریده ای. آن چه برای تو ازدیاد سرمایه جلوه می کند، برای من مصرف زائد نیروی کار است. در بازار، تو و من فقط یک قانون را می شناسیم و آن قانون مبادله ی کالاهاست. مصرف نمودن کالا از آن فروشنده نیست که آن را منتقل نموده است بلکه متعلق به خریدار است که آن کالا را تصرف می کند. بنابر این به مصرف رساندن نیروی کار روزانه ی من از آن توست. ولی من باید

---

<sup>۳۸</sup> - "یک ساعت کاری که روزانه از دست برود موجب زیان فراوان برای یک دولت تجارت پیشه است" - "مصرف اشیاء تجملی بین زحمتکشان فقیر این دولت پادشاهی، به ویژه در میان پائین ترین کارگران مانوفاکتورها، بسیار زیاد است. آنان بدین منظور وقت خود را نیز به مصرف می رسانند، چیزی که از همه ی اشیاء تجملی زیان مندتر است."

"An Essay on Trade and Commerce etc." London, ۱۷۷۰. p. ۴۷, ۱۵۳  
<sup>۳۹</sup> - "اگر کارگر آزاد یک لحظه استراحت کند، اقتصاد ناپاکی که او را با دیدگان نگران تعقیب می کند، مدعی می شود که کارگر از مال او دزدیده است."  
(N. Linguet(\*)، "Theorie des lois civiles etc." London, ۱۷۶۷. vol II. p. ۴۶۶).  
(\*) - سیمون نیکلا هانری لنگه (۱۷۳۶ - ۱۷۹۴) نویسنده ی فرانسوی که علیه نظریات بورژوا- لیبرال روشن گران عصر خود و علیه تسلط بورژوازی که در زمان وی آغاز شده بود برخاست.

به وسیله ی بهای روزانه ی نیروی کارم امکان داشته باشم که هر روز آن نیرو را تجدید نمایم تا باز بفروشم. قطع نظر از فرسودگی های طبیعی مربوط به سن و غیره، من بایستی قادر باشم فردا نیز با همان وضع عادی نیرو، سلامتی و آمادگی مانند امروز کار کنم. تو همواره بر مبنای انجیل مرا به "صرفه جوئی" و "پرهیز" دعوت می کنی. بسیار خوب من مانند یک مدیر مدبر و مقتصد می خواهم از یگانه دارائی خود، که نیروی کار من است، با صرفه جوئی استفاده کنم و از هرگونه تبذیر و اسراف در آن پرهیزم. من می خواهم هر روز فقط آن مقدار از این نیرو را به جریان انداخته، به حرکت در آورم و به کار تبدیل کنم که با مدت عادی و تکامل سالم آن متناسب باشد. تو می توانی با دراز کردن زیاده از اندازه ی روزانه ی کار در ظرف یک روز نیروی کار مرا چنان به جریان اندازی که تا سه روز هم جبران آن برای من میسر نباشد. آن چه تو بدین طریق از جهت کار به دست می آوری، من از جهت جوهر کار از دست می دهم. استفاده از نیروی کار من و تاراج آن دو چیز کاملاً متفاوتند. اگر به طور متوسط دوران زندگی کارگر میانه حالی که در مقیاس عادی کار کند به ۳۰ سال بالغ شود، آن گاه ارزش نیروی کار من که تو آن را روز به روز می پردازی عبارت از  $\frac{365}{30}$  یا  $\frac{1}{10.95}$  مجموع ارزش آن خواهد بود. حالا اگر تو این نیروی کار را در ظرف ۱۰ سال مصرف کنی، به جای آن که روزانه  $\frac{1}{365}$  ارزش مجموع نیروی کار را بدهی  $\frac{1}{10.95}$  آن، یا به عبارت دیگر  $\frac{1}{3}$  ارزش روزانه ی آن را می پردازی و بنابر این هر روز  $\frac{2}{3}$  ارزش کالای مرا می دزدی. تو به من یک روز نیروی کار می پردازی در حالی که به مقدار سه روز از آن مصرف می کنی. این مخالف

قرارداد ما و مغایر با قانون مبادله‌ی کالاهاست. بنابراین این من روزانه‌ی کاری با اندازه‌ی عادی مطالبه‌ی می‌کنم و این خواست را من بدون مراجعه به قلب و رأفت تو مطرح می‌سازم زیرا در مورد مسائل پولی جانی برای احساسات وجود ندارد. ممکن است تو بورژوازی نمونه‌ای باشی، شاید هم عضو انجمن حمایت حیوانات هستی و از این بالاتر به وی تقدست جهانگیر است ولی تو در برابر من نماینده‌ی آن چیزی هستی که هیچ دلی در سینه‌اش نمی‌تپد. آن چه در این میان تپش به نظر می‌رسد ضربان قلب خود من است و بس. خواست من روزانه‌ی عادی کار است، زیرا من؛ مانند هر فروشنده‌ی دیگری، ارزش کالای خود را مطالبه‌ی می‌کنم.<sup>۴۰</sup>

چنان که دیده‌ی می‌شود، صرف نظر از مرزهای انعطاف پذیر، برای روزانه‌ی کار هیچ‌گونه سرحدی از ماهیت و نفس مبادله‌ی کالا ناشی نمی‌شود، و بالتجیبه هیچ‌گونه حدودی نیز برای کار اضافی از آن منتزع نمی‌گردد. وقتی سرمایه‌دار در جست و جوی این است که تا سرحد امکان به طول روزانه‌ی کار بیافزاید و اگر ممکن شود یک روز را به دو روز تبدیل نماید، از حق خود به مثابه‌ی خریدار دفاع می‌کند. از سوی دیگر ماهیت خاص کالای فروخته شده خریدار را در مصرف نمودن آن محدود می‌سازد و نیز کارگر که می‌خواهد روزانه‌ی کار را در میزان عادی آن محدود نماید

---

<sup>۴۰</sup> - به هنگام اعتصاب بزرگ کارگران ساختمان لندن (London builders) در ۱۸۶۰-۶۱، به منظور تقلیل روزانه‌ی کار به ۹ ساعت، کمیته‌ی آن‌ها اعلامیه‌ای صادر نمود که مضمون آن تقریباً نزدیک به دادخواست کارگر ما بود. در اعلامیه‌ی مزبور، بالحنی که خالی از استهزاء نیست، به این مطلب اشاره شده که سیر م. پتو Sir M. Peto، حریص‌ترین کارفرمای ساختمان (building masters) "به‌وی تقدست جهان گیر است". (این همان پتویی است که پس از ۱۸۶۷ عاقبت کارش مانند اشتروسبرگ<sup>(\*)</sup> گردید).

<sup>(\*)</sup> - بتل هنری اشتروسبرگ Bethel Henry Strousberg - یکی از سرمایه‌داران و سفته‌بازان معروف آلمانی قرن نوزدهم که به ویژه در مورد ساختمان راه آهن دست داشت و در پایان کارش ورشکست به تقلب شناخته شد.



به مثابه ی یک نفر فروشنده از حق خویش دفاع می نماید. پس در این جا تعارضی است، حق در برابر حق قرار گرفته است و هر دو حق با مهر قانون مبادله ی کالاها تسجیل گردیده اند. میان دو حق متساوی زور حکم می کند. از این جهت است که در تاریخ تولید سرمایه داری، عادی ساختن روزانه ی کار به صورت مبارزه ای برای تعیین حدود روزانه ی کار تجلی می نماید. مبارزه ای که بین مجموع سرمایه داران، یعنی مجموع طبقه ی سرمایه دار، و مجموع کارگران، یعنی طبقه ی کارگر، در می گیرد.

## ۲- جوع اضافه کار. کارخانه دار و بویار\*

اضافه کار را سرمایه خود کشف نکرده است. هر جا که بخشی از جامعه انحصار وسائل تولید را در دست دارد، کارگر اعم از این که آزاد باشد یا نباشد، مجبور است به زمان کاری که برای تأمین زندگی خویش لازم دارد مقداری کار اضافی ضمیمه کند تا موجبات زندگی مالک وسائل تولید را ایجاد نماید<sup>۱</sup>. خواه این مالک کالوس کاگادوس\*\* (نجیب زاده) آثنی باشد، خواه تنوکرات آتروسک\*\*\*، سیویس رومانوس\*\*\*\* (شهرنشین رومی)، بارون

\* - Bojar, Bojard - نجبا و مالکین بزرگ زمین در روسیه ی قدیم و کشورهای دانوبی و بالکانی.

<sup>۱</sup> - "آن ها که کار می کنند... در واقع، هم میهمانانی که توانگر نام دارند، و هم خود را غذا می دهند." ادموند بورکه (لندن ۱۸۰۰ ص ۲ Edmund Burke: „Thoughts and Details on Scarcity“)

\*\* - Kalos Kagados (در متن به حروف یونانی نوشته شده است).

\*\*\* - Thèocrate étrusque - تنوکراسی حکومت پیشوایان دین است و اتروری Etrurie نام یکی از ایالات قدیم ایتالیاست که امروز توسکان Toscan نام دارد. ساکنین آن ایالت اتروسک خوانده می شوند. این ایالت در عهد باستان دارای حکومتی بوده که به وسیله ی روحانیان اداره می شده است.

نورماندی، برده دار آمریکائی، بویار و الاشی\*، و خواه زمیندار جدید، یا سرمایه دار<sup>۴۲</sup>. با وجود این روشن است که اگر در ساخت اقتصادی- اجتماعی معینی، برتری نه با ارزش مبادله بلکه با ارزش مصرف محصولات باشد، آن گاه اضافه کار محدود به دایره تنگ تر یا وسیع تری از نیازمندی ها می گردد. ولی از نفس خصلت خود تولید هیچ گونه احتیاج بی حد و حصری نسبت به اضافه کار سرچشمه نمی گیرد. به همین سبب است که در دوران باستان هنگامی که به چنگ آوردن ارزش مبادله در قالب پولی آن مطرح می شود، افزون کاری\*\* به شکل وحشتناکی، در مورد طلا و نقره، بروز می کند. در چنین جامعه ای کار اجباری تا سرحد مرگ، شکل رسمی افزون کاری می گردد. در این مورد کافی است به نوشته ی دیودوروس سیکولوس\*\*\* مراجعه شود<sup>۴۳</sup>. با وجود این چنین وضعی در جهان باستان

---

\*\*\*\* - Civis Romanus

\* - Valachie. ایالتی از رومانی که قبل از الحاق به مولداوی Moldavie در ۱۸۷۸ و تشکیل دولت رومانی شاهزاده نشین مستقلی بوده است.  
<sup>۴۲</sup> - نی بور Niebuhr در کتاب تاریخ روم خویش بسیار ساده لوحانه می نویسد: "نمی توان از خود پنهان داشت که ابنیه و آثار اتروسک، که خرابه های آن هنوز در این زمان ما را به شگفتی می اندازد، وجود ارباب فئودال و رعیت سرف را در دولت های کوچک (!) مفروض می سازد". سیموندی عمیق تر می گوید که: "توری های بروکسل" ملازمه با وجود سرمایه دار و کارگر مزدور دارد.

\*\* - افزون کاری، که عبارت از اضافه کار به طور اعم و صرف نظر از شیوه ی تولید حاکم است، ترجمه ی کلمه ی آلمانی Überarbeit (متن کتاب) است که در زبان فرانسه surtravail ترجمه شده است.

\*\*\*\* - Diodorus Siculus یا Diodore de Sicile مورخ مشهور یونانی نیمه ی دوم

سده ی اول قبل از میلاد همزمان با اوگوست امپراطور روم.  
<sup>۴۳</sup> - "نمی توان این تیره بختان را (آن ها که درمعادن طلای بین مصر، حبشه و عربستان کار می کنند) دید و قهراً نسبت به سرنوشت رقت بار آنان متأثر نشد. اینان حتی نمی توانند به نظافت بدن خود و بپوشاندن آن بپردازند. در آن جا هیچ گونه مراعاتی نسبت به بیماران، معلولین، سال خوردگان و حتی نسبت به ناتوانی زنان در بین نیست. همه ی آن ها باید به زور تازیانه کار کنند و آن قدر کار کنند تا مرگ به سیه روزی و رنج های آنان پایان بخشد".

استثنائی است. ولی اقوامی که تولید آن ها هنوز بین اشکال دانی بندگی، رعیتی و غیره، قرار گرفته است همین که به بازاری بین المللی کشیده می شوند که تحت سلطه ی شیوه ی تولید سرمایه داری است و در نتیجه ی این وضع فروش محصولات آن ها به خارج به صورت مهم ترین نفع آن ها در می آید، آن گاه در نزد آن ها فجایع وحشیانه ی بردگی، سرواژ و غیره با شناعات و فجایع اضافه کار متمدن در می آمیزد. به همین سبب تا هنگامی که در دولت های جنوب آمریکا تولید به طور عمده معطوف به ارضاء احتیاجات میرم بود، کار سیاه پوستان جنبه ی معتدل و پدرانۀ داشت ولی به تدریج که صدور پنبه مبدل به نفع حیاتی این دولت ها شد، افزون کاری سیاه پوست و مصرف کردن زندگی وی در مدت کار هفت ساله جزء جدائی ناپذیر سیستم حساب شده ای گردید. دیگر مطلب بر سر این نبود که به وسیله ی وی حجم معینی محصول سودمند به دست آید. اکنون سخن بر سر تولید خود اضافه ارزش بود. وضع مشابهی در مورد کار رعیتی مثلاً در امیرنشین های دانوبی وجود داشت.

مقایسه ی جوع اضافه کار در امیرنشین های دانوبی با همین جوع در کارخانه های انگلیسی به طور ویژه جالب است زیرا اضافه کار در سرواژ دارای شکل مستقل و قابل لمسی است.

فرض کنیم که روزانه ی کار مشتمل بر ۶ ساعت کار لازم و ۶ ساعت کار زائد باشد. در این صورت کارگر آزاد هفته ای ۶×۶ یا ۳۶ ساعت اضافه کار تحویل می دهد. عیناً به آن می ماند که وی سه روز برای خود و سه روز مجاناً برای سرمایه دار کار کرده باشد. ولی این مرئی نیست. اضافه کار و

(کتاب سوم فصل ۱۳ صفحه ۲۶۰، “Bibliothèque historique” Diodorus Siculus)

کار لازم درهم می آمیزند. بنابر این ممکن است همین رابطه را مثلاً بدین طریق بیان کرد که کارگر در هر دقیقه ۳۰ ثانیه برای خود و ۳۰ ثانیه برای سرمایه دار کار می کند و بر این قیاس. در مورد بیگاری جریان به نحو دیگر است. کار لازمی که مثلاً دهقان والاشی برای معاش خود انجام می دهد از اضافه کاری که برای بویار انجام می دهد مکاتاجد است. یکی را روی مزرعه ی خود انجام می دهد و دیگری را روی ملک ارباب. بنابر این هر دو جزء زمان کار، به طور مستقل در کنار یکدیگر وجود دارند. در شکل بیگاری اضافه کار دقیقاً از کار لازم متمایز است. بدیهی است این تفاوت در شکل بروز، به هیچ وجه تغییری در رابطه ی کمی اضافه کار و کار لازم به وجود نمی آورد. سه روز کار اضافی همواره سه روز کاری باقی می ماند که برای خود کارگر، پدید آورنده ی هیچ گونه معادلی نیست، خواه اسم آن بیگاری باشد یا کار مزدوری. با وجود این حرص اضافه کار برای سرمایه داران به صورت هجوم در جهت طولانی کردن خارج از حد روزانه ی کار بروز می کند ولی نزد بویار به طور ساده در صید مستقیم روزه های بیگاری جلوه گر می شود<sup>۴۴</sup>.

---

<sup>۴۴</sup> - آن چه در دنبال این مطالب ذکر خواهد شد مربوط به شرایط ایالات رومانی پیش از تغییراتی است که بعد از جنگ کریمه به وقوع پیوسته است.

(۴۴a) - (یادداشت چاپ سوم) - آن چه گفته شد برای آلمان، به ویژه برای منطقه ی پروس که در خاور رود الب قرار گرفته، نیز صادق است. در قرن پانزدهم دهقان آلمانی تقریباً همه جا مجبور به تأدیه خراجی به صورت کار و محصول بود ولی گذشته از این، لااقل عملاً شخص آزادی به شمار می آمد. کولون های آلمانی در براندنبورگ، پومرانی، سیلزی و پروس شرقی حتی از لحاظ حقوقی نیز آزاد شناخته شده بودند. پیروزی اربابان فنودال در جنگ دهقانان به این وضع خاتمه داد. تنها دهقانان مغلوب شده ی جنوب نبودند که به صورت سرف درآمدند. از اواسط قرن شانزدهم دهقانان آزاد پروس شرقی، براندنبورگ، پومرانی و سیلزی و کمی پس از آن دهقانان شلزوویک- هولشتاین Schleswig- Holstein به زندگی سواژ تنزل یافتند. Meitzen: „Der Boden des- جلد چهارم

در امیرنشین های دانوب بیگاری همراه با بهره ی جنسی و متفرعات دیگر سرواژ وجود داشت ولی خود به منزله ی خراج اساسی ای بود که به طبقه ی حاکمه پرداخت می شد. در جاهانی که وضع چنین است به ندرت بیگاری از سرواژ ناشی می شود ولی به عکس اکثراً سرواژ از بیگاری سرچشمه می گیرد<sup>(۴۴)</sup>. چنان که در ایالات رومانی وضع بدین منوال بوده است. شکل تولید بدوی آن ها بر پایه ی مالکیت اشتراکی استقرار یافته بود، ولی نه مالکیت اشتراکی در شکل اسلاوی یا هندی آن. بخشی از زمین ها به مثابه ی مالکیت آزاد خصوصی به وسیله ی اعضاء جامعه مستقلاً کشت و زرع می شد و بخش دیگر *ager publicus* (زمین عمومی) - مشترکاً توسط آن ها کار می شد. قسمتی از محصولات این کار اشتراکی به عنوان ذخیره برای روز بد حاصلی و سایر حوادث نگاه داشته می شد، و قسمتی هم به خزانه ی دولتی برای جبران مخارج جنگی، مخارج مذهبی و سایر وظایف عمومی تأدیه می گردید. به مرور ایام سرداران و روحانیان هم املاک مشترک و هم عوارض مربوطه به آن املاک را غصب کردند. کار دهقانان آزاد در روی املاک مشترکشان به بیگاری برای دزدان املاک مشترک مبدل گشت. در عین حال مناسبات سرواژ گسترش یافت، ولی فقط در عمل و بدون هیچ گونه پایه ی قانونی تا زمانی که روسیه، این آزادی بخش جهان، تحت عنوان الغاء سرواژ، مناسبات مزبور را به صورت قانونی درآورد. طبیعتاً قانون بیگاری که به وسیله ی ژنرال کیسلف\* اعلام گردید، از جانب خود بویارها دیکته شده بود. بدین طریق روسیه با یک تیر دو نشان زد. هم اشراف امیرنشین های

(Maurer: „Fronhöfe preussischen Staate“ - Haussen: „Leibeigenschaft in Schleswig Holstein“). فریدریش انگلس.

دانوب را تحت استیلا درآورد و هم کف زدن های تأییدآمیز لیبرال های احمق سراسر اروپا را به خود جلب نمود.

بنابر "Reglement organique" (آیین نامه ی سازمانی) - نام این قانون بیگاری چنین است - هر دهقان والاشی علاوه بر سیاهه ای از پرداخت های جنسی که به تفصیل ذکر شده، به قرار زیرین مدیون این به اصطلاح مالک زمین است: ۱ - ۱۲ روز بیگاری به طور کلی ۲ - یک روز کار کشاورزی ۳ - یک روز برای حمل و نقل چوب. یعنی جمعاً ۱۴ روز در سال. با شتم عمیقی از علم اقتصاد، روزانه ی کار به مفهوم عادی خود در نظر گرفته نشده بلکه به معنای زمان کاری گرفته شده است که برای به دست آوردن محصول متوسط روزانه لازم است. ولی محصول متوسط روزانه چنان موزیانه تعیین گردیده است که هیچ غولی در ۲۴ ساعت به انجام آن قادر نیست. از این رو "آیین نامه"، با خشکی واقعی ای که خاص تمسخر روسی است، اعلام می دارد که غرض از ۱۲ روزانه ی کار، محصول ۳۶ روز کار دستی است و منظور از یک روز کار زراعتی ۳ روز است و باید از یک روز برای حمل و نقل چوب سه برابر آن را فهمید. جمعاً ۴۲ روز بیگاری. بر این مقدار بیگاری (ژبوژی) \* نیز افزوده می شود و آن عبارت از انجام خدماتی است که مالک زمین می تواند به منظور رفع احتیاجات فوق العاده ی تولید تحمیل نماید.

هر ده باید به تناسب ساکنین خود همه ساله عده ی مشخصی را برای ژبوژی تعیین نماید. این بیگاری برای هر دهقان والاشی در حدود ۱۴ روز تخمین زده می شود. بدین طریق بیگاری مذکور به ۵۶ روزانه ی کار در سال

بالغ می‌گردد. ولی نظر به بدی آب و هوا، سال کشاورزی در والاشی فقط ۲۱۰ روز است که از آن میان باید ۴۰ روز بابت یک شنبه‌ها و اعیاد و به طور متوسط ۳۰ روز بابت هوای نامساعد، یعنی جمعاً ۷۰ روز را کسر نمود. باقی می‌ماند ۱۴۰ روزانه‌ی کار. نسبت بیگاری به کار لازم:  $\frac{۵۶}{۸۴}$  یا  $\frac{۲}{۳}$  ۶۶٪ نرخ اضافه‌ارزشی به دست می‌دهد که به مراتب از آن چه بر کارگر کشاورزی یا کارگر کارخانه‌ی انگلیسی حاکم است، کم‌تر است. ولی باید دانست که این فقط بیگاری‌ای است که در قانون تصریح گردیده است و با روحی "لیبرال منشانه" تراز قانونگزاری انگلستان، "آئین نامه‌ی سازمانی" طرق تخلف از مقررات مزبور را تسهیل کرده است. پس از آن که آئین نامه‌ی مزبور ۱۲ روز را تبدیل به ۵۴ روز نموده، کار اسمی هر یک از این ۵۴ روز را به نحوی مقرر داشته است که همواره باید قسمتی از کار یک روز به روز بعد بیافتد. مثلاً در یک روز باید مساحت زمینی وجین شود که برای انجام آن، به ویژه در مورد زمین‌های نرت زار، دو برابر وقت لازم است. کاری که قانوناً برای برخی از امور کشاورزی تعیین گردیده به نحوی است که روزانه‌ی کار در ماه مه آغاز می‌گردد و در ماه اکتبر پایان می‌یابد. برای مولد اوی\* شرایط باز هم سخت‌تر است. یکی از بویارها که از باده‌ی پیروزی سرمست بود فریاد می‌زد که: "۱۲ روز بیگاری مقرر در آئین نامه‌ی سازمانی به ۳۶۵ روز در سال بالغ می‌گردد!"<sup>۴۵</sup>.

\* - Moldau, Moldavie - نام ایالت دیگری از رومانی.  
<sup>۴۵</sup> - جزئیات بیش‌تری را در این باره می‌توان در کتاب ا. رنپو E. Regnault تحت عنوان: "Histoire politique et sociales des principautés Danubiennes", paris, ۱۸۵۵, p. ۳۰۳, ۳۲۱ et suiv. (تاریخ سیاسی و اجتماعی امیرنشین‌های دانوب) به دست آورد.

اگر آئین نامه ی سازمانی امیرنشین های دانوب بیان مثبتی از جوع اضافه کار بود و هر ماده ی آن به این جوع صورت قانونی می داد، قوانین کارخانه های انگلستان Factory Act بیان منفی همین جوع هستند. این قوانین به وسیله ی محدودیت ماهرانه ی روزانه ی کار از طرف دولت، به هجوم سرمایه به سوی بهره کشی بی حد و حصر نیروی کار عنان می زنند، و این عمل از جانب دولتی انجام می شود که بر آن سرمایه داران و زمینداران تسلط دارند. صرف نظر از جنبش کارگری ای که بیش از پیش تهدیدآمیز شده بود، این محدودیت کار در کارخانه ها را، همان ضرورتی که موجب فرو ریختن کوانو\* در کشتزارهای انگلستان گردید، ایجاب نمود. همان حرص و آز کورکورانه ای، که در یک مورد زمین کشتزارها را فرسوده می ساخت، در زمینه ی دیگر ریشه ی نیروی حیاتی ملت را مورد تاخت و تاز قرار می داد. اشاعه ی ادواری بیماری ها با همان صراحتی که مسأله ی کاهش قد و قامت سربازان در آلمان و فرانسه نشان داد، این حقیقت را آشکار ساخته بود.<sup>۴۶</sup>

---

\* Guano - کلمه ای است که از زبان پرونی (آمریکای جنوبی) گرفته شده و به معنای فضولات مرغان آبی است. پس از سال ۱۸۴۰ مقدار زیادی از این فضولات که در جزائر ساحلی پرو انباشته شده بود به وسیله ی اروپائیان خریداری گردید و با کشتی به کشورهای اروپا حمل شد. فضولات مزبور به مثابه ی کود در کشتزارها به کار رفت و استعمال آن عموماً یافت.

<sup>۴۶</sup> - "به طور کلی و در حد و معینی می توان گفت که موجودات ارگانیک، هنگامی که قدشان از متوسط نوع خود تجاوز می کند، در حال رشدند. قامت انسانی، به محض این که تکامل به وسیله ی شرایط طبیعی یا اجتماعی جلوگیری شود، کوتاه می شود. در کلیه ی کشورهای اروپائی که خدمت وظیفه وجود دارد و از زمانی که این خدمت برقرار شده است قامت متوسط جوانان و به طور کلی شایستگی آنان برای خدمت نظامی کاهش یافته است. پیش از انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه حداقل قدی که برای سرباز پیاده نظام معین شده بود ۱۶۵ سانتی متر بود. این حداقل به وسیله ی قانون ۱۰ مارس ۱۸۱۸ به ۱۵۷ و به وسیله ی قانون ۲۱ مارس ۱۸۵۲ به ۱۵۶ سانتی متر متوالیاً تقلیل یافت. در فرانسه هر سال بیش از نیمی از مشمولین به مناسبت عدم کفایت قد و یا به علت معلول بودن معاف می شوند. در ایالت ساکس قد قانونی نظامی، در ۱۷۸۰، ۱۷۸ سانتی متر بود. در ۱۸۶۷ به ۱۵۵ سانتی متر تقلیل یافته و در



قانون کارخانجات ۱۸۵۰ که هم اکنون (۱۸۶۷) نیز قوه ی قانونی دارد، به عنوان متوسط کار هفتگی، ده ساعت در روز را مجاز شمرده است بدین قرار: برای پنج روز اول هفته ۱۲ ساعت، از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۶ عصر، ولی از این ۱۲ ساعت باید نیم ساعت برای صبحانه و نیم ساعت برای ناهار کسر شود. باقی می ماند ۶۰ ساعت کار بدین قرار: ۱۰ ساعت و نیم برای ۵ روز اول هفته، ۷ ساعت و نیم برای آخرین روزهای هفته<sup>۴۷</sup>. قانون کارمندان ویژه ای را برای مراقبت در اجرای مقررات خود پیش بینی نموده است. اینان بازرسان کاری هستند که وابسته به وزارت کشورند و پارلمان گزارش های آن ها را هر شش ماه یک بار منتشر می سازد. بنابر این گزارش های مزبور آمارهای رسمی منظمی، درباره ی جوع سرمایه داران برای به چنگ آوردن اضافه کار، به دست می دهند.

پس لحظه ای به سخن بازرسان کار گوش فرا دهیم<sup>۴۸</sup>.

پروس ۱۵۷ سانتی متر است. آماری که به وسیله ی دکتر مایر Dr. Meyer تنظیم شده و در روزنامه ی Bayrische Zeitung انتشار یافته نشان می دهد که در پروس، برحسب متوسطی که شامل ۹ سال می شود، از ۱۰۰۰ فراخوانده به خدمت وظیفه، ۷۱۶ نفر غیر شایسته برای خدمت نظام تشخیص داده شدند که از آن میان ۳۱۷ نفر به مناسبت عدم کفایت قد لازم و ۳۳۹ نفر به جهت معلول بودن معافیت یافتند. در سال ۱۸۵۸ شهر برلن موفق نشد که سهمیه ی خود را در مورد تدارک افراد ذخیره تحویل دهد زیرا ۱۵۶ نفر کسر داشت!

(J. von Liebig: „Die Chemie in ihrer Anwendung auf Agrikultur und Physiologie“, ۷ Aufl. Bd I. S. ۱۱۷- ۱۱۸).

<sup>۴۷</sup> - تاریخ قانون کارخانجات (Factory Act) ۱۸۵۰ در جریان همین فصل خواهد آمد.

<sup>۴۸</sup> - من در باره ی دوران آغاز صنعت بزرگ تا ۱۸۴۵، جز به طور گذرا، صحبتی نمی کنم. برای اطلاعات بیش تری در این مورد به کتاب فردریش انگلس تحت عنوان: (وضع طبقه ی کارگر در انگلستان)

"Die Lage der arbeitenden Klasse in England"

چاپ لایپزیک سال ۱۸۴۵، مراجعه شود. واقعاً انگلس روح شیوه ی تولید سرمایه داری را دریافته است. برای پی بردن به این حقیقت به Factory Reports و به Reports on Mines (گزارش های کارخانجات و گزارش هایی درباره ی معادن) که از ۱۸۴۵ به بعد انتشار یافته مراجعه شود. یک مقایسه ی سطحی نوشته ی انگلس با گزارش های رسمی ای، که ۱۸ تا ۲۰

"کارفرمای حيله گر کار را یک ربع ساعت، گاهی زودتر و گاهی دیرتر، پیش از ساعت شش صبح آغاز می کند و نیز عصر یک ربع ساعت، گاه زودتر و گاه دیرتر، به کار خاتمه می دهد. وی پنج دقیقه از ابتدا و انتهای اسماً نیم ساعتی که جهت صبحانه مقرر گردیده بر می دارد و ۱۰ دقیقه هم از اول و آخر یک ساعتی که برای ناهار در نظر گرفته شده کش می رود. روز شنبه پس از ساعت ۲ بعدازظهر کار را یک ربع، گاه بیش تر و گاه کم تر، ادامه می دهد. بدین طریق سود وی به شرح زیرین بالغ می گردد:

پیش از ساعت ۶ صبح	۱۵ دقیقه
پس از ساعت ۶ بعدازظهر	۱۵ دقیقه
بابت مدت صبحانه	۱۰ دقیقه
بابت ناهار	۲۰ دقیقه

-----  
۶۰ دقیقه (جمعاً ۵ روز: ۳۰۰ دقیقه)

---

سال پس از انتشار اثرش از طرف "Children's Employment Commission" (کمیسیون تحقیق درباره ی کار کودکان، ۱۸۶۳/۶۲) منتشر گردیده، نشان می دهد که وی به چه نحو شگفت انگیزی وضع را در جزئیات آن ترسیم نموده است. در واقع این گزارش ها به رشته هائی از صنعت پرداخته اند که تا سال ۱۸۶۲ قانون کارخانجات در آن ها راه نیافته بود و هنوز هم کاملاً اجرا نمی شود. بنابر این در مورد وضعی که انگلس تشریح کرده تغییرات کمابیش بزرگی از این جهت وارد نشده است. من مثال های خود را به طور عمده از دوره ی آزادی تجارت بعد از ۱۸۴۸ اختیار کرده ام، یعنی از آن دوره ی بهشت آسائی که درباره اش پادوان مغلق گو و بیسواد آزادی تجارت برای آلمان ها این همه داستان سرائی می کنند. به علاوه انگلستان در این جا فقط از آن جهت در صف مقدم قرار داده شده است که وی نماینده ی کلاسیک تولید سرمایه داری است و تنها کشوری است که آمار منظم رسمی درباره ی مسائل مورد بحث در اختیار دارد.

در روزهای شنبه:

پیش از ساعت ۶ صبح ۱۵ دقیقه

بابت صبحانه ۱۰ دقیقه

پس از ساعت ۲ بعدازظهر ۱۵ دقیقه

(مجموع سود هفتگی: ۳۴۰ دقیقه)

یا پنج ساعت و ۴۰ دقیقه در هفته، که در مجموع ۵۰ هفته ی کار، پس از وضع دو هفته برای روزهای تعطیل یا تعطیلات تصادفی، بالغ بر ۲۷ روزانه ی کار می شود<sup>۹۴</sup>."

"اگر روزانه ی کار هر روز پنج دقیقه بیش تر از مدت عادی مقرر ادامه یابد، آن گاه سالیانه دو روز و نیم بر روزهای تولید اضافه می شود"<sup>۹۵</sup>.  
"در صورتی که در عرض روز، با به دست آوردن مقدار زمانی از این طرف و مقدار دیگری از آن طرف، یک ساعت زیادتیر استفاده شود، آن گاه ۱۲ ماه سال تبدیل به ۱۳ ماه می گردد"<sup>۹۶</sup>.

بدیهی است بحران ها، که موجب گسستگی کار می شوند و فقط "زمان کوتاهی" تنها در اثنای برخی از روزهای هفته کار انجام می گیرد، به هیچ وجه تغییری در گرایش مربوط به دراز کردن روزانه ی کار ایجاد نمی کنند. هر اندازه که معاملات کم تر گردد، باید سودی که از معاملات انجام

<sup>۹۴</sup> - „Suggestions etc. by Mr. L. Horner, Inspector of Factories, im: „Factories Regulation Act. Ordered By the House of Commons to be printed ۹. Aug. ۱۸۵۹“, p. ۴-۵.

(پیشنهادات و غیره آقای ل. هورنر بازرس کارخانجات در اجراء قانون تنظیم کارخانجات که به دستور مجلس عوام در ۹ اوت ۱۸۵۹ طبع شده است).

<sup>۹۵</sup> - „Reports of the Insp. Of Fact, ۳۱ dt, Oct. ۱۸۵۶“, P. ۳۵.

<sup>۹۶</sup> - „Reoprt etc. ۳۰th April ۱۸۵۸“, p. ۹.

شده حاصل می شود بیش تر باشد. هر قدر کم تر بتوان زمان کار را طولانی کرد، بیش تر باید به زمان کار زائد افزود. بازرسان کارخانجات درباره ی دوران بحران بین ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸ چنین گزارش می دهند:

"شاید غیرمنطقی به نظر رسد که انواع کار اضافی در زمانی وقوع می یابد که وضع امور بازرگانی چنین بد است، ولی درست همین کسادی بازار افراد بی بندوبار را به تخلفات می کشاند تا بدین طریق برای خود سود فوق العاده ای تأمین نمایند...". لئونارد هارنر می گوید: "در همان زمان که در منطقه ی مأموریت من ۱۲۲ کارخانه به طور قطع از کار افتاده اند، ۱۴۳ کارخانه ایستاده اند و همه ی کارخانه های دیگر مدت کوتاهی به کار اشتغال دارند، اضافه کار، مافوق آن چه طبق قانون مقرر گردیده است، هم چنان ادامه دارد"<sup>۲</sup>. آقای هاوول می گوید:

"با این که در اغلب کارخانجات، نظر به وضع بد معاملات، فقط نیمه وقت کار می شود، مانند گذشته همان مقدار شکایات به من می رسد مبنی بر این که روزانه نیم ساعت یا سه ربع ساعت از وقت کارگران به مناسبت هجوم به مهلت قانونی غذا و استراحت آن ها ربوده (snatched) می شود"<sup>۳</sup>.

عین همین پدیده به مقیاس کوچک تری در اثنای بحران وحشتناک پنجه، که از سال ۱۸۶۱ تا سال ۱۸۶۵ ادامه یافت، تکرار می گردد.<sup>۴</sup>

---

<sup>۲</sup> - ۴۳. p. "، ۳۰th April ۱۸۵۸", Reoprt etc.

<sup>۳</sup> - همان گزارش صفحه ۲۵

<sup>۴</sup> - " ۳۱st, Oct. ۱۸۶۱", Report etc, for the half year ending  
به ملحقه ی گزارش شماره ۲ مورخ ۳۱ اکتبر ۱۸۶۲ صفحات ۷، ۵۲ و ۵۳. تخلفات از قانون در نیمه ی آخر سال ۱۸۶۳ باز هم بیش تر می شود. مقایسه کنید با:

„Reports etc. Ending ۳۱st, Oct. ۱۸۶۳“ p. ۷.

"هنگامی که در ساعات غذاخوری و یا زمان غیرقانونی دیگر ما کارگرانی را در سر کار می یابیم، به ما می گویند که کارگران به هیچ وجه نمی خواهند کارخانه را ترک کنند و حتی به زور باید آن ها را وادار به قطع کارشان (تمیز کردن ماشین آلات و غیره) نمود، به ویژه در روزهای شنبه بعدازظهر. ولی اگر این "دست ها" پس از خاموش شدن ماشین ها باز در کارخانه می مانند فقط از آن جهت است که به آن ها بین ساعت ۶ صبح و ۶ عصر، که ساعات قانونی کار محسوب می شوند، به هیچ وجه فرصتی برای اجراء این قبیل کارها داده نمی شود" °°.

---

°° - ۲۳ p. "Reports etc. ۳۱st, Oct. ۱۸۶۰" برای نشان دادن این که با چه تعصبی کارگران در برابر هر تعطیل کاری در کارخانه ایستادگی می کنند، (آن چنان که کارخانه داران در دادگستری مدعی شده اند)، داستان شگفت انگیز زیرین گویاست:  
در آغاز ژوئن سال ۱۸۳۸ شکایاتی به امین صلح (دادگاه بخش) دیوس بیوری Dewsbury (بورکشایر) واصل گردید که صاحبان ۸ کارخانه واقع در حوالی بتلی Batley مقررات قانون کارخانجات را نقض کرده اند. برخی از این آقایان متهم بودند به این که ۵ پسر بچه ی ۱۲ تا ۱۵ ساله را از روز جمعه ساعت ۶ صبح تا ساعت چهارشنبه شب به کار واداشته اند بدون این که به این کودکان به غیر از غذاخوردن و یک ساعت خواب در نصف شب فرصت استراحتی داده باشند. و این کودکان مجبور بوده اند این کار مداوم ۳۰ ساعته را در محلی انجام دهند که shoddy- hole یعنی (سوراخ کلاف نام دارد). چنین است نام این بیغوله- محلی که در آن جا کلاف های پشم باز می شوند و حتی کارگران بزرگسال نیز، که در فضائی پر از غبار و انواع کثافات کار می کنند، مجبورند برای حفظ ریه های خویش دائماً دهان خود را با دستمالی ببندند. آقایان متهمین به جای آن که سوگند یاد نمایند اطمینان دادند- زیرا خصلت کواکر (\*\*\*) بودن این مردان باوجدان دین دار مانع از آن بود که سوگند یاد کنند- که از روی رحمت و شفقت نسبت به اطفال بینوا به آن ها اجازه ی چهار ساعت خواب داده اند ولی این کودکان لاجرم به هیچ وجه حاضر به خوابیدن نشده اند! آقایان کواکرها به ۲۰ لیره ی استرلینگ جریمه محکوم شدند. در این(\*\*\*) همین کواکرها را در نظر دارد وقتی می گوید:

„Fox full fraught in seeming sanctity, That feared an oath, but like the devil would lie, That look;d like Lent, and had the holy leer, And durst not sin! Before he said his prayer!“

(روباهی به ظاهر تقدس آراسته که از سوگند می ترسید ولی مانند شیطان دروغ گفتن می توانست، با حالت پرهیز و نگاهی فروتن، جرأت ارتکاب هیچ گناه پیش از اداء نماز نداشت).

"بهره ی اضافی ای که در نتیجه ی کار فوق العاده ی بیش از زمان قانونی نصیب کارخانه داران می گردد، در بسیاری از آنان چنان وسوسه می کند که امکان مقاومت در برابر آن ندارند. اینان حساب می کنند که با یاری بخت گیر نخواهند افتاد و به هنگام کشف تخلف، حقارت جریمه و مخارج دادگاه، همواره باز برای آن ها موازنه ی سودمندی را تأمین می کند"<sup>۵۶</sup>.

"هنگامی که زمان اضافی به وسیله ی تعدد دزدی های کوچک "a - multiplication of small thefts" در جریان روز به دست می آید، بازرسان برای کشف دلایل دچار مشکلات فوق العاده می شوند"<sup>۵۷</sup>. این "دزدی های کوچک" سرمایه داران از وقت غذا و استراحت کارگران را بازرسان "petty pilferings of minutes" (دقیقه بلند کنی کوچک)<sup>۵۸</sup> و "snatching a few minutes" (کش رفتن چند دقیقه ای) نیز می نامند و یا چنان که، کارگران در اصطلاح فنی خود نام گذاری کرده اند، به (نک زدن و الک کردن وقت غذا) "niöbling and cribbling at meal-times" موسوم شده است<sup>۶۰</sup>.

چنان که دیده می شود ایجاد اضافه ارزش به وسیله ی اضافه کار در چنین محیطی به هیچ وجه سرّ مگو نیست. "یکی از کارخانه داران محترم به من می گفت اگر شما برای من روزانه فقط ۱۰ دقیقه وقت اضافی قرار دهید،

---

(\*) - Quaker یا Trembleurs (لرزان از غضب خداوند) - نام سلک مذهبی منزه طلبی است که بیش تر در انگلستان و آمریکا نفوذ دارد.

(\*\*) - جان درایدن John Dryden (۱۶۳۱ - ۱۷۰۰) شاعر درباری و منتقد انگلیسی.

<sup>۵۶</sup> - "Rep. Etc. ۳۱st. ۱۸۵۶", p. ۳۴

<sup>۵۷</sup> - همین گزارش صفحه ی ۳۵

<sup>۵۸</sup> - همین گزارش صفحه ی ۴۸

<sup>۵۹</sup> - همان جا

<sup>۶۰</sup> - همان جا

سالیانه ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ به جیب من خواهید ریخت" <sup>۶۱</sup>. "ذرات زمان عوامل سود هستند" <sup>۶۲</sup>.

در این زمینه هیچ چیز گویاتر از نام گذاری های کارگران نیست. اینان آن ها را که مدت کامل کار می کنند "full timers" (تمام وقتان) و اطفال کم تر از ۱۳ سال را، که فقط حق ۶ ساعت کار کردن دارند، "half timers" (نیم وقتان) می خوانند <sup>۶۳</sup>. در این جا دیگر کارگر چیزی جز زمان کار شخصیت یافته نیست. کلیه ی تفاوت های انفرادی در "تمام وقتان" و "نیم وقتان" حل می شود.

### ۳- رشته هائی از صنعت انگلستان بدون محدودیت قانونی در مورد بهره کشی

ما تاکنون تمایل دراز کردن روزانه ی کار و جوع گرگ آسا برای اضافه ارزش را در زمینه ای مورد مطالعه قرار داده ایم که تجاوزات خارج از اندازه، بنا به گفته ی یک اقتصاددان بورژوازی انگلیسی، از لحاظ سنگدلی و بیرحمی هیچ دست کمی از آن چه اسپانیولی ها به سر سرخ پوستان آمریکائی آوردند <sup>۶۴</sup> ندارد. این تجاوزات بی حد و اندازه مآلا سرمایه را در زنجیر

<sup>۶۱</sup> - ۴۸ P. "Rep. Etc. ۳۱st Oct. ۱۸۵۶"

<sup>۶۲</sup> - "آن ها عوامل سوداند. „Rep. Of the Insp. Etc. ۳۰th April ۱۸۶۰", p. ۵۶.

<sup>۶۳</sup> - این اصطلاح چه در کارخانه و چه در گزارش های مربوط به کارخانجات رسمیت

یافته است.

<sup>۶۴</sup> - "آزمندی سودجویانه ی کارخانه داران موجب ارتکاب بیرحمی هائی می شود که به زحمت از آن چه اسپانیولی ها به هنگام فتح آمریکا برای به چنگ آوردن طلا، مرتکب شده اند، کم تر است".

مقررات قانونی قرار داد. اکنون نظری به برخی از شعب تولید بیاندازیم که در آن جا مکیدن نیروی کار، یا امروز هنوز بی بند و بار است و یا تا دیروز چنین بوده است.

"آقای براوتون Broughton، یکی از امنای صلح، به عنوان رئیس میتینگی که در شهرداری نوتینگام در تاریخ ۱۴ ژانویه ی ۱۸۶۰ تشکیل شده بود، اظهار داشت که قسمتی از مردمان شهرنشین شاغل در کارخانجات توری سازی دچار چنان درجه ای از فقر و سیه روزی هستند که دنیای متمدن از آن بی اطلاع است... از ساعت ۳،۲ و ۴ صبح کودکان ۹ ساله و ده ساله از خوابگاه چرکین خویش بیرون کشیده می شوند و مجبور می گردند برای بخور و نمیر تا ساعت ۱۰، ۱۱ و ۱۲ شب کار کنند. اعضاء بدن آنان پژمرده می شود، قامتشان خمیده و چهره اشان بهت زده می گردد. وجود انسانی آن ها در خمودگی سنگ آسیایی فرو می رود آن چنان که تنها دیدار آن ها بدن را به لرزه در می آورد. برای ما به هیچ وجه جای شگفتی نیست که آقای مالت Mallett و کارخانه داران دیگر علیه این قبیل مباحثات به اعتراض برخاسته اند... آن سیستمی که کشیش محترم مونتگو ولسی Montagu Valpy تشریح نمود عبارت از سیستم بردگی نامحدود است، بردگی چه در زمینه ی اجتماعی و چه در زمینه ی مادی، معنوی و فرهنگی... چه باید اندیشید درباره ی شهری که میتینگ علنی برپا می کند و خواستش این است که زمان کار روزانه ی مردان به ۱۸ ساعت محدود گردد!... ما این همه

---

(„John wade: History of the Middle and Working Classes“, London, ۱۸۳۳, ۳e édit. P. ۱۱۴)

قسمت تنوریک این کتاب، که نوعی از اصول علم اقتصاد است، برای زمان خود دارای برخی جنبه های بدیع است. ولی بخش تاریخی آن دزدی شرم آوری است از اثر سر.م. ایدن sir M. Eden تحت عنوان: „History of the Poor“, London, ۱۷۹۹



علیه درختکاران و ویرجینا و کارولین داد سخن می دهیم، ولی مگر بازار برده فروشان آن ها، با تمام فجایع تازیانه ها و دادوستد گوشت انسانیش، از این گشتار تدریجی موجودات بشری، که در این جا به منظور تأمین منافع سرمایه داران از ساختن تور صورت و یقه انجام می شود، شرم آورتر است؟<sup>۶۵</sup>.

کارخانه ی گوزه گری (Pottery) استافورد شایر طی ۲۲ سال اخیر مورد سه بازجویی پارلمانی قرار گرفته است. نتایج این بازجویی ها در گزارش آقای اسکریون Scriven جزء گزارش بازرسان کار کودکان " Children's Employment Commissioners" نقل شده، در گزارش ۱۸۶۰ دکتر گرینهاو Dr. Greenhow که به دستور مدیریت پزشکی شورای سری Privy Council در ( ۱۱۳-۱۱۲، ۳rd " I, Public Health, " Report ) انتشار یافته، ذکر شده است و بالاخره در گزارش ۱۸۶۳ آقای لونج Longe جزء

### "First Report of the Children's Employment Commission"

به تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۸۶۳ آمده است. برای منظور من کافی است که از گزارش های ۱۸۶۰ و ۱۸۶۳ چند شهادت از قول خود اطفالی که مورد استثمار قرار گرفته اند بیاورم. از وضع کودکان می توان به شرایط بزرگسالان، زنان و دختران جوان، به ویژه در شعبه ی خاصی از صنعت که در جنب آن پنبه ریزی ها کار دلپسند و سلامتی جلوه می کنند، پی برد<sup>۶۶</sup>.

<sup>۶۵</sup> - روزنامه ی دیلی تلگراف لندن مورخ ۱۷ ژانویه ی ۱۸۶۰

London: „Daily Telegraph“

<sup>۶۶</sup> - با کتاب انگلس: "Lage etc." صفحات ۲۴۹ تا ۵۱ مقایسه شود.

ویلهم وود، که ۹ ساله است، "هنگامی شروع به کار کرد که ۷ سال و ۱۰ ماه داشت". از ابتدا وی "ran moulds" بود (وی کالای قالب گرفته ی آماده را به خشک گاه می برد و سپس قالب خالی را بر می گرداند)، وی هر روز هفته ساعت ۶ صبح به کارخانه می آید و تقریباً در ساعت ۹ شب کارش پایان می یابد. "من هر روز هفته تا ساعت ۹ شب کار می کنم. به همین قرار مثلاً طی ۷-۸ هفته ی اخیر". یعنی ۱۵ ساعت کار برای کودکی ۷ ساله! ج. مری J. Murray، پسر ۱۲ ساله ای می گوید: "من قالب بر و چرخ گردانم (I run moulds and turn jigger). من صبح ها ساعت ۶ و گاه ساعت ۴ می آیم. من تمام شب گذشته را تا امروز ساعت ۸ صبح کار کرده ام. از شب پیش تاکنون به رختخواب نرفته ام. شب گذشته علاوه بر من ۸ یا ۹ پسر دیگر کار می کردند. همه به استثناء یکی از آن ها امروز صبح به کار باز گشتند. من هفته ای ۳ شیلینگ و ۶ پنس دریافت می کنم. هنگامی که تمام شب کار می کنم اضافه اجرتی دریافت نمی کنم. من در این هفته دو شب تمام کار کرده ام". فرنی ها و Fernyhough پسر ده ساله ای می گوید: "من هیچ وقت یک ساعت تمام برای ناهار خوردن در اختیار ندارم. اغلب فقط نیم ساعت وقت ناهار دارم آن هم در روزهای پنج شنبه، جمعه و شنبه"<sup>۶۷</sup>.

دکتر گرینهاو اظهار می دارد که در نواحی کوزه سازی - Stoke - upon - Trent (استوک اپون ترنت) و ولس تنتون Wolstanton، عمرها فوق العاده کوتاه است. با این که در بخش استوک فقط ۳۰/۶٪ و در بخش ولسن تنتون تنها ۳۰/۴٪ از جمعیت ذکور بالاتر از ۲۰ سال در کارخانه های کوزه گری اشتغال دارند، معذک در بخش استوک بیش از نصف و در بخش

<sup>۶۷</sup> - "Children's Employment Commission. First Report etc. ۱۸۶۳" P. ۱۶, ۱۹, ۱۸.

دیگر دوسوم از مجموع مرگ و میر مردان، ناشی از بیماری های ریوی، مربوط به کوزه گران است. دکتر بوتروید Boothroyd، پزشک ناحیه ی هانلی Hanley می گوید: "هر یک از نسل های کارگران کوزه گری کوتاه تر و ضعیف تر از نسل پیشین می گردد". هم چنین پزشک دیگری، آقای مک بین Mc Bean اظهار می دارد: "از ۲۵ سال پیش که من در میان کوزه گران مشغول به معالجه هستم، تشخیص می دهم که انحطاط این طبقه دانماً در نتیجه ی کوتاه شدن قامت و کاهش وزن تشدید می گردد". این اظهاراتی است که از گزارش ۱۸۶۰ دکتر گرینهاو اتخاذ گردیده است.<sup>۶۸</sup>

از گزارش سال ۱۸۶۳ بازرسان شرح زیرین استخراج گردیده است: دکتر ج. ت. آرلج Arledge، سر پزشک بیمارستان استافورد شایر شمالی North Staffordshire می گوید: "اگر کوزه گران مرد و زن را به مثابه ی طبقه ای در نظر گیریم، آن ها جمعیتی را تشکیل می دهند که از لحاظ جسمانی و معنوی انحطاط یافته اند. اینان معمولاً کوتاه قامت، زشت اندام و اکثراً دارای سینه های معیوب هستند. این افراد زود پیر می شوند، و نسبتاً جوان می میرند. بلغمی مزاج و کم خونند و این نقائص جسمانی آن ها به وسیله ی حملات مداوم سوء هاضمه، اختلالات جگر، کلیه و روماتیسم نمایان می گردد. ولی قبل از هر چیز دیگر آن ها مستعد گرفتن امراض ریوی از قبیل ذات الریه، سل، سینه پهلوی و تنگ نفس هستند. حتی نوعی از تنگ نفس مخصوص آن هاست که به نام تنگ نفس یا سل کوزه گران معروف است. خنازیر\* که غده ها، استخوان ها و سایر قسمت های بدن را مورد حمله قرار می دهد،

<sup>۶۸</sup> - ۱۰۵، ۱۰۴- ۱۰۲، P. "Public Health. ۳rd Report etc."

\* - Scrophulose یا Skrophulose

بیماری است که بیش از دو سوم کوزه گران به آن مبتلا می شوند. اگر انحطاط ساکنین این ناحیه بیش از این نیست تنها بدان سبب است که جمعیت از نواحی مجاور به این جا روی می کند و ازدواج هائی با نژادهای سالم تر انجام می گیرد". آقای چارلس پیرسون Charles Pearson که تا این اواخر در همین بیمارستان جراح بود به بازرس لانچ Longe از جمله چنین می نویسد: "من از روی آمار صحبت نمی کنم ولی طبق مشاهدات شخصی خود نظر می دهم. باید بگویم که هر بار چشم من به این کودکان بیچاره ای می افتد که سلامت آن ها برای ارضاء حرص و آز اولیاء آن ها و کارفرمایان فدا شده است، هیجان و تأثر مرا فرا می گیرد". وی علل بیماری های کوزه گران را بر می شمارد و در پایان عمده ترین آن ها یعنی ساعات طولانی کار را ذکر می نماید. کمیسیون در گزارش خود چنین اظهار امیدواری می کند که: "امید است صنعتی که در دیده ی جهانیان مقام ارجمندی دارد، بیش از این مایل به تحمل چنین ننگی نگردد که موفقیت بزرگش را همراه با انحطاط جسمانی و انواع عیوب بدنی و حتی مرگ نارس جامعه ی کارگرانی کنند که کار و مهارت آنان ارکان این نتایج درخشانند"<sup>۶۹</sup>. آن چه ما درباره ی کوزه گران انگلستان گفتیم در مورد کوزه گران اسکاتلند نیز صدق می کند.<sup>۷۰</sup>

کبریت سازی از سال ۱۸۳۳ آغاز شده است، یعنی سالی که طریقه ی نصب گوگرد به روی ساقه های نازک چوب کشف گردیده است. از سال ۱۸۴۵ این صنعت به سرعت در انگلستان بسط یافت. این صنعت بدواً در محله های پُرجمعیت لندن ایجاد گردید و از آن جا به منچستر، بیرمنگام، لیورپول، بریستول، نورویچ، نیوکاسل، گلاسکو سرایت نمود. این صنعت با خود بیماری

<sup>۶۹</sup> - صفحات ۲۴ و ۲۲ و XI, "Children's Employment Commission, ۱۸۶۳

<sup>۷۰</sup> - همان سند، صفحه XLVII

تشنج فکین\* را به همراه آورد، بیماری ای که یکی از پزشکان وین در سال ۱۸۶۵ به مثابه ی بیماری مخصوص کبریت سازان کشف نمود. نیمی از کارگران کبریت سازی پسران کم تر از ۱۳ سال و دختران کم تر از ۱۸ سالند. کارخانه ی کبریت سازی به مناسبت ناسالم بودن و کار زننده اش چنان بد شهرت یافته است که تنها بینواترین بخش طبقه ی کارگر، بیوه زنان نیم گرسنه و غیره، حاضر می شوند اطفال خود را به آن جا بفرستند، کودکانی که "لاغر و پریده رنگ، نیمه مرده از گرسنگی، به کلی ژنده پوش و تربیت نیافته اند"<sup>۷۱</sup>. از میان کسانی که بازرس وایت White شهادت آن ها را استماع نموده است، ۲۷۰ نفر کم تر از ۱۸ سال، ۵۰ نفر کم تر از ۱۰ سال، ۱۰ نفر به زحمت ۸ سال و پنج نفر تازه ۶ سال داشته اند. روزانه ی کار بین ۱۲ تا ۱۵ ساعت بوده است همراه با شب کاری و غذای غیرمکفی که معمولاً در کارگاه های مسموم از بخار گوگرد صرف می شده است. اگر دانته\* این قبیل کارگاه ها را مشاهده می کرد، شداید و فجایعی را که در دوزخ خیالی خود تصور کرده است، چند برابر می دید.

در کارخانه ی کاغذ دیوارسازی، بدترین نقش ها به وسیله ی ماشین به روی کاغذ چاپ می شود ولی ظریف ترین نقش ها با دست انجام می گیرد. از آخر اکتبر تا پایان ماه آوریل بحبوحه ی فصل کار است. اکثراً در این دوران کار تقریباً بلاانقطاع از ساعت ۶ صبح تا ساعت ده عصر و حتی بیش تر از آن در شب امتداد دارد.

\* - Mundsperrre, Trisme

<sup>۷۱</sup> - همان سند. صفحه LIV.

\*\* - دانته آلی گیری Dante Alighieri (۱۲۶۵-۱۳۲۱) - بزرگ ترین شاعر ایتالیایی در دوران زوال قرون وسطی. اثر مشهور او "کمدی الهی" است که در آن تضادهای دوران گذار جامعه ی ایتالیا از فنودالیزم قرون وسطایی به جامعه ی بورژوائی منعکس شده است.

ج. لیچ J. Leach اظهار می کند: "زمستان گذشته (۱۸۶۲)، شش نفر از ۱۹ دختر جوان کارگر، به مناسبت این که در نتیجه ی کار، فوق العاده بیمار شده بودند، دیگر به کار برنگشتند. برای این که بتوانم دیگران را بیدار نگاه دارم مجبورم دائماً به آن ها داد و فریاد کنم." و. Duffy می گوید: "کودکان اغلب از شدت خستگی نمی توانستند چشم های خود را باز نگاه دارند و در واقع ما خود نیز اکثراً به زحمت چنین توانایی را داریم". ج. لایت بورن J. Lightbourne اظهار می نماید: "من ۱۳ سال دارم... در زمستان گذشته ما تا ساعت ۹ شب و زمستان قبل از آن تا ساعت ۱۰ شب کار می کردیم. زمستان گذشته چنان پاهای مجروح من درد می کرد که نمی توانستم از فریاد کردن جلوگیری کنم". ج. اسپدن G. Apsden می گوید: "پسر بچه ای که این جاست هفت سال پیش نداشت و من عادت کرده بودم که او را به هنگام آمدن و رفتن قلمدوش کرده از برف بگذرانم... وی معمولاً ۱۶ ساعت در روز کار می کرد... چه بسا اتفاق افتاد که من اجباراً به زانو درآمدم تا به او غذا بدهم زیرا وی پهلوی ماشین خود ایستاده بود و حق نداشت آن را ترک کند و یا از کار بیاندازد". اسمیت مدیر یکی از کارخانه های منچستر که خود در آن صاحب سهم بود اظهار می کند: "ما بدون این که برای ناهار دست بکشیم کار می کنیم (مقصود او کارگرانی هستند که برای "ما" کار می کنند) به نحوی که کار روزانه ی ده ساعت و نیمه در ساعت ۴/۵ عصر پایان می یابد و از آن به بعد زمان اضافی است"<sup>۷۲</sup>. (آیا این

---

<sup>۷۲</sup> - نباید این عبارت را در معنای اضافه کار خودمان تلقی نمود. این آقایان ۱۰ ساعت و نیم کار را به مثابه ی روزانه ی عادی کار تلقی می کنند که ضمن آن اضافه کار عادی نیز جای گرفته است. سپس کار اضافی شروع می شود که برای آن کمی بیش تر مزد می دهند. بعدها خواهیم دید که طی روزانه ی به اصطلاح عادی کار، بهای استفاده از نیروی کار پائین تر از ارزش آن پرداخته می شود به طوری که وقت اضافی فقط یک نیرنگ سرمایه دار است

آقای اسمیت هم طی این ده ساعت و نیمی که به حساب خود می گذارد غذا نمی خورد؟). ما (همین آقای اسمیت) ندرتاً قبل از ساعت ۶ عصر دست می کشیم (یعنی از مصرف کردن ماشین های انسانی مان) به طوری که در تمام سال ما با وقت اضافی کار می کنیم... کودکان و بزرگسالان (۱۵۲ پسر و دختر کم تر از ۱۸ سال و ۱۴۰ بزرگسال) بدون استثناء طی ۱۸ ماه اخیر به طور متوسط دست کم ۷ روز و پنج ساعت در هفته کار کرده اند، یا هفته ای ۷۸ ساعت و نیم. برای شش هفته ای که در دو ماه امسال پایان یافت (۱۸۶۳) حد متوسط بالاتر از آن بود- ۸ روز یا ۸۴ ساعت در هفته!". با وجود این همین آقای اسمیت، که از به کار بردن ضمیر جمع شاهانه بدش نمی آید، با تبسم بر لب می افزاید: "کار ماشینی آسان است". ولی آن هائی که پرس دستی را به کار می برند از جانب خود می گویند: "کار دستی صحی تر از کار ماشینی است". خلاصه آن که کارخانه داران با نفرت تمام علیه پیشنهاد "متوقف ساختن ماشین ها، لاقبل به هنگام غذا" معترضند. - آقای اتلی Otley، مدیر کارخانه ی کاغذ دیوارسازی بورو Borough (لندن) می گوید: "قانونی که اجازه دهد از ساعت ۶ صبح تا ۹ عصر کار شود برای ما بسیار خوش آیند است ولی قانون کارخانجات با محدود ساختن کار از ساعت ۶ صبح تا ۶ عصر برای ما مطبوع! نیست... ما به هنگام ناهار ماشین ها را متوقف می سازیم (واقعاً چه سخاوتی). این توقف موجب زیان چندانی در مورد کاغذ و رنگ نمی شود... ولی به احساس هم دردی می افزاید: "من می توانم دلپذیر نبودن زیان وابسته به این امر را درک کنم". در گزارش کمیسیون

---

برای این که از کارگر کار اضافی بیش تری بیرون کشد. گذشته از این، به فرض این که طی "روزانه ی عادی کار" بهای نیروی کار مورد استفاده تماماً پرداخت گردد باز تغییری در اصل مطالب حاصل نخواهد شد.

ساده لوحانه اظهار نظر می شود که وحشت برخی از "مؤسسات درجه ی اول" از این که وقت تلف شود (یعنی وقتی که صرف تصرف کار دیگری می شود)، و بالنتیجه "منافع به هدر رود" به هیچ وجه "دلیل کافی" برای آن نمی تواند باشد که اطفال کم تر از ۱۳ و جوانان پانین تر از ۱۸ سال، طی ۱۲ تا ۱۸ ساعت از ناهار خوردن محروم گردند و در مورد تغذیه ی آن ها همان طور عمل کنند که گونی ذغال و آب به ماشین می ریزند، یا صابون به پشم می زنند و یا روغن به چرخ اضافه می کنند و غیره یا به عبارت دیگر آن ها را در اثنای پروسه ی تولید به طور ساده مانند مواد کمکی و سائل کار تلقی نمایند.<sup>۷۳</sup>

هیچ یک از رشته های صنعت انگلستان به قدر ناتوانی این قدر عقب افتاده نیست (صرف نظر از ماشین نان پزی که تازه دارد راه خود را می گشاید). عقب افتادگی در این رشته به حدی است که می توان همان شیوه های تولید عتیق قبل از مسیحیت را، که شعرای عهد امپراطوری رم توصیف کرده اند و تا امروز حفظ شده است، در این رشته دید. ولی همان چنان که قبلاً متذکر شدیم، برای سرمایه جنبه ی فنی پروسه ی کاری که به چنگ می آورد بدواً یکسان است. وی در ابتدا آن چه را که می یابد همان طور که هست می پذیرد. تقلب باور نکردنی ای که در امر نان، به ویژه در لندن، بروز کرد، بدواً به وسیله ی کمیسیون تحقیق مجلس عوام، در گزارش سال ۵۶ - ۱۸۵۵ مربوط به "تقلب در مواد غذایی" و هم چنین در نوشته ی دکتر هسل Dr.

---

..Children's Employment Commission" ۱۸۶۳, Evidence PP. ۱۲۳, -<sup>۷۳</sup>  
۱۲۴, ۱۲۵, ۱۴۰, LIV.



Hassal، تحت عنوان "Adulterations detected"، افشاء گردید<sup>۷۴</sup>. در نتیجه ی این افشاگری قانون ۶ اوت ۱۸۶۰ تحت عنوان: „for preventing the adulation of articles of food and drink“ (برای ممانعت از تقلب در خواربار و نوشابه) تصویب گردید. این قانون بی تأثیری بود زیرا طبعاً منتهای مراعات و ملاحظه را درباره ی بازرگانان آزاد مبذول می داشت که خرید و فروش کالاهای تقلبی را وسیله ی "تحصیل نان شرافت مندانه ی" خویش کرده بودند " to turn honest penny"<sup>۷۵</sup>. خود کمیسیون به نحو کمابیش ساده لوحانه ای، نظریه ی خود را ابراز داشت مبنی بر این که تجارت آزاد به طور عمده عبارت است از دادوستد با مواد تقلبی یا با آن چه که انگلیس ها به شوخی "مواد سوفسطائی شده" می نامند. در واقع این نوع "سوفسطائی" بهتر از پروتاگوراس\* می تواند سیاه از سفید و سفید از سیاه بسازد و بهتر از اله آت ها\*\* قادر است به یک چشم به هم زدن ad oculos خیال بودن واقعیت را اثبات نماید<sup>۷۶</sup>.

<sup>۷۴</sup> - زاجی که بسیار نرم سائیده شده و یا با نمک مخلوط گردیده، کالای رایج تجارتنی است که به نام پر معنای "baker's stuff" (مایه ی نانوا) معروف است.

<sup>۷۵</sup> - چنان که می دانیم، دوده شکل بسیار نبرومندی از کاربون است و نوعی از کود را تشکیل می دهد که بخاری پاک کن های سرمایه دار به اجاره داران انگلیسی می فروشند. در سال ۱۸۶۲ هیئت منصفه ی انگلستان "Juryman" می بایست، طی محاکمه ای که جریان داشت، این نکته را روشن سازد که آیا در صورتی که دوده ای، بدون اطلاع خریدار، با ۹۰٪ خاک و شن آمیخته شده باشد "واقعا" دوده به معنای "تجاری" آن به شمار می آید و یا دوده ی "تقلبی" در معنای قانونی آن است. دوستان تجارت "amis du commerce" تصمیم گرفتند که چنین دوده ای دوده ی تجاری "واقعی" است و شکایت اجاره دار را مردود دانسته و علاوه بر آن وی را به تأدیه خسارت محاکمه محکوم نمودند.

\* - Protagoras (۴۸۱ - ۴۱۱ قبل از میلاد) - یکی از فلاسفه ی سوفسطائی یونان. وی انسان را در مرکز تعلیمات خود قرار می داد و معتقد بود که "انسان مقیاس همه چیز است". چون در وجود خدایان تردید نمود مورد اتهام و محاکمه قرار گرفت.

\*\* - Elèates - گروهی از فلاسفه ی یونان قدیم (پایان سده ی ششم و اوایل قرن پنجم پیش از میلاد) منتسب به اله آ Elèa (جنوب ایتالیا)، ناحیه ای که این مکتب از آن جا آغاز شده است

به هر حال کمیسیون چشم مردم را درباره ی "نان روزانه ی" آنان و لذا درباره ی نانوانی ها باز کرد. در همین زمان فریاد شاگرد نانواهای لندن از زیادی کار و غیره در میتینگ های عمومی و به وسیله ی عرایضی که به پارلمان ارسال داشتند، بلند شد. فریاد دادخواهی اینان چنان مبرم بود که آقای ه. س. ترمن هییره H. S. Tremeneere، عضو کمیسیون ۱۸۶۳ پیش گفته، به سمت کمیسر بازرسی کشوری مأمور رسیدگی به این امر گردید. گزارش وی<sup>۷۷</sup> که به وسیله ی اظهارات شهود تکمیل یافته بود، به جای دل مردم معده ی آن ها را تحریک نمود. انگلیسی تورات خوان این نکته را می دانست که اگر انسان، بنا به رحمت الهی، سرمایه دار، لرد زمیندار، و یا شهریه خوار ساده نباشد، ناچار است که نان خود را با عرق جبین به دست

---

و حکمای معروفی از قبیل گزنوفان Xenophon (مؤسس مکتب)، پارمنید Parmenide و زنون Zenon از آن جا برخاسته اند. مکتب اله آتی برخلاف مذهب جاری یونان باستان عقیده ی وحدت وجود را تبلیغ نموده است ولی به نظر نمایندگان این مکتب، وجود یگانه غیرقابل تغییر و بی حرکت است. از این جهت این مکتب در برابر نظریات دیالکتیکی هراکلیت Heraclite قرار گرفت و اصولاً سرچشمه ی معرفت را اندیشه ی صرف دانست و نقش محسوسات را در درک حقیقت منکر گردید (پارمنید). این مکتب دانش منافذیکی را تکامل بخشید و به وسیله ی زنون طریقه ی جدل و استدلال را علیه کثرت وجود و علیه امکان حرکت به وجود آورد که گرچه نفساً مخالف دیالکتیک بود ولی راه مباحثه و تفکر را درباره ی اصل وجود باز نمود و موجب تحول در دیالکتیک باستان گردید. به همین سبب زنون را پدر دیالکتیک خوانده اند.

<sup>۷۶</sup> - شیمی دان فرانسوی، شوالیه Chevallier، در مورد تقلب در کالاها بیش از ۶۰۰ قلم جنس را مورد مطالعه قرار می دهد و برای بسیاری از آن ها ده، بیست طریقه ی مختلف تقلب می شمارد. وی اضافه می کند که تمام طرق را نمی شناسد و نیز کلیه ی آن چه را که خود می داند نمی آورد. برای قند ۶ طریقه ی تقلب ذکر می کند، ۹ طریقه برای روغن زیتون، ۱۰ تا برای کره، ۱۲ تا برای نمک، ۱۹ تا برای شیر، ۲۰ تا برای نان، ۲۳ تا برای عرق، ۲۴ تا برای آرد، ۲۸ تا برای شوکولات، ۳۰ تا برای شراب، ۳۲ تا برای قهوه و غیره. خود خداوند نیز نمی تواند از دچار شدن به چنین سرنوشتی مستثنی شود. به کتاب روار دوکار Rouard de Card تحت عنوان: "De la falsification des substances sacramenteles", Paris ۱۸۵۶ (درباره ی تقلب در اشیاء مربوط به مراسم مذهبی) مراجعه شود.

<sup>۷۷</sup> - "Report etc. relating to the Grievances complained of by the Journeymen Bakers etc." London, ۱۸۵۲ و هم چنین گزارش دوم طبع لندن ۱۸۶۳.

آورد. ولی این نکته ی دیگر را نمی دانست که وی باید با نان روزانه ی خویش مقدار معینی هم عرق انسانی صرف کند و نانی بخورد که، صرف نظر از زاج و شن و کلوخ و مواد مطبوع معدنی دیگر، با چرک زخم ها، با تار عنکبوت، اجساد حشرات و مایه ی فاسد آلمانی، خمیر شده است. به همین سبب بدون هیچ گونه مراعاتی در مورد اصل بسیار مقدس "آزادی کسب و تجارت"، نانوائی که تا آن تاریخ "آزاد" بود تحت مراقبت بازرسان دولتی قرار داده شد (پایان دوره ی اجلاسیه ی پارلمان در سال ۱۸۶۳). ضمن همین تصمیم پارلمان، کار شاگرد نانویان کم تر از ۱۸ سال، بین ساعت ۹ شب تا ۵ صبح ممنوع گردید. نکته ی اخیر فصیح تر از چندین جلد کتاب درباره ی کار اضافی است، آن هم در رشته ای از صنعت که برای ما این همه جنبه ی آباء و اجدادی دارد.

"کار یک نفر شاگرد نانوی لندنی معمولاً از ساعت ۱۱ شب آغاز می شود. بدو وی خمیر را آماده می کند، پروسه ای که بسیار پُرحمت است و برحسب مقدار و چگونگی چانه ها نیم ساعت تا سه ربع ساعت وقت می برد. سپس وی به روی تخته خمیر دراز می کشد، و در حالی که سرش را به یک کیسه ی آرد تکیه داده و بدنش را با کیسه ی دیگری پوشانده است، چند ساعتی می خوابد. سپس کار پُرشدت و پیوسته ای آغاز می شود که چهار ساعت طول می کشد. باید خمیر را ور آورد، آن را وزن کند، چانه گیری نماید، به تنور اندازد، از تنور بیرون کشد و غیره. حرارت یک نانوائی به طور متوسط از ۷۵ تا ۹۰ درجه ی فارنهایت (۲۴ تا ۳۲ درجه سانتی گراد) است. در نانوائی های کوچک تر این حرارت شدیدتر است. پس از آن که نان پزی تمام شد نوبت توزیع آن شروع می شود. پس از کار شاق شبانه ای که توصیف

شد، عده ای از روز مزدان قسمتی از اوقات روزانه ی خود را صرف بردن نان، در سبد و یا به وسیله ی ارابه های کوچک، از خانه به خانه ی دیگر می کنند و گاه در فواصل این کارها در خود دکان نیز خدمت می کنند. برحسب فصل سال و بنا بر اهمیت نانوائی، این کار بین ساعت ۱ و ۶ بعدازظهر خاتمه می یابد در حالی که عده ی دیگری از روز مزدان تا نصف شب به کار مشغولند<sup>۷۸</sup>. "به هنگام فصل لندن کارگران نانوائی که نان را به نرخ عادی می فروشند، منظمأ از ساعت ۱۱ شب تا ۸ صبح با یک یا دو استراحت بسیار کوتاه کار می کنند. سپس تا ساعت چهار، پنج، شش و حتی ساعت ۷ به حمل نان اشتغال دارند و یا به بیسکونیت پزی می پردازند. وقتی کارشان تمام شد ۶ یا پنج یا چهار ساعت می خوابند. روز جمعه کار همواره زودتر، در ساعت ۱۰ شب، آغاز می شود و خواه برای تدارک نان و خواه برای حمل آن تا روز شنبه ساعت ۸ شب و حتی اغلب تا روز یک شنبه ساعت ۶ یا ۵ صبح ادامه پیدا می کند. در نانوائی های مرغوب که نان را به نرخ کامل می فروشند، روزهای یک شنبه چهار تا پنج ساعت کار تدارکی برای روز بعد انجام می گیرد... شاگرد نانوائی هائی که نان را پایین تر از نرخ کامل می فروشند "underselling masters"، یعنی چنان که قبلاً گفتیم بیش از سه چهارم نانوائی های لندن، باز طولانی تر از آن چه گفته شد کار می کنند ولی کار آن ها تقریباً به طور کامل به کار در داخل دکان محدود می شود، زیرا کارفرمایان آن ها به استثناء نانی که به خرده فروشان خارج تحویل می دهند، فقط در دکان خود نان می فروشند. نزدیک به پایان هفته،... یعنی روز

<sup>۷۸</sup> - در همان گزارش S. VI. "First Report etc."

۵ شنبه، کار در این جا از ساعت ۱۰ شب شروع می شود و فقط با استراحت حداقلی، تا ژرفای یک شنبه شب ادامه می یابد" <sup>۷۹</sup>.

در مورد این "underselling masters" ها حتی از نقطه ی نظر بورژوازی نیز این نکته درک شده است که "کار مجانی شاگرد ناتواها" (the unpaid labour of the men) پایه ی اساسی رقابت آن ها را تشکیل می دهد" <sup>۸۰</sup> و خبازی های کامل فروش "full priced baker" رقیب ارزان فروش "underselling" خود را به مثابه ی دزد کار دیگری و تقلب کار، در برابر کمیسیون بازرسی افشاء می کنند. "آن ها فقط در سایه ی فریب دادن مردم و در اثر این که از کارگران خود به جای ۱۲ ساعت کار ۱۸ ساعت کار بیرون می کشند موفقیت می یابند" <sup>۸۱</sup>.

تقلب در نان و تشکیل طبقه ای از نانویان، که نان را ارزان تر از بهای کامل آن می فروختند، از آغاز قرن هجدهم گسترش یافت یعنی به محض این که حرفه ی خبازی جنبه ی صنفی خود را از دست داد و سرمایه دار تحت عنوان آسیابان یا عامل آرد پشت سر استاد خبازان رسمی قرار گرفت <sup>۸۲</sup>. بدین طریق پایه ی تولید سرمایه داری و مقدمه ی تطویل خارج از حد روزانه ی

<sup>۷۹</sup> - همان گزارش صفحه ی LXXI

<sup>۸۰</sup> - George Read: „The History of Baking“, London ۱۸۴۸, P. ۱۶

<sup>۸۱</sup> - اظهارات خبازان کامل فروش. چیزمان Cheesman صفحه ۱۰۸

"Report (First) etc. Evidence."

<sup>۸۲</sup> در همان کتاب جرج ریبد. در پایان قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم این عاملین (Factors) که خود را در درون کلیه ی حرفه های ممکن جا می کردند هنوز به طور رسمی به مثابه ی "Public Nuisances" (اخلال گران عمومی) افشاء می شدند. چنان که در دوره ی اجلاسیه ی سه ماهه امنای صلح کنت نشین سومرست Somerset، هیئت منصفه ی بزرگ "Grand Jury" یادداشتی "Presentment" برای مجلس عوام تهیه نمود که از جمله در آن چنین آمده بود: "که این عاملین بلاک ول هول Blackwell Hall زیان زندگان عمومند و به تجارت لباس صدمه می رسانند و شایسته ی آنند که چون طاعون مورد تعقیب و فشار قرار گیرند".

(„The Case of our English Wool etc.“ London ۱۶۸۵, P. ۶-۷)

کار و شب کاری گذاشته شد، با این که شب کاری در لندن فقط از سال ۱۸۲۴ به طور جدی پا گرفت<sup>۸۳</sup>.

از این مقدمات می توان درک نمود که چرا گزارش کمیسیون شاگرد ناتواها را در عداد کارگران کم عمری به شمار آورده است که پس از رهایی کامیابانه از چنگال مرگ و میر اطفال طبقه ی کارگر که در همه ی رشته ها عادی است، ندرتاً به سن ۴۲ سال می رسند. با وجود این حرفه ی خبازی پیوسته از داوطلب سرشار است. سرچشمه های این "نیروی کار" برای لندن عبارتند از اسکاتلند، نواحی کشاورزی غرب انگلستان و آلمان.

در سال های ۱۸۵۸-۱۸۶۰ شاگرد خبازان ایرلند به خرج شخصی خود میتینگ های بزرگی به منظور تبلیغ علیه کار شبانه و کار یک شنبه برپا کردند. مثلاً ضمن نمایشی که در شهر دوبلن Dublin در ماه مه ۱۸۶۰ برپا شد، مردم با حرارت خاص ایرلندی جانب آن ها را گرفتند. در نتیجه ی این جنبش کار روز به طور موفقیت آمیزی واقعاً در وکسفورد Wexford، کیل کنی Kilkenny، کلونمل Clonmel، واتر فورد Waterford و غیره برقرار گردید. در لیمریک Limerick که رنج های روزمزدان، آن چنان که همه می دانند، خارج از حدّ و حصر است، این جنبش در برابر مخالفت کارفرمایان خباز و به ویژه خبازان آسیادار با شکست مواجه گردید. نمونه ی لیمریک واکنشی در انیس Ennis و تیپرری Tipperary ایجاد کرد. در کورک Cork که انزجار و نفرت عمومی با شدیدترین شکلی بروز نمود، کارفرمایان با استفاده از قدرت خود در مورد اخراج کارگران جنبش را با شکست مواجه ساختند. در دوبلن کارفرمایان مقاومت سرسختانه ای نشان

---

<sup>۸۳</sup> - "First Report etc." P. VIII

دادند و به وسیله ی پیگرد کارگرانی که در رأس جنبش قرار داشتند، دیگران را مجبور به تسلیم و قبول کار شبانه و روز یک شنبه نمودند<sup>۸۴</sup>. با این وجود کمیسیون دولتی انگلستان یعنی کمیسیون حکومتی که تا دندان در ایرلند مسلح است، سرزنش های خفیفی نسبت به کارفرمایان سنگ دل دوبلن، لیمریک، کورک و غیره به شرح زیر نمود: "کمیسیون بر آن است که ساعات کار به وسیله ی قوانین طبیعی آن چنان محدود شده است که نمی توان بی مجازات از آن تخطی نمود. کارفرمایان که با تهدید اخراج، کارگران را وادار می کنند که برخلاف معتقدات مذهبی خود رفتار کنند، از قانون کشور خویش سر بیچند و به افکار عمومی واقعی نه نهند (مطالب اخیر مربوط به کار روز یک شنبه است)، موجب آن می شوند که بین سرمایه و کار خشم ها متراکم گردد و نمونه ای به دست می دهند که برای مذهب، اخلاق و نظم عمومی خطرناک است... کمیسیون معتقد است که تطویل روزانه ی کار بیش از ۱۲ ساعت به منزله ی مداخله ی غاصبانه ای در زندگی خانوادگی و خصوصی کارگران است و دخالت در روابط خصوصی یک مرد و ممانعت از اجراء وظایف خانوادگی وی به مثابه ی پسر، برادر، شوهر و پدر، به نتایجی منجر می گردد که از لحاظ اخلاقی زیان آور است. کار بیش از ۱۲ ساعت سلامت کارگر را به مخاطره می اندازد و موجب پیری و مرگ زودرس وی می گردد و بالنتیجه موجد سیه روزی خانواده های کارگری می گردد که بدین طریق از پشتیبانی رئیس خانواده ی خود، درست در مهم ترین لحظات محروم می شوند" "are deprived"<sup>۸۵</sup>.

<sup>۸۴</sup> - "Report of Committee on the Baking Trade in Ireland for ۱۸۶۱."  
<sup>۸۵</sup> - همان گزارش.

آن چه گفته شد مربوط به ایرلند بود. اما در آن سوی تنگه، در اسکاتلند، کارگر کشاورزی یعنی گاوآهن ران، نیز از ۱۳ تا ۱۴ ساعت کاری که روزانه در آب و هوای سخت انجام می دهد و از چهار ساعت کار اضافی یک شنبه اش (در این سرزمین تقدیس کنندگان یوم السبت!) شکایت دارد<sup>۸۶</sup>. در همین حال است که هیئت منصفه ی بزرگ لندن سه کارگر راه آهن: یک نفر کنترل مسافرین، یک لوکوموتیف ران و یک سوزن بان را، محاکمه می کند. سانحه ی بزرگی در راه آهن صدها نفر از مسافرین را به عالم دیگر فرستاد. بی مبالاتی کارگران راه آهن علت بروز سانحه بود. آنان متفقاً در برابر دادگاه اظهار نمودند که ده دوازده سال قبل کار روزانه ی آن ها فقط ۸ ساعت طول می کشید ولی از پنج شش سال اخیر مدت کار آن ها به ۱۴، ۱۸ و حتی ۲۰ ساعت ترقی داده شده است و در مواقع خاصی که ازدحام مسافر به سبب حرکت قطارهای تفریحی و ترن های گردشگری زیاد است، کار آن ها اغلب از ۴۰ تا ۵۰ ساعت پی در پی ادامه پیدا می کند. کارگران مزبور اظهار داشتند که غول نیستند بلکه مردمی ساده اند و در حدّ معینی نیروی کار آن ها از عمل سر باز می زند و خستگی عمیق سرپای آن ها را فرا می گیرد. مغزشان از

---

<sup>۸۶</sup> - میتینگ عمومی کارگران کشاورزی منعقد در لس وید Lasswa نزدیک کلاسگو در ۵ ژانویه ی ۱۸۶۶. (به "Worlman's Advocate" ۱۳ ژانویه ی ۱۸۶۶ مراجعه کنید). اتحادیه ای از کارگران کشاورزی که از پایان سال ۱۸۶۵ بدو در اسکاتلند سرگرفت، واقعه ای تاریخی است. در یکی از بخش های کشاورزی انگلستان که بیش از همه در آتش بیداد می سوخت، یعنی Buckinghamshire باکینگهام شایر، کارگران در ماه مارس ۱۸۶۷ دست به اعتصاب بزرگی زدند تا دستمزد هفتگی خود را از ۹-۱۰ شیلینگ به ۱۲ شیلینگ برسانند. (بدین طریق دیده می شود که جنبش پرولتاریای فلاحتی انگلستان که در تعقیب نمایش های شدید سال ۱۸۳۰ و به ویژه پس از اجراء قانون جدید معاضدت بینوایان به کلی از هم پاشیده بود، در سال های ۶۰ از نو آغاز می شود و بالاخره به سال دوران ساز ۱۸۷۲ منجر می گردد. من در این باره و هم چنین در مورد کتاب های آبی ای که از سال ۱۸۶۷ به بعد راجع به وضع کارگران کشاورزی انگلستان انتشار یافته است، طی جلد دوم باز سخن خواهم گفت. یادداشت الحاقی چاپ سوم).



اندیشیدن و چشماتشان از دیدن می ایستد. هینت منصفه ی بسیار محترم انگلیسی قراری صادر کرد که طبق آن کارگران مزبور باید در دوره ی آینده دیوان عالی جنایی تحت اتهام قتل غیر عمد محاکمه شوند و در قسمت الحاقی قرار با ملایمت تمام خیرخواهانه آرزو می کند که از این پس آقایان سرمایه دار، اربابان راه آهن، در مورد جلب تعداد لازم نیروی کار سخاوت بیش تری به خرج دهند و در بهره کشی از نیروی کار خریداری شده "خوددارتر"، "با گذشت تر" و یا "صرفه جوتر" باشند.<sup>۸۷</sup>

از میان انبوه رنگارنگ کارگران رشته های مختلف، از هر سن و هر جنس، که با حرارت تمام، مانند ارواح کشتگان اودیسه\*، در اطراف ما هجوم

---

<sup>۸۷</sup> - "Reynolds' Paper" Januar ۱۸۶۶. هفته به هفته این هفته نامه سپاهه ی کاملی از حوادث جدید راه آهن تحت عناوین هیجان آوری "Sensational headings" نظیر: سوانح وحشتناک شوم "Fearful and fatal accidents"، فاجعه های موحش "Appalling tragedies" و غیره به دست می دهد. در این مورد کارگری از ناحیه ی شمالی خط استافور Stafford پاسخ می گوید: "هر کس از نتایجی که یک لحظه عدم توجه لوکوموتیف ران و سوخت کار ممکن است به بار آورد آگاه است. اما با وجود تطویل بی اندازه ی مدت کار، با وجود هوای بسیار نامساعد، بدون توقف و استراحت، چگونه وضع می تواند غیر از این باشد؟ نمونه ی ذیل را که هر روز واقع می شود به طور مثال می آورم. در شنبه ی گذشته سوخت کاری صبح بسیار زود کار روزانه ی خویش را شروع کرد. وی پس از ۱۴ ساعت و ۵۰ دقیقه دست از کار کشید. پیش از آن که وی فرصت کند چای خود را بنوشد از نو به کار فراخوانده شد و وی بدین طریق می بایست ۲۹ ساعت و ۱۵ دقیقه بدون انقطاع کار کند. بقیه ی کار هفتگی وی به شرح زیرین انجام می یابد: چهارشنبه ۱۵ ساعت، پنج شنبه ۱۵ ساعت و ۳۵ دقیقه، جمعه ۱۴ ساعت و نیم، شنبه ۱۴ ساعت و ۱۰ دقیقه، و مجموعاً برای تمام هفته ۸۸ ساعت و ۴۰ دقیقه. ولی حالاً می توانید حیرت زگی او را از این که دستمزدی معادل ۶ روز کار دریافت می کند درک کنید. این شخص کارگر تازه واردی بود و پرسید تحت نام روزانه ی کار چه فهمیده می شود. جواب: ۱۳ ساعت و بنابر این ۷۸ ساعت در هفته. پس مزد ۱۰ ساعت و ۴۰ دقیقه ی اضافی چه می شود؟ پس از مباحثات طولانی ۱۰ پینس اضافه به وی پرداخت شد (آن هم نه ۱۰ شاهی نقره) - همان هفته نامه شماره ی چهارم فوریه ی ۱۸۶۶.

\* - Odysseus' Odyssee - ترانه ی رزمی هومر Homère شاعر داستانی یونان باستان. منظومه ی مزبور شرح حوادثی است که به سر اولیس Ulysse یا Odysseus پادشاه ایثاک Ithaque پس از جنگ تروا تا زمان بازگشت وی به کشورش آمده است.

می آورند و بدون این که کتاب های آبی زیر بغل داشته باشند از نخستین نظر کار زیاده از حدشان نمایان می شود، دو سیما را انتخاب می کنیم تا مابینت آشکار بین آن ها این نکته را اثبات نماید که در برابر سرمایه همه ی انسان ها یکسانند. این دو سیما عبارت اند از یک دختر مد دوز و یک آهنگر.

در آخرین هفته های ماه ژوئن سال ۱۸۶۳ کلیه ی روزنامه های لندن خبری تحت عنوان هیجان انگیز "Death from simple overwork" (مرگ تنها در اثر زیادکاری) منتشر ساختند. این خبر مربوط بود به مرگ دختر مد دوزی به نام مری آن والکلی Mary anne Walkley ، که ۲۰ ساله بود و در یکی از محترم ترین سالن های مد درباری کار می کرد. سالن مزبور به وسیله ی خانمی که نام دلربای الیز Elise داشت اداره می شد. داستان کهنه ای که بارها نقل شده بود از نو کشف می شد<sup>۸۸</sup>. این دختر به طور متوسط روزی ۱۶ ساعت و نیم کار می کرد ولی به هنگام فصل، اغلب تا ۳۰ ساعت متوالی به کار اشتغال داشت. وی "نیروی کار" فرسوده ی خویش را گاه به گاه به وسیله ی جرعه های شری، پورتو و قهوه به حال سیال نگاه می داشت. و درست این جریان در بحبوحه ی فصل به وقوع پیوست. لازم بود که وی با شتاب هر چه تمام تر لباس های جشن لیدی های نجیب زاده را برای بالی که به افتخار پرنسس تازه وارد ولز داده می شد، آماده نماید. مری آن والکلی ۲۶ ساعت و نیم بدون انقطاع با ۶۰ دختر کار کرده بود. سی نفر از این دختران در اطاقی که به زحمت دارای یک سوم از هوای لازم برای استنشاق بود کار می کردند و شب ها هر دو نفر از آن ها در یک تخت خواب، در یکی از این زاغه های متعفن می خوابیدند که هر یک از خوابگاه ها فقط

<sup>۸۸</sup> - مقایسه کنید با کتاب فردریش انگلس: " ۲۵۴- ۲۵۳ Die Lage etc. S.

به وسیله ی تخته از یکدیگر مجزی شده بود<sup>۸۹</sup> و این جا یکی از بهترین سالن های مد لندن به شمار می رفت. مری آن والکلی روز جمعه بیمار شد و روز یک شنبه درگذشت، بدون این که قبلاً آخرین لباسی که در دست داشت آماده کرده باشد، امری که موجب شگفتی خانم الیزا گردید. دکتر کیز Keys که هنگامی به بالین بیمار خوانده شد که کار از کار گذشته بود، در برابر "Coroner's Jury" (هیئت تحقیق درباره ی علت مرگ) با کلمات خشکی چنین شهادت داد: "مری آن والکلی در نتیجه ی آن مرده است که ساعات طولانی، در کارگاهی کار کرده که بیش از حد کارگر داشته و در اطاقی خوابیده که بیش از اندازه تنگ بوده و هوای کافی نداشته است". هیئت تحقیق برای این که از لحاظ آداب دانی درس خوبی به پزشک داده باشد متقابلاً چنین اعلام

---

<sup>۸۹</sup> دکتر لیثی Dr. Letheby پزشک Board of Health (اداره ی بهداری)، در آن هنگام اظهار داشت که: «حدافل هوای لازم برای بزرگسالان باید در اطاق خواب ۳۰۰ فوت مکعب و برای اطاق نشیمن ۵۰۰ فوت مکعب باشد». بنا به گفته ی دکتر ریچارد سن Richardson سرپزشک یکی از بیمارستان های لندن: "زنانی که به خیاطی از هر نوع اشتغال دارند، اعم از مد دوزان و آماده دوزان و یا دوزندگان عادی گرفتار سه بدبختی هستند: کار فوق العاده، فقدان هوا و نقصان در غذا و در هضم. به طور کلی این کار بهتر به زنان می خورد تا مردان. متأسفانه این حرفه، به ویژه در لندن، به وسیله ی قریب ۲۶ نفر سرمایه دار انحصار شده است. اینان از راه قدرت قاهره ی "That spring from Capital" ناشی از سرمایه در مخارج خود صرفه جوئی می کنند و در مورد نیروی کار راه اسراف می پیمایند. تمام این طبقه از کارگران تحت قدرت آن هاست. فرضاً اگر خیاطه ای برای خود عده ای مشتری یافته است، رقابت وی را وادار می کند که خود را در کار هلاک کند تا بتواند مشتریان را حفظ نماید و ناچار است که به کارگران دوزنده ی خویش نیز اضافه کار تحمیل نماید. اگر وی در عمل خود موفقیت نیابد و یا اگر دوزنده ای نتواند به طور مستقل دکان باز کند، ناچار به بنگاهی مراجعه می کند که کارش کم تر نیست ولی دستمزد وی تأمین است. در این صورت وی به صورت برده ای در می آید که دست خوش کلیه ی نوسانات جامعه است. در منزل خویش، در اطاق کوچکی که دارد از گرسنگی می میرد یا نزدیک به مردن است. باز وی از ۱۵ تا ۱۸ ساعت در محیطی که به زحمت تنفس پذیر است کار می کند و غذائی می خورد که اگر هم خوب باشد به سبب نبودن هوای خالص قابل هضم نیست. بیماری سل از همین قربانی ها زندگی می کند زیرا بیماری مزبور چیزی جز بیماری تنفس نیست".

۱۸ (Dr. Richardson: „Work and Overwork“ in „Social Science Review“ ۱۸۶۳ Juli ۱۸۶۳)

نمود: "مرحومه در نتیجه ی سگته ی قلبی در گذشته است ولی بیم آن می رود که مرگ ایشان در نتیجه ی کار طاقت فرسا در کارگاهی که بیش از حد کارگر داشته و غیره تسریع شده باشد". روزنامه ی مورنینگ استار Morning Star ارگان کوپدن Cobden و برایت Bright، سردمداران تجارت آزاد، فریاد بر می آورد که: "بردگان سفید پوست ما تا دم گور کار می کنند و بی سروصدا نابود می شوند و می میرند"<sup>۹۰</sup>.

<sup>۹۰</sup> - مورنینگ استار، ۲۳ ژوئن ۱۸۶۳. روزنامه ی تایمز از فرصت استفاده نمود تا از برده داران آمریکائی علیه برایت استفاده نماید و نوشت: "بسیاری از میان ما تصور می کنند که چون ما دختران جوان خود را به جای این که به ضرب تازیانه از پا در آوریم با شلاق گرسنگی می کشیم، حق داریم که آتش و آهن را به سوی خانواده هائی متوجه سازیم که برده دار متولد شده اند و لاقول این خصلت را دارند که به بردگان خود غذائی خوب می دهند و از آن ها کار معتدلی طلب می کنند" (روزنامه ی تایمز ۲ ژوئیه ۱۸۶۳). "استاندارد" یکی از جراید محافظه کار (Tory) نیز، نیومن هال Newman Hall کنشیش را بدین سان موعظه می کند: "وی برده داران را تکفیر می کند ولی با آن نیک مردانی دعا می خواند که به ازای دستمزد بخورونمیر، از گرده ی سورچی ها و اتوبوس رانان لندن روزانه ۱۶ ساعت کار می کشند". بالاخره آقای توماس کار لایل (Thomas Carlyle\*) - طالع بین، که سابقاً من راجع به او در سال ۱۸۵۰ چیزی انتشار داده ام، سخن می گوید: "از آئین جن و پری، خود آئین باقی مانده است ولی جن و پری به شیطان پیوسته اند". وی تنها واقعه ی بزرگ تاریخ معاصر، یعنی جنگ داخلی آمریکا را، در معمای کوتاهی بدین سان خلاصه می کند که پطر نامی از شمال می خواهد با تمام قوا پل نام جنوبی را خرد کند به این دلیل که پطر شمالی کارگر خود را "روزانه" اجبر می کند و پل جنوب آن را برای "تمام عمر".

(„Macmillan’s Magazin“ Ilias Americana in nuce. Aug. ۱۸۶۳, p. ۳۰۱)  
بدین طریق علاقه ای که توری ها نسبت به روزمزدان شهری ابراز می داشتند- ولی نه نسبت به کارگران کشاورزی- بالاخره مانند حباب صابون ترکید. کنه ی این علاقه نامش بردگی است.

(\*) - توماس کار لایل (۱۷۸۵-۱۸۸۱)- مورخ و فیلسوف انگلیسی که آئینی به نام کیش قهرمانان (hero worship) آورده بود. مارکس در روزنامه ی نویه راینیشه تسایونگ Neue Rheinische Zeitung (ماه مه ۱۸۵۰) درباره ی او مقاله ای منتشر کرد و ضمن آن جنبه ی مثبت وی را که "علیه بورژوازی قد علم نمود، آن هم در زمانی که نظریات بورژوائی ادبیات انگلستان را کاملاً تحت سیطره ی خود گرفته بود" ستود ولی جنبه ی منفی و ارتجاعی وی را علیه طبقه ی کارگر و هم چنین "مبالغه های غیرتاریخی وی درباره ی قرون وسطی" و کیش قهرمانیش را مورد انتقاد شدید قرار داد.

تا حد مرگ کار کردن، نه تنها در کارگاه های مد دوزی بلکه در هر جایی که بازار معاملات شیرین است، در دستور روز قرار دارد... اجازه دهید به عنوان مثال آهنگر را در نظر گیریم. اگر به گفته ی شعرا باور داشته باشیم هیچ کس زورمندتر و دل شادتر از آهنگر نیست. وی بامدادان زود برمی خیزد و پیش از آفتاب شراره ریز می شود، هیچ کس مانند او نمی خورد، نمی نوشد و نمی خوابد. از نقطه ی نظر جسمانی صرف، و اگر در کارش رعایت اعتدال نماید، واقعاً وی در یکی از بهترین موقعیت های انسانی قرار دارد. ولی همراه او به شهر رویم و ببینیم چه بار عظیمی از کار به این مرد نیرومند هموار می گردد و چه مقامی در سیاهه ی مرگ و میر کشور ما اشغال می کند؟ هر سال در مری لبون marylebone (یکی از بزرگ ترین محله های شهر لندن) آهنگران به نسبت ۳۰ در هزار نفر می میرند یعنی ۱۱ نفر بیش تر از میزان مرگ و میر متوسط بزرگسالان در انگلستان. حرفه ی آهنگری که در نزد انسان پیشه ای تقریباً غریزی است و به خودی خود بی ضرر است، در اثر مبالغه ی در کار به صورت عملی که مخرب انسان است در می آید. آهنگر می تواند در اثنای روز تعدادی چکش بزند، اندازه ای راه برود، مقداری حرکت تنفسی کند و مقداری کار اجرا نماید تا مثلاً به طور متوسط ۵۰ سال زندگی کند. ولی او را وادار می کنند که آن قدر چکش زند، آن قدر بیش تر راه برود، و آن قدر روزانه بیش تر نفس بزند تا جمعاً بازده روزانه ی خود را به نسبت یک چهارم افزایش دهد. وی در این راه می کوشد و نتیجه آن می شود که برای دوران محدودی یک چهارم بیش تر کار تحویل می دهد ولی در ۳۷ سالگی به جای ۵۰ سالگی می میرد<sup>۹۱</sup>.

<sup>۹۱</sup>- Dr. Richardson: „Work and Overwork“ in „Social Science“

## ۴- کار روزانه و شبانه. سیستم نوبت کاری

سرمایه ی ثابت یعنی وسائل تولید، اگر از نقطه ی نظر ارزش افزایی مورد ملاحظه قرار گیرند، فقط عبارت از این هستند که کار جذب کنند و با هر قطره ای از کار مقدار متناسبی اضافه کار بکنند. هر گاه این عمل را انجام ندهند وجود آن ها برای سرمایه دار زیان منفی به بار می آورد، زیرا در اثنای زمانی که آن ها معطل می مانند نماینده ی سرمایه ی پیش ریخته ای هستند که بی ثمر مانده است. ولی به محض این که وقفه مخارج اضافی ای را برای از نو به راه انداختن کار ایجاب می کند، این زیان مثبت می شود. دراز کردن روزانه ی کار در وراء حدود روز طبیعی و کشاندن آن به شب تنها به منزله ی مسکنی تأثیر می کند و عطش وامپیری را که از خون زنده ی کار تغذیه می نماید فقط کمی تخفیف می بخشد. بنابر این گرایش باطنی تولید سرمایه داری این است که تمام کار ۲۴ ساعت شبانه روز را به چنگ آورد. ولی چون از نظر جسمانی چنین امری امکان پذیر نیست و نمی توان همان نیروهای کار را مستمراً روز و شب مورد بهره کشی قرار داد، برای این که مانع طبیعی از سر راه برداشته شود لازم است بین نیروهای کاری که روز و شب مصرف می شوند تعویض به عمل آید. این تعویض ممکن است با اسلوب های مختلفه انجام گیرد مثلاً می توان چنین ترتیبی قرار داد که قسمتی از کارگران استخدام شده یک هفته روزها کار کنند و هفته ی دیگر شب ها و غیره. می دانیم که این سیستم تعویض، این اداره ی متناوب کار، در دوران جوانی شکوفان صنایع پنبه ی انگلستان و غیره تسلط یافته بود و از جمله اکنون نیز در پنبه ریزی های حکومت مسکو حکمفرماست. این پروسه ی

تولید ۲۴ ساعته هنوز تا کنون در رشته های "آزاد" صنایع بریتانیای کبیر وجود دارد، از جمله در آهنگدازی، در آهنگری، فولاد سازی و در سایر کارخانجات فلزکاری انگلستان و گال و اسکاتلند. در این مورد پروسه ی کار علاوه بر ۲۴ ساعت شش روز اول هفته، اغلب ۲۴ ساعت روز یک شبانه را نیز فرا می گیرد. کارگران از مردان و زنان، سال مندان و کودکان هر دو جنس ترکیب می شوند. سن اطفال و جوانان کلیه ی درجات را دربر می گیرد. از ۸ سال (در پاره ای موارد از ۶ سال) تا ۱۸ سال<sup>۹۲</sup>. در برخی از شعب صنعت دختران و زنان نیز به هنگام شب یک جا با مردان کار می کنند<sup>۹۳</sup>.

<sup>۹۲</sup> - („Children’s Employment Commission“ Third Report. London) (۱۸۶۴. p. IV. V. VI.)

<sup>۹۳</sup> - "در استافورد شایر و جنوب ایالت گال دختران جوان و زنان هم در معدن ذغال و هم در کوک سازی، نه تنها در روز بلکه شب ها نیز کار می کنند. این وضع بارها در گزارش هایی که به پارلمان تقدیم شده به مثابه ی عملی که زبان های جدی اجتماعی دربر دارد ارزیابی گردیده است. این زنان که با مردان یک جا کار می کنند، و از یکدیگر به زحمت به وسیله ی لباس تشخیص داده می شوند، و از گل و دوده پوشیده شده اند، در معرض فساد اخلاق قرار می گیرند زیرا اینان احترام به خود را از دست می دهند و این تقریباً نتیجه ی غیرقابل اجتناب شغل غیرزنانه ای است که دارند". (همان گزارش صفحه ی ۱۹۴، XXVI مقایسه کنید با چهارمین گزارش (Fourth Report) ۱۸۶۵ شماره ی ۶۱ صفحه ی XIII. و هم چنین در مورد کارخانجات شیشه گری.

صرف نظر از آثار زیان آوری که به طور کلی کار شبانه دارد<sup>۹۴</sup>، طولانی شدن پروسه ی تولید به صورت ۲۴ ساعت کار بدون انقطاع فرصت بسیار مناسب و خوش آیندی برای تجاوز از حدود رسمی روزانه ی کار به دست می دهد. مثلاً در رشته های پیش گفته ی صنعت که همه ی آن ها بسیار خسته کننده و طاقت فرسا هستند، روزانه ی کار رسمی برای هر کارگر ۱۲ ساعت است، خواه کار شبانه باشد یا روزانه. ولی اگر بخواهیم کلماتی را که گزارش های رسمی انگلیسی استعمال کرده اند مورد استفاده قرار دهیم باید بگوئیم که در وراء این حدود، کار اضافی در بسیاری از موارد "واقعاً وحشتناک است" (truly fearful)<sup>۹۵</sup>. در آن گزارش چنین گفته شده است

---

<sup>۹۴</sup> - یکی از صاحبان فولادسازی که اطفال را برای کار شبانه مورد استفاده قرار می دهد اظهار می دارد: "طبیعی به نظر می رسد که کودکان شب کار، امکان خوابیدن در انتهای روز را نداشته باشند و نتوانند استراحت منظمی به دست آورند چه اینان روز پس از کار شبانه را به پرسه زدن می گذرانند" (همان گزارش چهارم، ۶۳، XIII). یکی از اطباء درباره ی اهمیت نور آفتاب برای حفظ و پرورش بدن از جمله چنین اظهار می کند: "نور مستقیماً به روی انساج بدن تأثیر می کند و به آن ها استحکام و نرمش می بخشد. عضلات حیواناتی که به مقدار کافی نور نمی بینند حالت اسفنجی و غیرقابل انعطاف به خود می گیرند، اعصاب در نتیجه ی نداشتن محرک قوه ی تأثیر خود را از دست می دهند و از تکامل همه ی آن چیزهایی که در مفهوم رشد درک می شود ممانعت به عمل می آید... در مورد کودکان باید گفت که دریافت مستقیم و وافی روشنایی روز و اشعه ی خورشید برای سلامت آن ها اهمیت اساسی دارد. نور به این کمک می کند که غذا به خون سیال و خوبی مبدل شود و الیافی که به وجود آمده اند محکم گردند. و هم چنین نور، به مثابه ی وسیله ی تحریک، به روی قوه ی باصره تأثیر می کند و بدین وسیله موجب فعالیت بیش تری در وظایف مختلفه ی دماغی می گردد". آقای و. استرنج W. Strange سرپرشک بیمارستان عمومی ور وستستر Worcester، که سطور فوق الذکر از نوشته ی او درباره ی "سلامتی" اقتباس شده است، در نامه ای خطاب به آقای وایت White که یکی از مأموران تحقیق است، چنین می نویسد: "من سابقاً در لانکاشایر فرصت یافته ام که درباره ی تأثیر کار شبانه به روی کودکانی که در کارخانه کار می کنند مطالعه نمایم و برخلاف اطمینان های مورد علاقه ی برخی از کارفرمایان صریحاً اعلام می دارم که سلامت کودکان از کار شبانه در معرض مخاطره ی جدی است". (همان کتاب ۲۸۴ - صفحه ی ۵۵).

همین امر که اصلاً چنین مسائلی موضوع این قبیل مشاجرات جدی قرار می گیرد بهتر از هر چیز نشان می دهد که چگونه تولید سرمایه داری در "وظایف دماغی" سرمایه داران و چاکران آن ها مؤثر است.

<sup>۹۵</sup> - همان گزارش، ۵۷، صفحه ی XII



که: "هیچ موجود انسانی نمی تواند به حجم کاری که، طبق اظهارات شهود، به وسیله ی اطفال ۹ تا ۱۲ سال انجام می گیرد، بیاندیشد بدون این که بی اختیار به این نتیجه برسد که این سوءاستفاده ی اولیاء اطفال و کارفرمایان از قدرت خویش نباید بیش از این مجاز شمرده شود"<sup>۹۶</sup>.

"اصولاً اسلوب به کار گماردن متناوب اطفال در شب و روز موجب آن می شود که، چه در زمان فوق العاده ی کار و چه در هنگام عادی، روزانه ی کار به نحو شرم آوری تطویل گردد. این تطویل در بسیاری از موارد نه تنها بیرحمانه است بلکه درعین حال باور نکردنی است. به طور قطع اتفاق می افتد که به این یا آن علت یکی از اطفال مأمور تعویض در جائی غائب باشد. آن گاه یک یا چند نفر از کودکان حاضر که کار روزانه ی خویش را تمام کرده اند مجبورند جای مزبور را پُر کنند. این سیستم به قدری بر همه معلوم است که مدیر یکی از فولادسازی ها در جواب این سؤال من که چگونه جای اطفال غائب پُر می شود پاسخ داد: "من خوب می دانم و شما نیز به همان خوبی آگاهید و اشکالی هم برای اعتراف واقعیت نکرد"<sup>۹۷</sup>.

"در یکی از فولادسازی ها که روزانه ی کار رسماً از ساعت ۶ صبح تا ۵/۵ بعدازظهر امتداد دارد، پسر بچه ای هر هفته چهار شب را لااقل تا ساعت ۸/۵ شب روز بعد کار می کرد... و این وضع مدت شش ماه ادامه داشت."<sup>۹۸</sup> "طفل دیگری که ۹ سال داشت گاه اتفاق می افتاد که سه بار کار ۱۲ ساعته ی تعویض را متوالیاً انجام دهد و در سن ده سالگی دو روز و دو شب متوالی کار می کرد". "کودک سومی، که اکنون ده سال دارد، سه شب متوالی از ساعت شش صبح تا ساعت ۱۲ شب کار می کرد و شب های دیگر را تا

<sup>۹۶</sup> - ایضا (۱۸۶۵ "۴th Report", ۵۸, صفحه ی XII .

<sup>۹۷</sup> - همان سند.

ساعت ۹ عصر". "چهارمی که اکنون ۱۳ ساله است، در تمام هفته از ساعت ۶ بعدازظهر تا ظهر روز بعد کار می کرد و گاه اتفاق می افتاد که سه دور تعویض را متوالیاً انجام دهد، مثلاً از دوشنبه صبح تا سه شنبه شب". "طفل پنجمی که اکنون ۱۲ ساله است و در یک آهنگدازی ناحیه ی استاولی Stavalی کارگر بود، در مدت ۱۴ روز از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۱۲ شب کار می کرد تا آن جا که دیگر نتوانست بیش از آن کار کند". "جرج الینسور G. Allinsworth کودک ۹ ساله می گوید: "من جمعه این جا وارد کار شدم. روز بعد ما از ساعت ۳ صبح شروع به کار کردیم. لذا من تمام شب را در این جا گذراندم. منزل من پنج میل تا این جا مسافت دارد. من روی کف زمین کارخانه خوابیدم پیش سینه ی چرمی را زیر و کت را روی خود انداختم. دو روز دیگر را من تا ساعت ۶ صبح این جا ماندم. بله! این جا محل گرمی است! قبل از آن که من این جا بیایم یک سال تمام نیز در یکی از کوره های آهنگدازی کار می کردم. آن جا کارخانه ی بسیار بزرگی در بیرون شهر بود. آن جا نیز از ساعت ۳ صبح دست به کار می شدم ولی لااقل می توانستم برای خواب به خانه روم زیرا نزدیک بود. روزهای دیگر از ساعت ۶ صبح شروع می کردم و ساعت ۶ یا ۷ بعدازظهر دست از کار می کشیدم" و غیره<sup>۹۸</sup>.

---

<sup>۹۸</sup> - همان سند صفحه XIII. درجه ی آموزش این "نیروهای کار" طبقاً باید آن چنان باشد که گفت و کوی ذیل با یکی از مأموران تحقیق نشان می دهد: "جرمیاس هینس Jeremias Haynes، ۱۲ ساله می گوید "... چهار چهارتا، هشت تاست ولی چهار تا چهارتائی (۴ کوره) می کند ۱۶ تا ... شاه آن کسی است که همه ی پول ها و طلاها مال اوست. ما یک شاه داریم ولی می گویند که این شاه ملکه است و می گویند اسمش پرنسس الکساندر است. می گویند که با پسر ملکه عروسی کرده است. پرنسس یک نفر مرد است". ویلیام تورنر W. Turner ۱۲ساله اظهار می کند: "من در انگلستان زندگی نمی کنم. من خیال می کنم یک چنین کشوری هست ولی تا امروز از آن اطلاعی نداشتم". "جان موریس John Morris چهارده ساله می گوید: "من شنیده ام که خدا دنیا را خلق کرد و بعد از آن، همه ی مردم غرق شدند مگر یکی، من شنیده ام که این یکی پرنده ای بوده است". ویلیام اسمیت W. Smith ۱۵ ساله

اکنون ببینیم که خود سرمایه چگونه سیستم ۲۴ ساعته را درک می کند. بدیهی است که سرمایه داران درباره ی زیاده روی های این سیستم و سوءاستفاده هائی که منجر به تطویل "بیرحمانه و باور نکردنی" روزانه ی

می گوید: "خدا مرد را آفریده و مرد زن را خلق کرده است". ادوارد تیلور E. Taylor ۱۵ ساله اظهار می دارد: "از لندن هیچ چیز نمی دانم". هنری متیومان Henry Matthewman می گوید: "بعضی اوقات به کلیسا می روم... اسمی که درباره ی آن وعظ می کنند، کسی است به نام عیسی مسیح ولی من اسامی دیگری را بلد نیستم بگویم و بیش از این هم راجع به آن یکی نمی دانم. او کشته نشده است ولی مثل سایر مردم مرده است. او یک جور آدمی بوده که مثل آدم های دیگر نبوده، برای این که او یک جور آدم دینی بوده و دیگران آن جور نیستند" (He was not the same as other people in some ways, because he was religious in some ways and others is not.)

(همان سند، ۷۴، صفحه XV)

"شیطان آدم خوبی بوده، من نمی دانم کجا زندگی می کند. مسیح مرد بدی بوده"- این دخترک (۱۰ ساله) کلمه ی Dog (سگ) را به جای god (خدا) هیچی می کند و نام ملکه را هم نمی داند. ("Ch. Empl. Comm. V. Rep. ۱۸۶۶،" p. ۵۵). عین همین سیستم که در کارخانه های فلزکاری دیده شد در کارخانه های شیشه گری و کاغذ سازی نیز جاری ست. در کارخانه های کاغذ سازی ای که کاغذ به وسیله ی ماشین ساخته می شود، کار شبانه قاعده ی عمومی برای تمام پروسه است به استثناء قسمت کهنه چینی. در برخی موارد معمولاً کار شبانه در تمام طول هفته از یک شبانه شب تا نیمه شب شبانه ی بعد به وسیله ی تعویض ادامه می یابد. دسته ی کارگرانی که روز کار می کنند پنج روز هفته را ۱۲ ساعت کار می کنند و یک روز را ۱۸ ساعت و دسته ی شب کار پنج شب هفته را ۱۲ ساعت و یک شب را ۶ ساعت کار می کنند. در موارد دیگر هر یک از دسته ها ۲۴ ساعت متناوباً کار می کنند. یک دسته روز دوشنبه ۶ ساعت و روز شنبه ۱۸ ساعت کار می کنند تا ۲۴ ساعت را تکمیل نمایند. باز در موارد دیگر سیستم بینابینی به کار می رود. در این سیستم تمام کسانی که مأمور ماشین کاغذسازی هستند همه روز هفته از ۱۵ تا ۱۶ ساعت کار می کنند. بنا به قول آقای لرد یکی از مأموران تحقیق، این سیستم تمام زیان های سیستم تعویض ۱۲ و ۲۴ ساعته را دربر دارد. اطفال کم تر از ۱۳ سال، جوانان کم تر از ۱۸ سال و زنان در این سیستم به کار شبانه گماشته می شوند. چه بسا اتفاق افتاده است که در سیستم ۱۲ ساعته مجبور شده اند برای جبران غیبت افراد دسته دو برابر سری ۲۴ ساعته را کار کنند. اظهارات شهود ثابت می کند که پسران و دختران جوان اغلب به کارهای فوق العاده ای گماشته می شوند که کم تر از ۲۴ ساعت و ۳۶ ساعت متوالی نیست. در کارگاه های شیشه گری که "کار همواره ادامه دارد و هیچ گاه تغییر نمی کند" دختران ۱۲ ساله ای دیده می شوند که طی تمام ماه کار روزانه ای معادل ۱۴ ساعت انجام می دهند بدون این که استراحت منظم و یا توفقی غیر از دو سه ساعت برای خوردن غذا داشته باشند. در بعضی از کارخانه ها که کار شبانه ی منظم حذف شده است اغلب روزانه ی کار امتداد پیدا می کند و "این اکثراً در مورد کثیف ترین، داغ ترین و یک نواخت ترین کارها صدق می کند". ("Chil. Emp. Com. Report IV. ۱۸۶۵،" p. ) XXXVIII, XXXIX

کار می شود، دم نمی زنند. آنان فقط از این سیستم در شکل "عادی" آن صحبت می کنند.

"آقایان نیلور Naylor و ویکرس Vickers، صاحبان کارخانه های فولادسازی که در حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر را مورد استفاده قرار می دهند و از میان آن ها فقط ۱۰٪ پائین تر از ۱۸ سال اند و باز از آن میان فقط ۲۰ پسر بچه را به کار شبانه می گمارند، چنین اظهار می دارند: "پسر بچه ها به هیچ وجه از گرما رنج نمی برند. البته حرارت از ۸۶ تا ۹۰ درجه است... در قسمت آهنگری و فولادسازی کارگران روز و شب با اسلوب تعویض کار می کنند ولی به عکس سایر کارها تماماً در اثنای روز از ساعت ۶ صبح تا ۶ شب انجام می گیرد. برخی از کارگران دائماً به هنگام شب کار می کنند بدون این که با کار روز تعویض داشته باشند... ما میان کار روزانه و شبانه هیچ فرقی از نقطه ی نظر سلامتی (سلامت آقایان نیلور و ویکرس؟) نمی بینیم و محتمل است که این اشخاص با داشتن وقت استراحت مشخص بهتر بخورند تا موردی که وقت استراحت تغییر کند... تقریباً بیست پسر بچه ی کم تر از ۱۸ سال در دسته ی شب کار، کار می کنند... کار ما بدون گماشتن پسران کم تر از ۱۸ سال به کار شبانه پیش نمی رود، (not well do). اشکال ما این است که هزینه ی تولید در غیر این صورت بالا می رود، یافتن کارگران ماهر و استادکار برای قسمت ها دشوار است ولی هر قدر لازم باشد می توان پسر بچه یافت... نظر به نسبت کوچک جوانانی که نزد ما به کار مشغولند طبیعی است که محدود ساختن کار شبانه برای ما کم اهمیت یا کم منفعت است"<sup>۹۹</sup>.

<sup>۹۹</sup> - (Fourth Report etc. " ۱۸۶۵, ۷۹. p. XVI.)

آقای ج. الیس J. Ellis منتسب به شرکت فولادسازی و آهنگدازی آقایان جان براون و کمپانی J. Brown et Co که ۳۰۰۰ مرد و پسر جوان در قسمتی از مؤسسات آن به کار گماشته شده اند که مربوط به کار دشوار فولادسازی و آهنگدازی است و "شب و روز متناوباً به صورت تعویض کار می کنند" اظهار می دارد که در مورد کار سنگین فولادسازی به تناسب هر دو نفر مرد کارگر و یا سه پسر جوان کار می کنند. در مؤسسه ی آن ها مجموعاً ۵۰۰ پسر جوان پائین تر از ۱۸ سال به کار مشغول اند که از آن میان یک سوم یا ۱۷۰ نفر آن ها از ۱۳ سال کم تر دارند. درباره ی طرح تغییر قانون آقای الیس می گوید: "من گمان نمی کنم که طرح قانونی راجع به این که هر کس کم تر از ۱۸ سال دارد بیش از ۱۲ ساعت در شبانه روز کار نکند، زیاد قابل ایراد باشد (very objectionable). لیکن من تصور نمی کنم که بتوان حدودی برای جلوگیری از کار شبانه ی جوانان بالاتر از ۱۲ سال قائل گردید. حتی ما بیش تر حاضریم قانونی را که به طور کلی استخدام پسران کم تر از ۱۳ یا ۱۴ سال را ممنوع می کند بپذیریم تا این که تن به قانونی دهیم که کار شبانه ی اطفال مورد استخدام را منع نماید. پسرانی که در دسته ی کار روزانه هستند باید متناوباً به کار شبانه نیز گمارده شوند زیرا مردان نمی توانند پیاپی کار شبانه انجام دهند و چنین وضعی به سلامت آن ها لطمه وارد می کند. با این حال ما عقیده داریم که کار شبانه، در صورتی که با فاصله ی یک هفته انجام شود، هیچ زیانی نمی رساند. (آقایان نیلور و ویکرس درست مدعی عکس این اظهار بودند تا کار شبانه ی بی فاصله ای را که در مؤسسه ی آن ها انجام می گیرد توجیه نمایند). به نظر ما سلامت کسانی که کار شبانه ی متناوب انجام می دهند به همان اندازه ی روزکاران

خوب است... ایرادات ما درباره ی ممنوعیت واداشتن جوانان کم تر از ۱۸ سال به کار شبانه از آن جا ناشی می شود که در نتیجه ی آن مخارج ما افزایش می یابد و این یگانه دلیل ما در این مورد است (چه بیشرمی ساده لوحانه ای!). ما گمان می کنیم که این افزایش هزینه آن چنان بزرگ خواهد بود که برای مؤسسه ی ما، با تمام توجهی که باید نسبت به پیشرفت موفقیت آمیز آن داشته باشند، به آسانی قابل تحمل نیست.

**(As the trade with due regard to erc. Could fairly bear!)**

(واقعاً چه عبارت پردازی دهان شیرین کنی!). کار در این جا نادر است و ممکن است در اثر چنین مقرراتی غیر کافی گردد" (یعنی الیس و براون و کمپانی ممکن است به چنان اشکال محتومی برخوردارند که ناچار شوند نیروی کار را طبق ارزش آن پردازند)<sup>۱۰۰</sup>.

کارخانجات آهن و فولاد "سیکلوپ" متعلق به آقایان کامل و کمپانی Cammel et Co از لحاظ عظمت هم عرض مؤسسات پیش گفته ی جان براون و کمپانی هستند. مدیر عامل کارخانه که شهادت خود را کتباً تقدیم بازرس دولتی آقای وایت نموده بود، بعداً چنین صلاح دانست که نوشته ی خود را، که به عنوان انجام پاره ای اصلاحات پس گرفته بود، از بین ببرد. ولی با این وجود آقای وایت حافظه ی خوبی دارد. وی دقیقاً به خاطر دارد که به نظر این آقایان سیکلوپ ها\* منع کار شبانه ی اطفال و جوانان "امری

<sup>۱۰۰</sup> - همان سند، ۸۰. صفحه ی XVI

\* Cyclopes یا به زبان آلمانی Zyklop - بنا به افسانه های باستانی یونان سیکلوپ ها غول های کوه پیکری بودند که تنها یک چشم به میان پیشانی داشتند و در کوه اتنا تحت نظر ولگان vulcan (خداوند آتش و آهنگری) به کوفتن آذرخش های ژوپیتر (خدای خدایان) اشتغال داشتند. کنایه ی مسنف، با توجه به نام کارخانه ی آهنگدازی (سیکلوپ) و غول آسا بودن آن روشن است.

غیرممکن و به مثابه ی آن است که خواسته باشند مؤسسات آن ها را تعطیل نمایند" و معدلک در مؤسسه ی آن ها کمی بیش از ۶٪ پسران کم تر از ۱۸ سال و فقط ۱٪ پانین تر از ۱۳ سال به کار اشتغال دارند<sup>۱۱</sup>.

آقای ا. ف. ساندرسون E. F. Sanderson نماینده ی شرکت فولادسازی، آهنگدازی و آهنگری ساندرسون و برادران در اترکلیف Attercliffe درباره ی همین مسأله چنین اظهار نظر می کند: "ممنوع ساختن کار شبانه برای پسران کم تر از ۱۸ سال موجب اشکالات بزرگی خواهد شد. عمده ترین اشکال ناشی از افزایش هزینه ای است که در نتیجه ی جانشین ساختن مردان به جای کودکان ضرورتاً ایجاب می شود. میزان این هزینه چقدر می شود اکنون نمی توانم بگویم ولی محققاً به آن اندازه زیاد نخواهد بود که کارخانه دار بتواند قیمت فولاد را ترقی دهد و بالنتیجه تمام زیان ناشی از این امر به گردن کارخانه دار بار می شود زیرا محققاً کارگران حاضر به تحمل آن نخواهند شد" (واقعاً چه مردم بی کله ای هستند!). آقای ساندرسون نمی داند چقدر به بچه ها مزد می دهد ولی می گوید: "شاید سرانه به ۴ تا ۵ شیلینگ در هفته برسد... کار اطفال به نحوی است که به طور کلی (البته "علی الخصوص" نه همیشه) نیروی کودکان درست برای اجراء آن کافی است به قسمی که صرف قوه ی زیادتر مردان هیچ نفع بیش تری ایجاد نمی کند تا بتوان جبران خسارت را از این راه نمود، مگر در برخی موارد نادر که فلز بسیار سنگین است... و مردان نیز از این که اطفالی را تحت حکم خویش ندارند ناراضی می شوند زیرا فرمانبری مردان کم تر است. علاوه بر این جوانان برای این که بتوانند کار یاد بگیرند باید از طفولیت شروع کنند.

<sup>۱۱</sup> - (XVII, p. ۸۲, ۱۸۶۵, "Fourth Report etc.,).

محدود ساختن جوانان تنها به کار روز این هدف را تأمین نمی کند". آخر چرا؟ مگر جوانان نمی توانند حرفه ی خود را در اثنای روز یاد بگیرند؟ آخر دلیل ات چیست؟ "زیرا مردانی که هر هفته متناوباً، گاه شب و گاه روز، کار می کنند اگر از اطفال جدا شوند نیمی از بهره ای را که از آنان در می آورند از دست خواهند داد. رهنمودهائی که این مردان به اطفال می دهند به مثابه ی جزئی از دستمزد اطفال محسوب می شود و موجب می شود که مردان بتوانند کار جوانان را ارزان تمام نمایند. در غیر این صورت هر یک از مردان کارگر نیمی از نفع خود را از دست خواهد داد". (به عبارت دیگر آقایان ساندرسون مجبور خواهند شد قسمتی از دستمزد مردان را، به جای این که با کار شبانه ی اطفال ببخشند از جیب مبارک خویش بپردازند. بدین طریق از منافع آقایان ساندرسون کمی کاسته خواهد شد و این آن دلیل واقعی ساندرسونی است برای اثبات این که بچه ها نمی توانند حرفه ی خویش را در اثنای روز بیاموزند<sup>۱۰۲</sup>. مطلب این جا تمام نمی شود. تمام کار شبانه به گردن مردانی می افتد که اکنون به جایشان اطفال کار می کنند و آن ها تحمل چنین چیزی را نخواهند داشت. خلاصه آن که اشکالات به قدری بزرگ خواهد بود که احتمالاً منجر به حذف کامل کار شبانه خواهد گردید.) آقای ا. ف. ساندرسون می گوید: "برای آن قسمت که مربوط به تولید فولاد است تفاوتی حاصل نخواهد شد ولی...!" ولی آقایان ساندرسون کار دیگری غیر از ساختن فولاد ندارند. فولادسازی بهانه ی ساده ای برای اضافه ارزش سازی است. کوره های آهنگری، آهنگدازی و غیره، ساختمان ها، ماشین آلات، آهن، ذغال وظیفه ی

<sup>۱۰۲</sup> - "در عصر اندیشه مند و علت تراش ما کسی که نتواند برای هر چیز و حتی بدترین فاسدترین چیزها دلیلی بیابد، باید واقعاً آدم بیچاره ای باشد. هر آن چه در جهان فاسد شده، بر اساس دلایل خوب فاسد گردیده است." (هگل. دائرة المعارف. بخش نخست: منطق. صفحه ۲۴۹). "Hegel: Enzyklopädie. "Erster Teil: „Die Logik“.



دیگری غیر از تبدیل شدن به فولاد دارند. آن ها را آن جا آورده اند که کار اضافی جذب کنند و بدیهی است که آن ها در ۲۴ ساعت بیش از ۱۲ ساعت جذب می کنند. آن ها نیز به نام خدا و حق و مالکیت از طرف سائدرسون ها این اجازه را در مورد زمان کار یافته اند که در ۲۴ ساعت روز از عده ای کارگر کار بکشند. بنابر این به محض این که وظیفه ی کار دوشی آن ها متوقف می گردد، خصلت سرمایه بودن را از دست می دهند و برای سائدرسون ها زیان آور می شوند." و آن گاه برای ماشین های پُر خرجی که نیمی از زمان متوقف می شوند و هم چنین برای آن مقدار از محصولی که ما با سیستم کنونی می توانیم تحویل دهیم زیان آور است. در آن صورت لازم خواهد بود که ما ساختمان ها و ماشین آلاتمان را دو برابر کنیم و بالنتیجه هزینه را دو برابر نماییم". ولی آخر چرا باید این سائدرسون ها بر سرمایه داران دیگری که روز کار می کنند و بالنتیجه در اثنای شب ماشین آلات، ساختمان ها و مواد خامشان معطل می ماند، چنین مزیتی داشته باشند؟ ا. ف. سائدرسون به نام تمام سائدرسون ها جواب می دهد: "درست است، خیلی هم درست است که این زیان ناشی از توقف ماشین آلات مربوط به تمام کارخانجاتی است که فقط روز کار می کنند. ولی در مورد ما که از کوره های آهنگدازی استفاده می کنیم زیان بیش تری وارد می شود. اگر آن ها را گرم نگاه داریم ناچار مقداری مواد سوخت به هدر می رود (در صورتی که اکنون شیره ی زندگی کارگران است که تلف می شود) و اگر آن ها را متوقف سازیم دوباره روشن کردن آن ها و به دست آوردن درجه ی حرارت لازم موجب اتلاف وقت می شود (در صورتی که اتلاف وقت خواب کارگران و حتی کودکان هشت ساله موجب برد برای قبیله ی سائدرسون در مورد وقت کار

می شود)، و بالاخره به خود کوره ها هم در نتیجه ی اختلاف درجه ی حرارت لطمه می خورد" (در حالی که همین کوره ها ابداً از تعویض کار روزانه و شبانه رنجی نمی برند)<sup>۱۰۳</sup>.

۱۰۳ - Children's Employment Commission. IV. Report. ۱۸۶۵، p. ۸۵. („از این قبیل توجهات مهرآمیز که از جانب کارخانه داران شیشه ساز نیز عنوان گردید مانند این که: "غذای منظم اطفال غیرممکن است زیرا مقداری از حرارت متصاعد از کوره ها به هدر می رود و برای آن ها زبان آور است" هیچ تأثیری به روی آقای وایت که مأمور تحقیق بود باقی نگذاشت به طوری که پاسخ وی به هیچ وجه شبیه به بور، سنپور و غیره و ریزه خواران آلمانی آن ها مانند روشر و شرکاء نبود که "امساک"، "از خود گذشتگی" و "صرفه جوئی" سرمایه داران را در خرج کردن پولشان و "اسراف" تیمور مانند آن ها در مورد زندگی انسان، ایشان را آن چنان مجذوب خویش ساخته بود. پاسخ آقای وایت چنین بود: "ممکن است که در نتیجه ی استقرار غذای منظم کمی از حرارت تلف شود ولی حتی اگر این تلاف حرارت به پول تخمین زده شود، زیان آن با آن چه از نیروی حیاتی (the waste of animal power) کودکان رشدکننده ی این کشور، که در کارخانه های شیشه سازی کار می کنند و به سبب فقدان هرگونه وقت استراحت برای تغذیه و هضم از دست می روند، قابل قیاس نیست" (همان گزارش صفحه ی XLV). و چنین چیزی در "سال پُر از ترقی" ۱۸۶۵ اتفاق می افتد! قطع نظر از صرف نیروئی که برای برداشتن و حمل کردن بارها از طرف اطفال لازم است، در شیشه گری هائی که بطری و بلور آلات می سازند، این کودکان مجبورند که برای انجام کار خود طی شش ساعت از ۱۵ تا ۲۰ میل انگلیسی راه بروند و این جریان اغلب ۱۴ تا ۱۵ ساعت بدون انقطاع ادامه دارد. در بسیاری از این شیشه سازی ها، مانند نخ ریسی های مسکو، سیستم تعویض شش ساعته جریان دارد. "در عرض هفته بزرگ ترین وقت ممتد استراحت ۶ ساعت است که باید ضمن آن وقت رفتن و آمدن به کارخانه، شست و شو و لباس پوشیدن و غذا خوردن را نیز حساب کرد. به طوری که به زحمت وقت استراحتی باقی می ماند. هیچ فرصتی برای بازی کردن، برای استنشاق هوای خالص وجود ندارد مگر از زمان خوابی کسر شود که این همه برای کودکانی که کارهای بسیار دشوار در فضائی چنین سوزان انجام می دهند لازم است... این خواب مختصر نیز بریده می شود زیرا این کودکان باید خود هنگام شب بیدار شوند و در روز نیز سروصدای خارج مانع از خواب است". آقای وایت مواردی را می شمارد که پسر بچه ای ۳۶ ساعت پی در پی کار کرده است و نیز موارد دیگری که بچه های ۱۲ ساله تا ساعت ۲ صبح به طور طاقت فرسا کار کرده اند و سپس تا ساعت پنج صبح (سه ساعت) می خوابند و از نو همان کار را از سر می گیرند. تنظیم کنندگان گزارش عموم (ترمن هیر و تفنل)، Tufnell می گویند: "حجم کاری که پسران، دختران جوان و زن ها در اثنای تعویض روزانه یا شبانه ی خود (spell of labour) انجام می دهند واقعاً شگفت انگیز است" (همان گزارش XL III و XLIV) و شاید سرمایه دار شیشه ساز برای این که امساک خود را اثبات کند شبی سرمست از شراب پورتو دیر از کلوپ خود خارج می شود و در حالی که تلوتلو زنان به خانه ی خود بر می گردد مانند احمق این تصنیف را می خواند: ( Britons never, never shall be slaves!) (هرگز؛ هرگز یک نفر انگلیسی بنده نمی شود!)

## ۵- مبارزه برای روزانه‌ی عادی کار- قوانین قهرآمیز به منظور تطویل روزانه‌ی کار از میانه‌ی قرن چهاردهم تا پایان قرن هفدهم

"روزانه‌ی کار چیست؟" مدت زمانی که طی آن سرمایه مجاز است نیروی کاری را به مصرف برساند که ارزش روزانه‌ی آن را پرداخته است چه اندازه است؟ تا چه حد ممکن است روزانه‌ی کار بیش از زمان کاری که برای تجدید تولید نیروی کار لازم است امتداد یابد؟ چنان که ملاحظه شد به این سوالات سرمایه چنین پاسخ می‌دهد: روزانه‌ی کار عبارت از ۲۴ ساعت کامل است، منهای چند ساعت استراحت که بدون آن نیروی کار مطلقاً قادر به از سر گرفتن خدمت خویش نیست. این نکته خود به خود مسلم است که کارگر طی دوران حیات خویش به غیر از نیروی کار چیز دیگری نیست و بنابراین این تمام اوقاتی که در اختیار دارد طبیعتاً و حقاً زمان کار محسوب می‌گردد و بالنتیجه از متعلقات ارزش افزائی سرمایه است. اما مسأله‌ی فرصت لازم برای پرورش انسانی، برای تکامل معنوی، برای انجام وظایف اجتماعی و مناسبات دوستانه، برای گسترش آزاد نیروهای مادی و معنوی حیات و حتی برای برپا داشتن مراسم روز یک شنبه- هر چند در کشور تقدیس کنندگان روز سبت<sup>۱۰۴</sup>

<sup>۱۰۴</sup> - مثلاً هنوز در انگلستان گاه به گاه در دهات دیده می‌شود که کارگری را برای این که روز یک شنبه در باغچه‌ی کنار خانه اش به کار پرداخته است به جرم هتک حرمت نسبت به روز سبت به زندان محکوم ساخته اند. و همین کارگر اگر روز یک شنبه، حتی به مناسبت عقاید مذهبی خویش، از کارخانه‌ی فلزکاری، کاغذسازی و یا شیشه‌گری و امثال آن غیبت نماید به جرم نقض قرارداد جریمه می‌شود. پارلمان متعصب نیز به محض این که مثلاً برپا داشتن روز یک شنبه با مسأله‌ی "ارزش افزائی" سرمایه برخورد پیدا می‌کند، گوش شنوایی ندارد. در تذکر نامه‌ای به تاریخ اوت ۱۸۶۳ که ضمن آن کارگران مغازه‌های ماهی‌فروشی و پرنده‌فروشی لندن درخواست حذف کار یک شنبه را نموده اند چنین گفته شده است که مدت کار آن‌ها در شش روز اول هفته به طور متوسط بالغ بر ۱۵ ساعت در روز می‌شود و روزهای

هم باشد- به کلی یاوه سرانی توخالی است. ولی سرمایه با شهوت بی حد و حصر و با جوع گرگ آسانی که در جستجوی اضافه کار است، نه تنها از حدود اخلاقی تجاوز می کند بلکه حداکثر مرزهای طبیعی روزانه ی کار را نیز درهم می شکند. وی زمانی را که برای رشد، تکامل و بهداشت جسم انسانی لازم است غصب می کند. وی زمانی را که برای کسب هوای آزاد و دریافت اشعه ی آفتاب ضرورت دارد می رباید. وی در وقت غذا خست می کند و هر قدر که امکان یابد آن را به پروسه ی تولید ملحق می سازد تا آن جا که به کارگران صرفاً مانند وسایل تولید خوراک داده می شود یعنی هم چنان که ذغال به دیگ بخار ریخته می شود و یا روغن و چربی به ماشین اضافه می گردد. خواب عادی را که برای به دست آوردن، نوساختن و تازه کردن نیروی حیاتی ضروری است، به چند ساعت استراحتی تقلیل می دهد که برای هر ارگانیزم مطلقاً خسته و کوفته اجتناب ناپذیر است. به جای آن که حفظ عادی نیروی کار تعیین کننده ی حدود روزانه ی کار باشد، در این جا به عکس آن حداکثر مصرف روزانه ی نیروی کار که، علی رغم شدت و رنج آوری آن، امکان پذیر است، معین حدود زمان استراحت کارگر می گردد. سرمایه غم طول عمر نیروی کار را نمی خورد. آن چه مورد علاقه ی اوست فقط و فقط حداکثر نیروی کاری است که می تواند طی یک روزانه ی کار جریان یابد. وی با کوتاه

---

یکشنبه ۸ تا ۱۰ ساعت کار می کنند. از این تذکر نامه به خوبی معلوم می شود که شکم پرستی مشکل پسندانه ی اشراف مؤمن اکستر هول Exeter Hall محرک این "کار یک شنبه" است. این "مقدسین" که این همه مراقب سلامت وجود خویشند، احساسات مسیحیت خود را بدین طریق نشان می دهند که با تسلیم و رضا کار فوق الطاقه، محرومیت ها و گرسنگی اشخاص دیگر را تحمل می کنند. تسلیم شدن در برابر شکم بیش تر زیان آور است (البته برای کارگران).

(Obsequium ventris perniciosius est).

کردن عمر نیروی کار است که به این نتیجه می رسد، هم چنان که کشاورز حریص با از بین بردن حاصل خیزی زمین بازده آن را بالا می برد. بنابراین این تولید سرمایه داری، که ذاتاً عبارت از تولید اضافه ارزش و مکیدن اضافه کار است، با تطویل روزانه ی کار نه تنها نیروی کار انسانی را به وسیله ی ربودن شرایط معنوی و مادی تکامل و فعالیتش به زوال می کشاند بلکه موجب فرسودگی نابهنگام و مرگ خود نیروی کار نیز می گردد<sup>۱۰۰</sup>. با کوتاه کردن زمان زندگی کارگر است که وی زمان تولید او را برای مدت معینی درازتر می کند.

ولی ارزش نیروی کار متضمن ارزش کالاهایی نیز هست که برای تجدید تولید کارگر یا برای ادامه ی نسل طبقه ی کارگر ضرورت دارند. پس اگر سرمایه در پویه ی بی حد و حصر خویش به دنبال ارزش افزائی تطویل برخلاف طبیعت روزانه ی کار را ضروری می شمارد و دوران عمر هر یک از کارگران و بالنتیجه مدت نیروی کار آن ها را کوتاه می کند، ناچار این ضرورت پیش می آید که سریع تر به تدارک جانشین نیروهای فرسوده بپردازد و بنابر این مخارج سنگین تری را برای جبران و تجدید تولید نیروی کار فرسوده متحمل گردد. هم چنان که هر قدر روزانه ماشینی سریع تر فرسوده شود سهم ارزشی تجدید تولید آن بیش تر است. بنابراین چنین به نظر می رسد که سرمایه باید بنا به مصلحت خاص خویش به سوی استقرار روزانه ی عادی کار کشانده شود.

<sup>۱۰۰</sup> - "در گزارش های پیشین خود نظریه ی برخی از کارخانه داران با تجربه را درباره ی ساعات اضافی بیان کرده ام که می گویند.. مسلماً اضافه کار این خطر را دربر دارد که نیروی کار افراد را به طور زودرس به پایان برساند."

„Child. Empl. Comm. Report IV. ۱۸۶۵,“ p. XIII,

برده دار همان طور که اسب می خرد کارگر خویش را نیز خریداری می کند. وی با از دست دادن بنده ی خویش سرمایه ای را از دست می دهد که جبران آن جز با خریداری مجدد از بازار برده فروشان امکان پذیر نیست. ولی "هر قدر برنج زارهای جنورجیا و مرداب های می سی سیپی تأثیر تقدیرآسا در مورد نبود ساختن زندگی انسانی داشته باشند، هیچ گاه این تخریب حیات انسانی به آن اندازه نیست که به وسیله ی سرریز مخازن ویرجیا و کنتاکی جبران پذیر نباشد. ملاحظات اقتصادی که ممکن است از نظر تطبیق منافع خواجه در حفظ بنده ی خود تا حدی رفتاری انسانی نسبت به برده تأمین کند، پس از استقرار برده فروشی تغییر می یابد و به عکس مبنای شدیدترین حملات به جان بردگان می گردد. زیرا هنگامی که می توان جای وی را به وسیله ی وارد کردن سیاه پوستان خارج پُر نمود دیگر بنده تا زنده است طول عمرش کم تر از بارآوری کارش اهمیت دارد. به همین سبب یکی از اصول اقتصاد برده داری در کشورهای برده دار این است که مؤثرترین تدبیر اقتصادی عبارت از بیرون کشیدن بزرگ ترین بازده ها طی کوتاه ترین مدت ممکن از دام توده ی انسانی است (human cattle). از این روست که در کشاورزی استوایی، آن جا که بهره ی سالیانه اغلب برابر با مجموع سرمایه ی کشتداری\* است، زندگی سیاهان به بیشرمانه ترین شکلی فدا می شود. کشاورزی هند غربی، که قرن هاست مهد ثروت های افسانه ای تلقی

---

\*- کشتداری در برابر کلمه ی اروپائی plantation اختیار شده است. گرچه کلمه ی باغداری در زبان فارسی وجود دارد ولی چون پلانتاسیون اصطلاحی است که به عمل سرمایه دارانی اطلاق می شود که به ویژه در کشورهای مستعمره و وابسته به بهره کشی از درختکاری و نباتات قیمتی مشغولند بهتر دیده شد اصطلاح مخصوصی برای آن به کار رود. کلمه ی کشتداری در عین حال هم ترجمه ی دقیقی از لغت plantation است و هم جنبه ی سرمایه داری آن را تا حدی به وسیله ی ضمیمه شدن فعل داشتن نشان می دهد.

می شود، زندگی میلیون ها انسان سیاه پوست را بلعیده است. امروزه در کوبا جانی که درآمدها برحسب میلیون شمارش می شود و کشتداران هر یک شاهزادگانی به شمار می آیند، دیده می شود که طبقه ی بردگان نه تنها از حیث خوراک به بدترین وضعی گرفتار و مورد شدیدترین فشارها هستند بلکه سالیانه بخش بزرگی از آنان در اثر رنج کار طاقت فرسا و نداشتن خواب و استراحت مستقیماً به دیار نیستی سوق داده می شوند»<sup>۱۰۶</sup>.

(با اسامی دیگر قصه ی خود تو را نقل می کنم) *Mutato nomine de te fabula narratur* به جای تجارت برده بازار کار بخوانید و به جای کنتاکی و ویرجینیا، ایرلند و مناطق کشاورزی انگلستان، اسکاتلند و گال را در نظر آورید و به جای آفریقا، آلمان را بگذارید! سابقاً دیدیم که کار فوق العاده چه به سر کارگران نانوائی لندن آورد ولی با این وجود بازار کار لندن همواره پُر از آلمان ها و سایر نامزدهای مرگ برای کار نانوائی است. کوزه گری چنان که دیدیم یکی از کوتاه عمرترین شعب صنعت است. ولی آیا بدین سبب کوزه گر پیدا نمی شود؟ جوزیاه وود *Josiah Wedgwood*، کاشف کوزه گری جدید، که خود از اصل کارگر است، در برابر مجلس عوام در سال ۱۷۸۵ اظهار نمود که در مجموع این صنعت ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر به کار اشتغال دارند<sup>۱۰۷</sup>. در سال ۱۸۶۱ تنها در شهرهای بریتانیای کبیر بالغ بر ۱۰۱/۳۰۲ نفر در این صنعت کار می کردند. "صنایع پنبه ای ۹۰ سال عمر دارد. طی ۳ نسل که از نژاد انگلیسی گذشته، این صنعت ۹ نسل از کارگران پنبه را فرو

<sup>۱۰۶</sup> Cairnes: „The Slave Power“، p. ۱۱۰-۱۱۱

<sup>۱۰۷</sup> John Ward: „History of the Borough of Stoke-upon-Trent“.

London ۱۸۴۳. p. ۴۲

کشیده است"<sup>۱۰۸</sup>. درست است که در دوران های رونق پُر تب و تاب، بازار کار کمبود نگرانی آوری از خود نشان داده است مثلاً در سال ۱۸۳۴. در این تاریخ کارخانه داران به اعضاء کمیسیون قانون بینوایان ( Poor Law Commission) پیشنهاد کردند که "اضافه جمعیت" نواحی کشاورزی را به شمال کشور بفرستند و اظهار داشتند که کارخانه داران "قدرت آن را دارند که اینان را جذب کرده و به مصرف برسانند"<sup>۱۰۹</sup>. این عین کلمات آنان بود. "نمایندگانی با اجازه ی کمیسیون قانون بینوایان به منچستر فرستاده شدند. صورتی از کارگران کشاورزی تهیه شد و به این نمایندگان تسلیم گردید. کارخانه داران به دفترهای کاریابی هجوم آوردند و هرکس را که به درشان می خورد انتخاب نمودند و سپس خانواده ها به سوی شمال گسیل شدند. این بسته های انسانی که مانند عدل کالا، با برچسب، تسلیم شدند با کامیون یا از طریق رودخانه حمل گردیدند. برخی با زحمت زیاد پیاده به دنبال اینان راه افتادند و برخی دیگر که نمی دانستند کجا می روند، گرسنه در کلیه ی نواحی از هر طرف سرگردان می چرخیدند. به زودی این جریان تبدیل به دادوستد واقعی گردید. مجلس عوام به زحمت چنین وضعی را باور می کند. این تجارت منظم، این دادوستد گوشت و پوست انسانی ادامه یافت و نمایندگان منچستر این مردم را می خریدند و به کارخانه داران منچستر می فروختند عیناً همان طور که سیاهان به کشتداران ایالات جنوبی فروخته می شدند... سال ۱۸۶۰ بحبوحه ی رونق صنایع پنبه ای بود. از نو دست کار کمبود یافت و از نو کارخانه داران به معامله گران گوشت انسانی مراجعه کردند. اینان نیز تمام

<sup>۱۰۸</sup> - از نطق فراند Ferrand در مجلس عوام ۲۷ آوریل ۱۸۶۳

<sup>۱۰۹</sup> - "That the manufacturers would absorb it and use it up." این ها عین کلمات کارخانه داران پنبه بود."



پشته های دورست Dorset و تپه های دیون Devon و دشت های ویلتس Wilts را زیرورو کردند. همه جا "اضافه جمعیت" جذب شده بود. روزنامه ی بری گواردین Bury Guardian با اندوه تمام متذکر شد که پس از انعقاد قرارداد بازرگانی بین انگلستان و فرانسه، صنایع پنبه امکان یافته است که در حدود ۱۰/۰۰۰ بازوی دیگر را به کار اندازد و به زودی از ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر لازم خواهد بود. پس از آن که نمایندگان و معاونین سوداگران گوشت انسانی، بدون آن که کامیابی چندانی به دست آورند، شیریه ی تمام نواحی کشاورزی را در سال ۱۸۶۰ کشیدند، کارخانه داران هینت نمایندگی ای نزد آقای ویلیرس Villiers رئیس اداره ی قانون فقرا ( Poor Law Board) گسیل داشته از وی تقاضا کردند که از نو به آن ها اجازه دهد تا اطفال فقیر و کودکان یتیم ورک هاوس Workhouses را فرا خوانند" <sup>۱۱۰</sup>.

<sup>۱۱۰</sup> - در همان سند. علی رغم حسن نظر خویش ویلیرس "قانوناً" در وضعی قرار داشت که مجبور بود تقاضای کارخانه داران را رد کند. با این وجود آقایان مزبور به وسیله ی مساعدت دوائر محلی خیریه به منظور خود رسیدند. آقای آ. ردگریو Redgrave بازرس کارخانجات اطمینان می دهد که این بار سیستمی، که طبق آن کودکان یتیم و فقیر "قانوناً" به مثابه ی پیشه آموزان تلقی می شوند، "همراه با سوءاستفاده های گذشته نبوده است" - درباره ی این سوءاستفاده ها "مندرجات کتاب انگلس تحت عنوان "وضع طبقات زحمتکش و غیره" ملاحظه شود. معذک در یک مورد این سوءاستفاده از سیستم نسبت به دختران و زنان جوانی که از مناطق کشاورزی اسکاتلند به لانکا شایر Lancashire و چشایر Cheshire کشانده شده بود وقوع یافته است". در این سیستم کارخانه دار با مقامات پرورشگاه ها قراردادی برای دوره ی مشخصی منعقد می کند. وی خوراک و پوشاک و مسکن کودکان را تأمین می کند و پول کمی هم به آن ها می دهد. مطالبی که آقای ردگریو در این مورد ذکر کرده ما ذیلاً می آوریم، به ویژه از آن جهت شگفت انگیز است، که سال ۱۸۶۰ در میان سال های رونق صنایع پنبه در انگلستان یگانه است و علاوه بر این سطح دستمزد بالاست زیرا تقاضای فوق العاده ی نیروهای کارگری نه تنها با کم جمعیت شدن ایرلند برخورد پیدا نموده است بلکه با مهاجرت بی سابقه ای نیز که از مناطق کشاورزی انگلستان و اسکاتلند به طرف استرالیا و آمریکا انجام گردید و هم چنین با نقصان واقعی جمعیت که در برخی از مناطق کشاورزی انگلستان بدان جهت روی داده بود که از طرفی طبق نقشه ی آگاهانه ای به نیروی حیاتی لطمه وارد شده بود و از سوی دیگر سوداگران گوشت انسانی سابقاً شیریه ی جمعیت فعال این مناطق را کشیده بودند، تقارن یافته بود. و با وجود همه ی این ها آقای ردگریو چنین می گوید: "این نوع کار

به طور کلی تجربه به سرمایه دار می آموزد که همواره اضافه جمعیتی وجود دارد یعنی اضافه ای نسبت به احتیاجات ارزش افزائی آنی سرمایه و علی رغم این که اضافه جمعیت مزبور از نسل های انسانی ای تشکیل می شود که فرسوده و کم عمرند و به سرعت هر کدام دیگری را می رانند و یا به عبارت دیگر هنوز نرسیده چیده می شوند<sup>۱۱۱</sup>. ولی از سوی دیگر تجربه به ناظر فهیم نیز نشان می دهد که با چه سرعت و عمقی تولید سرمایه داری، تولیدی که از لحاظ تاریخی تازه دیروز دست به کار شده، به ریشه ی

---

(کار کودکان پرورشگاه ها) که گران قیمت است (high- priced labour) فقط از آن جهت مورد جست و جو قرار می گیرد که کارگر دیگری نمی توان یافت. مزد عادی برای پسر بچه ی ۱۳ ساله ای تقریباً ۴ شیلینگ در هفته است. اما ۵۰ تا ۱۰۰ چنین پسر بچه ای را مسکن دادن، لباس پوشاندن و خوراک دادن و نیز آن ها را تحت نظر پزشک قرار دادن و به خوبی مراقبت نمودن و با وجود این همه مقداری کمی هم پول دادن با سرانه ی ۴ شیلینگ در هفته و افعلاً امکان پذیر نیست". (Rep. Of the Insp. Of Factories for ۳<sup>rd</sup> April ۱۸۶۰, p. ۲۷).

آقای ردگریو فراموش می کند به ما بگوید آن چه را که کارخانه دار نمی تواند برای ۵۰ یا ۱۰۰ نفر پسر بچه ای که مشترکاً منزل دارند و خوراک و پوشاک آن ها مشترکاً تأمین می شود انجام دهد، چگونه خود کارگر خواهد توانست با ۴ شیلینگ مزد برای اطفال خود تهیه نماید. برای جلوگیری از هرگونه تفسیرات اشتباه آمیز از این متن متذکر می شوم که پس از وضع قانون کارخانجات در سال ۱۸۵۰ و تنظیم اوقات کار و غیره، صنایع پنبه ای انگلستان را باید به مثابه ی صنعت نمونه تلقی نمود. کارگر انگلیسی صنعت پنبه از هر حیث بالاتر از رفقای هم کار خود که در کشورهای قاره ی اروپا کار می کنند، قرار دارد. "کارگر صنعتی پروسی دستکم هفته ای ده ساعت بیش از رقیب انگلیسی خود کار می کند و هنگامی که در خانه با دستگاه نساجی خویش کار می کند خود به خود حدود کار اضافی وی نیز از بین می رود".

(Rep. of the Insp. of Fac. ۳<sup>1</sup> st oct. ۱۸۵۵, p. ۱۰۳)

همین ردگریو بازرس کارخانجات پس از نمایشگاه سال ۱۸۵۱ به کشورهای قاره ای اروپا و از جمله به فرانسه و پروس مسافرت کرد تا وضع کارخانجات آن کشورها را مطالعه کند. وی درباره ی کارگر صنعتی پروس چنین می گوید: "مزدی که وی دریافت می نماید درست برای غذای ساده و آسایش کمی، که وی به آن عادت دارد و به آن قانع است، کفایت می کند... وی بدتر از رقیب انگلیسی خود زندگی می نماید و سخت تر از او کار می کند".

(Rep. of the Insp. of Fact. ۳<sup>1</sup> st oct. ۱۸۵۵, p. ۸۵)

۱۱۱ - "کارگرانی که کار بیش از اندازه می کنند با سرعت شگفت انگیزی می میرند ولی جای آن ها که از بین می روند فوراً دوباره پُر می شود و این زیاد تغییر یافتن بازیگران تعبیری در صحنه ایجاد نمی کند." "England and America" London ۱۸۳۳, Vol. I. p. ۵۵.

(مصنف: ا. ج. ویکفیلد (E. G. Wakefield).

توده های مردم حمله ور گردیده است و چگونه انحطاط جمعیت صنعتی فقط به وسیله ی جذب عناصر ابتدائی دهات کُند می شود و نیز چگونه خود کارگران دهات نیز، با وجود هوای آزاد و اصل انتخاب طبیعی، که در میان آنان این همه نیرومند است و فقط به قوی ترین افراد امکان زندگی می دهد، شروع به زوال کرده اند<sup>۱۱۲</sup>. ولی برای سرمایه که با این همه "دلایل پسندیده" رنج ها و مصائب نسل های کارگری اطراف خود را نفی می کند، دورنمای انحطاط انسانیت و از بین رفتن غیرقابل اجتناب جمعیت همان قدر مؤثر است که خطر سقوط احتمالی خورشید بر زمین. طی هرگونه سفته بازی هر کس به خوبی می داند که روزی طوفان حتماً در می رسد ولی هر کس امیدوار است، پس از آن که باران طلا نصیب خود او شد و آن را در جای مطمئنی نهاد، این بلا به سر همسایه اش فرود آید. (اندر پس مرگ من چه دریا چه سراب) *Après moi le déluge!* شعار هر سرمایه دار و هر کشور سرمایه داری است. بنابراین سرمایه به هیچ وجه توجهی نسبت به سلامت و دوران زندگی کارگر ندارد مگر این که به حکم جامعه به رعایت آن وادار

<sup>۱۱۲</sup> - مراجعه کنید به:

(Public Health. Sixth Report of the Medical officer of the Privy Council ۱۸۶۳<sup>(۴)</sup>) که به سال ۱۸۶۴ در لندن انتشار یافته است. این گزارش به ویژه درباره ی کارگران کشاورزی بحث می کند. "کنت نشین ساترلند Sutherland به مثابه ی یکی از پیشرفته ترین کنت نشین ها تلقی شده است. ولی بررسی های اخیر آشکار می سازد که در بخش های این ناحیه، که از قدیم به علت داشتن مردان خوش اندام و سربازان رشید این همه شهرت داشته است، اکنون اهالی به نژادی نحیف و مردنی انحطاط یافته اند. در سالم ترین نقاط، روی تپه هایی که در برابر دریا قرار گرفته اند، چهره ی کودکان چنان ضعیف و رنگ پریده است که نظیر آن را می توان فقط در هوای زهرآلود پس کوچه های لندن دید".

(Thornton: „Over- population etc.“ p. ۷۴- ۷۵).

"در واقع اینان شبیه به ۳۰ هزار کوهستانیان عیاش اسکاتلندی galant Highlanders هستند که در پس کوچه ها و حیاط های گلاسکو با فواحش و دزدان هم زیستند".

گردد<sup>۱۱۳</sup>. به شکایات درباره ی انحطاط جسمانی و مغنوی، مرگ زودرس، شکنجه های کار طاقت فرسا سرمایه چنین جواب می دهد: "چگونه باید از این رنج ها نگران بود در صورتی که هم آن ها هستند که شادمانی (منافع) ما را فراهم می سازند؟ ولی به طور کلی باید گفت که این امر منوط به حسن نیت یا سوءنیت افراد سرمایه دار نیست. رقابت آزاد قوانین ذاتی تولید سرمایه داری را مانند قوانین عینی ماهرانه به افراد سرمایه دار تحمیل می کند"<sup>۱۱۴</sup>.

---

<sup>۱۱۳</sup> - "با این که سلامت توده های مردم یکی از عوامل مهم سرمایه ی ملی است، ما خود را ناچار از این اعتراف می بینیم که سرمایه داران به هیچ وجه در صدد آن نیستند که این گنجینه را حفظ کنند و به آن ارزش دهند ... رعایت سلامت کارگران به کارخانه داران تحمیل شده است."

(روزنامه ی تایمز ۵ نوامبر ۱۸۶۱). "مردان وست رایدینگ West Riding به منزله ی پارچه سازان تمام بشریت تلقی شده اند... سلامت توده های کارگر فدا شد و طی یکی دو نسل نژاد آن ها به انحطاط می گرائید ولی واکنشی به وجود آمد. ساعات کار کودکان محدود شد و غیره." ("Report of the Registrar General for October ۱۸۶۱", p. ۳۲۲).<sup>۱۱۴</sup> - مثلاً به همین سبب است که از آغاز سال ۱۸۶۳ دیده می شود که ۲۶ مؤسسه که در ناحیه ی استافورد شایر دارای کوزه گری های وسیعی هستند و از آن جمله بنگاه و ج وود Wedgwood و پسران، ضمن تذکر نامه ای "مداخله ی ماهرانه ی دولت" را تقاضا می کنند. "رقابت با سرمایه داران دیگر" هیچ گونه امکان محدود ساختن زمان کار کودکان و غیره را به طور "داوطلبانه" به آن ها نمی دهد. "بنابراین هر اندازه ما از مضاری که فوقاً ذکر شد متأسف باشیم غیرممکن است که از آن ها به وسیله ی توافقی بین کارخانه داران اجتناب نمود... با توجه به نکات مذکور ما به این نتیجه رسیده ایم که وضع یک قانون اجبارکننده ضرورت یافته است."

(Child. Empl. Com. ۱st. Rep. ۱۸۶۳, p. ۳۲۲)

**یادداشت الحاقی به زیر نویس ۱۱۴ - گذشته ی بسیار نزدیک می تواند مثال بارزی در این مورد به شمار آید. ترقی قیمت پنبه در دوران فعالیت پُر تَب و تاب صنعت موجب شد که صاحبان کارخانجات بلاک برن Blackburn با یکدیگر درباره ی زمان کار در کارخانجات خود برای مدت مشخصی که موعد آن در آخر سال ۱۸۷۱ سر می رسید، توافق نمایند. در این اوضاع و احوال کارخانه داران متمول تر که در عین حال هم پارچه باف و هم ریسنده بودند این کم شدن میزان تولید را که در اثر توافق مزبور به وجود آمده بود مورد استفاده قرار دادند و در کارخانه های خویش بر شدت و بسط کار خویش افزودند و بدین طریق منافع کلانی به زیان کارخانه داران کوچک تحصیل نمودند. کارخانه داران کوچک که در تنگنا قرار گرفته بودند کارگران را دعوت کرده آن ها را تحریک به آژیتاسیون جدی به منظور تحصیل**

تعیین روزانه ی عادی کار نتیجه ی چندین قرن مبارزه میان سرمایه دار و کارگر است. ولی تاریخ این مبارزه دو جریان متضاد را نشان می دهد. مثلاً کافی است که قانون کارخاتجات انگلستان در زمان حاضر با آئین نامه ی کار انگلستان از سده ی ۱۴ تا نیمه ی قرن هجدهم مورد مقایسه قرار گیرد<sup>۱۱۰</sup>. در حالی که قوانین جدید کارخاتجات روزانه ی کار را اجباراً کوتاه می کنند، آن آئین نامه می کوشید که با قوه ی قهریه روزانه ی کار را تطویل نماید. بدیهی است که دعاوی سرمایه در حال جنینی و آغاز کارش، یعنی آن گاه که هنوز حق خویش را برای مکیدن مقدار مشخصی از اضافه کار، نه تنها فقط به زور مناسبات اقتصادی بلکه با کمک قدرت دولتی، تأمین می نمود، نسبت به آن چه که وی در سن بلوغ لندنکنان و علی رغم خویش اضطراراً گذشت نموده است بسیار کوچک و حقیر است. قرن ها لازم بود تا در اثر تکامل شیوه ی تولید سرمایه داری کارگر "آزاد" به میل و رضای خود حاضر شود، یعنی اجتماعاً مجبور گردد، تمام اوقات زندگی فعال خود و حتی تمام استعداد کار خویش را به بهای وسائل عادی معیشت بفروشد و بدین طریق از حق ارشدیت خویش در برابر بشقابی عدس صرف نظر نماید. بنابر این طبیعی است که آن تطویل روزانه ی کاری، که سرمایه از نیمه ی قرن چهاردهم تا پایان قرن هفدهم کوشیده است به زور دولت به کارگران بزرگسال تحمیل نماید، تقریباً با مرزهای زمان کاری تطبیق نماید که در نیمه ی دوم قرن نوزدهم دولت برای جلوگیری از تبدیل خون کودکان به سرمایه در گوشه و کنار تحمیل می کند.

---

نه ساعت کار در روز نمودند و به آن ها وعده دادند که برای این منظور با پول خود به آنان کمک خواهند نمود.

<sup>۱۱۰</sup> - این آئین نامه ی کار که در همان زمان در فرانسه و هلند نیز دیده می شود، به طور کلی در انگلستان فقط هنگامی لغو گردید که مدت ها پیش شرایط تولید این آئین نامه را کنار گذاشته بود.

مثلاً آن چه امروزه در ایالت ماساچوست Massachusetts، که تا این اواخر هنوز به مثابه ی آزادترین ایالت جمهوری آمریکای شمالی محسوب می شد، به مثابه ی حدود دولتی کار کودکان کم تر از ۱۲ سال اعلام گردیده است، در نیمه ی قرن هفدهم در انگلستان روزانه ی کار عادی پیشه وران نیرومند، کشتکاران تناور و آهنگران کوه پیکر به شمار می آمد<sup>۱۱۱</sup>.

طاعون بزرگی که بسیاری از مردم را نابود ساخت بهانه ی وضع نخستین آئین نامه ی کارگران "Statute of Labourers" (بیست و سومین سال سلطنت ادوارد سوم، ۱۳۴۹) گردید. گفته می شود بهانه (نه علت، زیرا این قبیل قوانین قرن ها پس از آن که بهانه ناپدید شده است باقی می مانند) این طاعون آن چنان بود که درباره ی آن یک نویسنده ی توری<sup>\*</sup> Tory چنین گفته است: "دشواری یافتن کارگر به قیمت مناسب (یعنی به قیمتی که مقدار

---

<sup>۱۱۱</sup> - "هیچ کودکی کم تر از ۱۲ سال نباید در کارخانه ای بیش از ۱۰ ساعت در روز به کار واداشته شود." (از آئین نامه ی ماساچوست، ۶۳ فصل ۱۲)

"General Statutes of Massachusetts" ۱۲, ch. ۶۳

(این تصویب نامه ها از سال ۱۸۳۶ تا سال ۱۸۵۸ انتشار یافته اند). "کاری که در جریان ده ساعته ی روز در کارخانجات پنبه، پشم، ابریشم، کاغذ، شیشه سازی و کتان و هم چنین در کارخانجات فلزکاری انجام می گردد بایستی به مثابه ی روزانه ی قانونی کار تلقی گردد. مقرر می گردد که از این پس نباید هیچ صغیری که در کارخانه استخدام شده است بیش از ده ساعت در روز یا ۶۰ ساعت در هفته به کار گماشته شود و نیز از این پس هیچ خردسالی کم تر از ده سال نباید به عنوان کارگر در هیچ کارخانه ی این ایالت پذیرفته شود"

" ۶۱- and " State of New-Oersey. An Act of limit the hours of labour etc.

۶۲ " (قانون ۱۱ مارس ۱۸۵۵)

- هیچ صغیری بین ۱۲- ۱۵ سال نباید در هیچ کارگاهی بیش از ۱۱ ساعت در روز، یا قبل از ساعت ۵ صبح و یا پس از ساعت ۷ و نیم شب به کار گماشته شود.

July ۱, ۲۳ § ۳۹, ch. "Revised Statutes of the State of Rhode I stand etc." ۱۸۵۷.

\* - منتسب به حزب توری ها Tories- حزب زمینداران بزرگ و متوسط انگلستان که در زمان رجعت سلسله ی استوارت تشکیل گردید (۱۶۶۰) و سپس در ۱۸۳۰ نام حزب محافظه کار به خود گرفت. حزب مزبور در دوران معاصر جنبه ی زمینداری خود را تقریباً از دست داده است.

مناسبتی کار فوق العاده در اختیار کارفرمایان قرار دهد) در واقع غیر قابل تحمل گردیده است"<sup>۱۱۷</sup>. در نتیجه هم دستمزدهای مناسب و هم حدود روزانه ی کار به وسیله ی قوه ی قهریه ی قانون تحمیل گردید. این آخرین نکته که اکنون به تنهائی مورد علاقه ی ماست. در آئین نامه ی ۱۴۹۶ تکرار شده است (به هنگام سلطنت هانری هفتم). روزانه ی کار برای کلیه ی پیشه وران (artificers) و کارگران کشاورزی می بایستی از ماه مارس تا ماه سپتامبر از ساعت ۵ صبح تا ساعت ۷ شب ادامه یابد (چیزی که هیچ گاه به موقع اجرا در نیامد). ولی ساعات غذا عبارت بود از یک ساعت برای صبحانه، یک ساعت و نیم برای ناهار و نیم ساعت برای نان ساعت چهار، یعنی درست دو برابر وقتی که به وسیله ی قانون کارخانجات مورد اجرای کنونی تعیین گردیده است"<sup>۱۱۸</sup>. در زمستان کار می بایستی از ساعت ۵ صبح آغاز شده تا تاریکی شب با همان فاصله ها امتداد یابد. آئین نامه ای از ملکه ی الیزابت (سال ۱۵۶۲) برای تمام کارگرانی که "روزانه و هفتگی اجیر شده اند" مدت روزانه ی کار را بدون تغییر باقی می گذارد ولی می کوشد تا فواصل آن را به

---

<sup>۱۱۷</sup> - (Sophisms of Free Trade, ۷ edit. London ۱۸۵۰, p. ۲۰۵) با وجود این همین توری اعتراف می کند که: "مصوبات پارلمان درباره ی تنظیم دستمزدها به ضرر کارگران و به سود کارفرمایان در دوران طولانی ۴۶۴ سال قوت قانونی داشت. عده ی نفوس افزایش یافت و این قوانین زائد و مزاحم گردید." (همان نوشته صفحه ۲۰۶).  
<sup>۱۱۸</sup> - ج- وید J. Wade درباره ی این آئین نامه به حق متذکر می شود که: "از آئین نامه ی ۱۴۹۶ چنین بر می آید که غذا معادل ثلث درآمد پیشه ور و نصف درآمد کارگر کشاورزی به حساب می آمده است. این نکته نشان دهنده ی آن است که سطح استقلال میان کارگران نسبت به وضع کنونی بیش تر بوده است. زیرا غذای پیشه وران و کارگران کشاورزی اکنون نمودار بخش بیش تری از دستمزد آن هاست."

(J. Wade: History etc. " p. ۲۴, ۲۵ and ۵۷۷) خطا بودن این ادعا، که گویا تفاوت موجود معلول رابطه ی قیمت بین خوراک و پوشاک آن زمان و امروز است از یک نظر بسیار سطحی به نوشته ی اسقف فلیت وود Fleetwood تحت عنوان (چاپ اول، لندن ۱۷۰۷ و چاپ دوم لندن ۱۷۴۵) "Chronicon Pretiosum etc." آشکار می گردد.

دو ساعت و نیم برای تابستان و ۲ ساعت برای زمستان تقلیل دهد. ناهار باید فقط یک ساعت طول بکشد و "نیم ساعت خواب بعدازظهر" باید فقط بین اواسط مه و میانه ی اوت مجاز شمرده شود. برای هر ساعت غیبت بایستی یک پنی از مزد کسر شود. معهداً شرایط کارگران در عمل بهتر از کتاب قانون بود. ویلیام پتی، پدر اقتصاد و تا حدی مخترع آمارگری در نوشته ای که در ثلث آخر سده ی هفدهم انتشار یافته می گوید: "کارگران ( Labouring men که در آن هنگام به کارگران کشاورزی اطلاق می شده است) ده ساعت در روز کار می کنند و بیست غذا در هفته می خورند از این قرار: سه غذا در هر روز کار و دو غذا در روز یک شنبه. از این رو روشن است که اگر آن ها بخواهند جمعه شب را روزه بگیرند و غذای ظهرشان را طی یک ساعت و نیم صرف نمایند، در صورتی که اکنون دو ساعت برای این منظور صرف می کنند یعنی از ساعت ۱۱ صبح تا یک بعدازظهر، یا به عبارت دیگر اگر یک بیستم بیش تر کار کنند و یک بیستم کم تر مصرف نمایند، یک دهم مالیاتی که فوقاً ذکر شده است قابل وصول می گردد"<sup>۱۱۹</sup>. آیا دکتر آندریو یور\* محق نبود که فریاد می کرد قانون ۱۲ ساعت کار سال ۱۸۳۳ به مثابه ی رجعت به ازمه ی تاریکی است؟ به هر حال مقررات مندرج در آئین نامه که به وسیله ی پتی ذکر گردیده است در مورد کارآموزان نیز جاری است. ولی شکایت ذیل چگونگی کار کودکان راحتی در آخر قرن هفدهم نشان می دهد: "جوانان ما در انگلستان تا زمانی که هنوز کارآموز نشده اند هیچ کاری انجام نمی دهند و آن گاه طبعاً برای این که پرورش یافته پیشه وران کاملی شوند

---

<sup>۱۱۹</sup> - (W. Petty: „Political Anatomy of Ireland“ ۱۶۷۲. edit. ۱۶۹۱, p. ۱۰) - \* Andrew Ure (۱۷۷۸-۱۸۷۵) شیمی دان و اقتصاددان انگلیسی یکی از مدافعین سرسخت سرمایه داری و صنعت بزرگ.



وقت زیاد لازم دارند (۷ سال). به عکس آلمان مورد ستایش است زیرا آن جا کودکان از گهواره به بعد لاقلاً "با اشتغال به کار کمی بار می آیند" <sup>۱۲۰</sup>.

طی قسمت اعظمی از قرن هجدهم یعنی تا دوران صنعت بزرگ هنوز سرمایه توفیق نیافته بود که جز در مورد کارگران کشاورزی، سرتاسر هفته ی کارگر را در برابر پرداخت ارزش هفتگی نیروی کارش به چنگ آورد. این امر که

"A Discours on the Necessity of Encouraging Mechanick" <sup>۱۲۱</sup>  
"Industry" London ۱۶۸۹. p. ۱۳.

مکولی (\*) Macaulay که تاریخ انگلستان را به سود ویک (\*\*\*) و بورژوازی تحریف کرده است بلیغانه چنین انشاد می کند: "عادت به کار و اداستن کودکان نابالغ... به درجه ای در قرن هفدهم شیوع داشت که با وضع صنعت آن زمان تطبیق نمی کرد. در نورویچ Norwich مرکز اصلی صنایع پنبه یک کودک شش ساله نیز شایسته ی کار کردن تلقی می گردید. نویسندگان مختلفی از این زمان که برخی از آنان شهرت مردمان بسیار با حسن نیتی نیز داشتند با شور تمام این امر را گوشزد می کردند که تنها پسر بچه ها و دختران جوان در این شهر ثروتی ایجاد می کنند که سالیانه ۱۲ هزار لیره بر مخارج زندگی خود آن ها فزونی دارد. هر قدر ما با دقت بیش تری تاریخ گذشته را مورد مطالعه قرار می دهیم بیش تر به این نتیجه می رسیم که نظریه ی کسانی که مدعی هستند دوران ما پُر از عیوب تازه ی اجتماعی است مردود است... آن چه واقعاً تازه است عبارت از هوش و ذکاوتی است که فساد را کشف می کند و انسانیتی است که به آن تسکین می بخشند." ("History of England", V. I. P. ۴۱۷). مکولی می توانست باز مثالی از دوستان تجارت در قرن هفدهم که "بسیار با حسن نیت بودند" ذکر کند که با شور تمام داستان کودک چهار ساله ای را نقل می کند که در یکی از بیمارستان های هلند به کار گماشته شده بود و نیز متذکر گردد که چگونه این نمونه ی "نقوای تحقق یافته" به مثابه ی سرمشق در کلیه ی نوشته های بشردوستانی نظیر مکولی تا زمان آدام اسمیت نقل گردیده است. این نکته صحیح است که هر قدر بیش تر کارخانه جانشین کارگاه پیشه وری گردد آثار استثمار کار کودکان بیش تر دیده می شود. این بهره کشی از کار کودکان در کلیه ی از منته تا حدی نزد دهقانان وجود داشته است و هر قدر یوغ اسارت دهقان سخت تر می گردد این بهره کشی نیز بیش تر توسعه می یابد. گرایش سرمایه را نمی توان نادیده گرفت. ولی هنوز فلاکت ها به اندازه ی پدیده ی کودک دو سر نادرند. به همین جهت است که با این همه شور مورد توجه "دوستان تجارت" روشن بین می گردد و آن را مانند چیزی که مخصوصاً قابل ستایش است تلقی نموده تقلید از آن را به معاصرین و آیندگان توصیه می کنند. همین فریب کار اسکاتلندی، همین مکولی زیباگوی می گوید: "امروز فقط سخن از انحطاط شنیده می شود در صورتی که من جز پیشرفت چیزی نمی بینم". زهی چشم و به ویژه زهی گوش!

(\*) - توماس مکولی (۱۸۰۰-۱۸۵۹) - تاریخ نویس انگلیسی از مکتب لیبرال.

(\*\*) - ویک Wighs - حزب بورژوازی صنعتی انگلستان همزمان با حزب توری و رقیب آن حزب، بعدها این حزب تعبیر نام داد و حزب لیبرال خوانده شد.

کارگران امکان داشتند با مزد چهار روزه زندگی تمام هفته ی خود را بگذرانند موجب آن بود که آن ها دلیل قانع کننده ای برای دو روز کار بیش تر به نفع سرمایه دار نمی دیدند. بخشی از اقتصاددانان انگلیسی که در خدمت سرمایه بودند با شدت تمام علیه این سخت سری کارگران برخاست در حالی که بخش دیگر آن به دفاع از کارگران پرداخت. برای مثال به مشاخره ای که بین پوست لت وایت وایت Postlethway، کسی که فرهنگ تجارتش در آن زمان به اندازه ی نوشته های مشابه امروزی مک کولوخ Mac Culloch و مک گریگور Mac Gregor شهرت داشت، و مؤلف سابق الذکر کتاب " Essay on Trade and Commerce" گوش فرا دهیم<sup>۱۱</sup>.

پوست لت وایت از جمله می گوید: "من نمی توانم به این مشاهدات مختصر پایان دهم بدون این که گفتار فرومایه ای را که در دهان بسیاری هست ذکر کنم. می گویند در صورتی که کارگر (industrious poor) طی پنج روز مزد کافی برای زندگی خود دریافت نماید دیگر نمی خواهد ۶ روز کامل کار کند. لذا به این نتیجه می رسند که ضروری است از راه مالیات یا به هر وسیله ی دیگر قیمت ارزاق را چنان گران کرد که پیشه ور و کارگر کارخانه مجبور

---

<sup>۱۱</sup> - یکی از مدعیان سرسخت کارگران همین مصنف مجهولی است که در متن ذکر گردیده و کتاب ذیل را "An Essay on Trade and Commerce, Containing Observation on Taxation etc." London ۱۷۷۰ Polonius Arthur Young، این آمارگر پُرگو و وصف ناپذیر، نیز قبلاً در نوشته ی خود تحت عنوان "Consideration on Taxes" London ۱۷۶۵، از همین روش پیروی کرده است. از میان مدافعین کارگران باید در مرحله ی اول از جاکوب و اندرلینت Money، (J. Vanderlint) London ۱۷۲۴ "answers all things" و ناتانیل فوستر کشیش "An Enquiry into the Causes of: Nathaniel Forster the Present High Price of Provisions", London ۱۷۶۷، دکتر پرایس Dr. Price و به ویژه از پوست لت وایت، چه در ملحقی به فرهنگ عمومی دادوستد وجه در اثر دیگرش تحت عنوان: "Great Britain's Commercial Interest explained and improved", London, ۱۷۵۵. o edit. نمود. همین فاکت ها را می توان نزد بسیاری از نویسندگان آن زمان مشاهده کرد از جمله نزد جوزیاه توکر Josiah Tucker.

شوند هر هفته شش روز کامل کار کنند. من اجازه می‌خواهم که با عقیده‌ی این سیاستمداران بزرگ، که در راه بردگی دائمی مردم زحمتکش این کشور کمر بسته‌اند، موافقت نداشته باشم.

### "The perpetual slavery of the Working people"

اینان ضرب المثل **all work and no play** (فقط کار کردن و بازی نداشتن موجب بلاهت است) را فراموش می‌کنند. آیا انگلستان از نبوغ و استعداد پیشه‌وران و کارگران کارخانه‌های خویش که تا کنون در همه‌جا موجب اعتبار و شهرت محصولات انگلیسی شده‌اند، بر خود نمی‌بالد؟ این امر مورهون چه چیز بوده است؟ احتمالاً هیچ چیز دیگری غیر از نحوه و شیوه‌ی بدیعی که توده‌ی کارگری ما برای تفریح خویش دارد موجبات این وضع را فراهم نکرده است. اگر کارگران ما مجبور می‌بودند که تمام سال همه‌ی ۶ روز هفته را کار کنند و همواره همان عملیات را تکرار نمایند محققاً از بداعت آن‌ها کاسته می‌شد و به جای آن که شاد و تردست باشند بلید تنبل می‌گردیدند. آیا با وجود چنین بردگی آن‌ها شهرت خود را به جای آن که حفظ کنند از دست نمی‌دهند؟ چه نوع مهارت هنری می‌توان از حیواناتی که با چنین شدت مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند (**hard driven animals**) انتظار داشت؟...

بسیاری از آنان در ظرف ۴ روز کاری را که یک نفر فرانسوی در ۵ یا ۶ روز می‌کند انجام می‌دهند. ولی اگر قرار باشد که انگلیس‌ها دائماً اعمال شاقه انجام دهند آن گاه بیم آن می‌رود که از فرانسویان نیز پائین‌تر افتند (**degenerate**). اگر ملت ما از لحاظ دلاوری خود در جنگ شهرت یافته است، آیا نمی‌گوئیم که وی از طرفی این شهرت را مورهون روز بیف‌ها و

پودینگ های خوب انگلیسی است و از سوی دیگر مرهون روح آزادی مشروطیت ماست؟ چرا پس نبوغ، نیرو و مهارت عالی پیشه وران و کارگران ما نباید مرهون نوع ویژه ی تفریح آن ها باشد؟ امیدوارم که اینان دوباره نه چنین امتیازی را از دست بدهند و نه زندگی خوبی را فرو گذارند که منشاء مهارت در کار و جسارت آن هاست<sup>۱۲۲</sup>.

به این مطالب مصنف کتاب *Essay on Trade and Commerce* چنین جواب می دهد: "چنان چه طبق مقررات خداوندی است که باید روز هفتم هفته را جشن گرفت، این متضمن آن است که روزهای دیگر هفته تعلق به کار داشته باشد (مقصود وی سرمایه است چنان که اکنون خواهیم دید). پس نمی توان آن هائی را که می خواهند دیگران را به اجراء این دستور خداوندی وادار کنند سنگ دل و بیرحم خواند... در باره ی این که به طور کلی انسان طبعاً گرایش به سوی تنبلی و راحت طلبی دارد، می توان به وسیله ی تجربه ی قابل تأسفی در مورد توده های کارگران ما پی برد. اینان به طور متوسط بیش از چهار روز در هفته کار نمی کنند مگر در صورتی که وسائل زندگی گران شود... فرض کنیم که یک بوشل گندم نماینده ی کلیه ی وسائل زندگی یک نفر کارگر باشد و ۵ شیلینگ، قیمت داشته باشد و نیز فرض کنیم که کارگر به وسیله ی کار خویش روزانه یک شیلینگ به دست آورد. بنابر این به بیش از ۵ روز کار در هفته احتیاج ندارد و این مدت ۴ روز خواهد بود اگر قیمت بوشل گندم به ۴ شیلینگ بالغ گردد... اما چون در این کشور پادشاهی دستمزد به نسبت بهای وسایل زندگی بسیار بالا قرار گرفته است، کارگر کارخانه ای که ۴ روز کار می کند پول زیادتری نیز دریافت می نماید و

---

Postlethwayt: eld. „First Preliminary Discourse“ p. ۱۴. -<sup>۱۲۲</sup>

با آن می تواند بقیه ی هفته را بیکار زندگی کند... امیدوارم به قدر کافی این نکته را روشن ساخته باشم که ۶ روز کار معتدل در هفته به هیچ وجه بردگی نیست. کارگران کشاورزی ما همین طور کار می کنند و کلیه ی ظواهر نشان می دهد که آنان خوشبخت ترین زحمتکشاند (labouring poor)<sup>۱۲۳</sup>. ولی هلندی ها در کارخانجات خود بدین طریق کار می کنند و ملت بسیار سعادتمندی به نظر می رسند. فرانسویان نیز به شرط این که روزهای تعطیل زیادی مانع کارشان نشود به همین نحو عمل می کنند.<sup>۱۲۴</sup>... ولی کارگران کارخانه های ما این فکر ثابت را در دماغ خود راه داده اند که چون انگلیسی هستند بنابراین حق خون امتیاز آزادتر و مستقل تر بودن را نسبت به توده های کارگری همه ی کشورهای اروپایی به دست آورده اند. تا آن جا که این اندیشه در دلیری سربازان ما مؤثر است تا حدی مفید تواند بود ولی هر قدر کم تر میان کارگران کارخانه ها نفوذ داشته باشد هم برای خود آنان بهتر است و هم برای دولت. کارگران نباید هیچ گاه خود را مستقل از بالادستان خود بیابانگارند

### "independent of their superiors"

... در کشور سوداگری چون کشور ما، که شاید  $\frac{۷}{۸}$  از مجموع جمعیتش را کسانی تشکیل می دهند که یا کم دارند و یا اصلاً هیچ دارایی ندارند، تشویق عوام فوق العاده خطرناک است<sup>۱۲۵</sup>. تا هنگامی که فقرای صنعتی ما تسلیم به

<sup>۱۲۳</sup> - "An Essay etc." خود او در صفحه ی ۹۶ کتاب خود نقل می کند که این خوشبختی کارگران کشاورزی انگلیسی از چه مقوله بوده است. وی می گوید: "قدرت فعاله ی آن ها" "their working powers", دائماً با شدیدترین وجهی در کشش است "on the stretch". اینان نمی توانند بدتر از این زندگی نمایند و نه سخت تر از این کار کنند.

<sup>۱۲۴</sup> - مذهب پروتستان با تبدیل اکثر اعیاد سنتی بروز کار نقش مهمی در تکوین سرمایه ایفاء می کند.

<sup>۱۲۵</sup> - ۵۷, ۵۵, ۹۷, ۹۶, ۴۱, ۱۵, p.p. "An Essay etc."

این نشوند که در برابر همین مزد چهار روزه ی کنونی خود ۶ روز کار کنند، این معالجه کامل نخواهد بود<sup>۱۲۶</sup>.

برای نیل بدین منظور و نیز برای "ریشه کن ساختن تنبلی، عنان گسیختگی و پریشان گوئی درباره ی آزادی های رمانتیک" و هم چنین برای "تقلیل عوارض فقر، و تهییج روح صنعتی و پائین آوردن قیمت کار در کارخانه"، قهرمان وفادار به سرمایه ی ما داروی قاطعی را پیشنهاد می کند و آن این است که مردم زحمتکشی را که خرج آنان به عهده ی اداره ی نیکوکاری عمومی است و در یک کلمه بینوایان را در "خانه ی کار ایده آلی" *an ideal workhouse* محبوس سازند و این خانه باید "خانه ی وحشت" *House of Terror* باشد<sup>۱۲۷</sup>. در این "خانه ی وحشت" در این "خانه ی ایده آل کار" کار باید بدین قرار باشد: "روزانه چهارده ساعت به نحوی که پس از کسر اوقات غذاخوری ۱۲ ساعت تمام و کمال باقی بماند"<sup>۱۲۸</sup>.

۱۲ ساعت کار روزانه در "خانه ی کار ایده آل"، در خانه ی وحشت سال ۱۷۷۰! شصت و سه سال بعد، در سال ۱۸۳۳، وقتی که پارلمان انگلیس مقرر داشت که در چهار رشته ی مشخص صنعت، کار کودکان ۱۳ تا ۱۸ سال نباید از ۱۲ ساعت تمام در روز بیش تر باشد چنین به نظر رسید که گویا

---

<sup>۱۲۶</sup> - همان اثر صفحه ی ۶۹- جاکوب و اندرلینت پیش از این در سال ۱۷۳۴ روشن ساخته است که راز شکایت سرمایه داری از تنبلی مردم زحمتکش به طور ساده در این قرار دارد که آن ها می خواهند با همان مزد به جای ۴ روز ۶ روز کار انجام شود.  
<sup>۱۲۷</sup> - p. ۲۴۲. "An Essay etc.", چنین خانه ی کار ایدالی بایستی به صورت یک خانه ی وحشت درآید نه مانند نوانخانه ای برای بینوایان که در آن جا حساسی خوراک دریافت دارند و همیشه لباس داشته باشند و فقط کمی کار کنند.  
<sup>۱۲۸</sup> - "In this ideal. Workhouse the poor shall work ۱۴ hours in a day, allowing proper time for meals, in such manner that there shall remain ۱۲ hours of neat labour" و نیز در همین اثر می گوید: "فرانسوی ها به این افکار شورانگیز ما درباره ی آزادی می خندند" (همان کتاب صفحه ی ۷۸).

آخرین روز صنعت انگلستان در رسیده است. در ۱۸۵۲ هنگامی که لویی بناپارت، به منظور تملق در برابر بورژوازی، خواست روزانه ی کار قانونی را تغییر دهد توده ی کارگران فرانسه یک صدا فریاد برآورد که: "قانون تقلیل ساعات کار به ۱۲ ساعت تنها چیز خوبی است که از زمان قانونگذاری جمهوریت برای آن ها باقی مانده است"<sup>۱۲۹</sup>. در زورخ کار کودکان کم تر از ۱۰ سال به ۱۲ ساعت محدود گردیده است، در آرگوی \*Argovie کار اطفال ۱۳ تا ۱۶ ساله در سال ۱۸۶۲ به ۱۲ ساعت و نیم تا ۱۲ ساعت تقلیل یافت. و نیز در اطریش به سال ۱۸۶۰ در مورد کودکان ۱۴ تا ۱۶ سال چنین شد<sup>۱۳۰</sup>. اگر آقای مکولی بود از شور طرب فریاد بر می داشت: "زهی پیشرفت پس از ۱۷۷۰!"

<sup>۱۲۹</sup> - "آنان به ویژه از آن جهت با کار روزانه ی بیش از ۱۲ ساعت مخالفت می ورزند که قانون مربوط به تعیین ساعات کار یگانه چیز نیکی است که از قانونگذاری زمان جمهوریت برای آنان باقی مانده است."

(„Rep. of Insp. of Fact. ۳۱st. Oct. ۱۸۵۶.“, p. ۸۰).

قانون فرانسوی ۱۲ ساعت کار مصوب ۵ سپتامبر ۱۸۵۰ که سواد ی از فرمان حکومت موقت ۲ مارس ۱۸۴۸ است و رنگ و جلای بورژوائی به آن داده شده، بدون استثناء شامل کلیه ی کارگاه ها می شود. پیش از این قانون روزانه ی کار در فرانسه حد و حدودی نداشت. کار در کارخانه ها از ۱۴ تا ۱۵ ساعت و گاه بیش تر امتداد می یافت. در این مورد به کتاب آقای بلانکی *Blanqui* تحت عنوان *Des classes ouvrières en France, pendant l'annee* ۱۸۴۸. مراجعه شود. مقصود بلانکی انقلابی نیست بلکه منظور آن آقای بلانکی اقتصاددانی است که از جانب دولت مأمور بازرسی درباره ی وضع کارگران گردیده بود.

\* - ارگوی یکی از کانتون های سوئیس آلمانی زبان است که کرسی آن شهر آرو *Aarau* است.

<sup>۱۳۰</sup> - در مورد آئین نامه ی مربوط به روزانه ی کار، بلژیک به مثابه ی یک دولت بورژوائی، نمونه است. لرد هوارد دولدن *Lord Howard de Welden* وزیرمختار انگلستان در ربار بروکسل ضمن گزارشی که در ۱۲ مه ۱۸۶۲ به فورن آفیس *Foreign Office* (وزارت خارجه) می دهد چنین می نویسد: "روژیه *Rogier* وزیر به من گفت که کار کودکان نه به وسیله ی قانون سراسری و نه از راه آئین نامه های محلی محدود نگشته است. وی اظهار می داشت که طی سه سال اخیر دولت در هر دوره ی اجلاسیه ی مجلسین تصمیم داشت طرح قانونی در این مورد تقدیم دارد ولی هر بار نگرانی و علاقه به این که مبادا

آن "خانه ی وحشت" برای بینوایان را که روح سرمایه ی ۱۷۷۰ در عالم رویا می دید چند سال پس از آن به صورت "کارگاه" برای خود کارگران کارخانه ها برپا گردید. نام این خانه فابریک است. و این بار رنگ ایده آل در برابر واقعیت پرید.

## ۶- مبارزه برای تحصیل روزانه ی عادی کار- تحدید زمان کار به وسیله ی قوه ی قهریه ی قانون- قوانین کارخانه ای انگلیس از ۱۸۳۳ تا ۱۸۶۴

پس از قرن ها کوشش، هنگامی که سرمایه موفق گردید روزانه ی کار را تا آخرین سرحد عادی آن امتداد دهد و از آن حد نیز تا مرزهای روز طبیعی ۱۲ ساعته بتازد<sup>۱۳۱</sup>، با پیدایش صنعت بزرگ، در ثلث آخر سده ی هجدهم فرو ریزی بهمن آسا، قهری و بیرون از اندازه به وقوع پیوست. کلیه ی مرزهایی که به وسیله ی آداب و رسوم، طبیعت، سن و جنس، شب و روز استقرار یافته بود یک باره به هم ریخت. حتی مفاهیم روز و شب، که با سادگی دهقانی در

---

قانونگزاری با اصل آزادی مطلق کار انطباق پیدا نکند مانع غیرقابل عبوری در برابر دولت گردید<sup>۱۳۱</sup>.

۱۳۱- "محققاً بسیار جای تأسف است که طبقه ای از مردم مجبور باشد هر روز ۱۲ ساعت کار طاقت فرسا کند. اگر ساعات غذا و رفت و برگشت های به کارگاه نیز حساب شود این مدت در ۲۴ ساعت به ۱۴ ساعت بالغ می گردد... مسأله ی سلامتی به کنار، امیدوارم هیچ کس منکر این واقعیت نشود که از لحاظ اخلاقی چنین جذب کردن کاملی از اوقات طبقات زحمتکش، بدون انقطاع از سن ۱۳ سالگی و در رشته هائی از صنعت "ازاد"، آن هم از زمان لطیف ترین سال های زندگی، دردی فوق العاده زیان آور و وحشتناک است... به مصلحت اخلاق عمومی جامعه، به منظور پرورش مردمی محکم و لایق و برای این که توده های عظیم مردم بتوانند به طور شایسته از زندگی استفاده نمایند، باید طلب کرد که در کلیه ی رشته های صنعت بخشی از هر روز کار برای غذا خوردن و استراحت تخصیص داده شود".

(Leonard Horner: „Reports of Insp. of Fact. for ۳۱st. Dec. ۱۸۴۱“)



آنین نامه های قدیمی ذکر شده بود، به حدی درهمی یافت که در سال ۱۸۶۰ یک قاضی انگلیسی ناگزیر گردید که برای روشن ساختن مفهوم روز و شب واقعاً به ریزه کاری های تلمودی\* دست بزند<sup>۱۳۲</sup>. سرمایه در منتهای عشرت و شادکامی جشن داشت.

ولی به محض این که طبقه ی کارگر از سرگیجه ی ناشی از سروصدای تولید تا حدی به خود آمد مقاومت وی آغاز گردید. این مقاومت بدو در انگلستان که زادگاه صنعت بزرگ است روی داد. با این وجود امتیازاتی که طبقه ی کارگر به چنگ آورد تا مدت سی سال صرفاً به صورت اسمی باقی ماند. از ۱۸۰۲ تا ۱۸۳۳ پارلمان سه قانون کار تصویب نمود ولی مزورانه یک شاهی هم برای تأمین اجراء اجباری آن و به وجود آوردن کارمندان لازم برای این کار و غیره تصویب نکرد<sup>۱۳۳</sup>. این قوانین به صورت متونی

---

\*- تلمود Talmud مجموعه ی قوانین روایتی (سنت)، اصول دین، اخلاق و احادیث یهود است (قرن دوم تا ششم میلادی). چون جماعتی از یهودیان قشری با تعصب خاصی تلمود را مورد تفسیر و تعبیر قرار داده کوشیده اند از متون آن همه چیز را انتزاع کنند، در زبان های اروپایی شیوه ی تلمودی به شیوه ای اطلاق می شود که با ریزه کاری ها می کوشد از متن معینی معانی مختلف بیرون آورد و نیز شیوه ای که کلمات و متون را حجت می داند شیوه ی تلمودی خوانده می شود.

<sup>۱۳۲</sup> - به حکم مسترج. اچ. اوتوی J. H. Otwey. مراجعه شود.

(Belfast, Hilary Sessions, County Antrim ۱۸۶۰)

<sup>۱۳۳</sup> - امری که صفت خاص رژیم لوئی فیلیپ، پادشاه بورژوا، را به خوبی نشان می دهد این است که تنها قانون کارخانجات که در زمان سلطنت وی تصویب شده، یعنی قانون ۲۲ مارس ۱۸۴۱، هیچ گاه به مورد اجرا در نیامده است. این قانون برای کودکان بین ۸ و ۱۲ سال هشت ساعت، برای اطفال بین ۱۲ و ۱۶ سال و غیره ۱۲ ساعت کار مقرر می دارد. این قانون با استثنائات خود کار شبانه را حتی برای کودکان ۸ ساله نیز مجاز می کند. در کشوری که کوچک ترین موش نیز تحت نظر پلیس است، مراقبت در اجراء این قانون به حسن نیت "دوستان تجارت" محول شده است. تنها پس از سال ۱۸۵۳ است که دولت بازرسی برای یکی از ایالات، یعنی ایالت شمال، معین کرده است. امر دیگری نیز که به طور کلی مشخص تکامل جامعه ی فرانسه است این است که قانون لوئی فیلیپ تا انقلاب ۱۸۴۸ تنها و یگانه قانونی است که در این مورد در کارگاه عظیم قانون سازی فرانسه، کارگاهی که همه ی مسائل را دربر می گیرد، به وجود آمده است.

مرده باقی ماندند. "واقعیت این است که پیش از قانون ۱۸۳۳ کودکان و جوانان را تمام شب، تمام روز یا شب و روز با هم، بنا به دلخواه خود، به کار وا می داشتند"<sup>۱۳۴</sup> "Were Worked".

فقط پس از قانون کارخانجات Factory Act سال ۱۸۳۳ است، که صنعت جدید روزانه ی عادی کار را به دست آورد. کارخانجات پنبه، پشم، کتان و ابریشم مشمول مقررات این قانون می شدند. هیچ چیزی بهتر از تاریخ قوانین کارخانجات انگلیس از ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۶ نمی تواند روح سرمایه را آشکار سازد.

قانون ۱۸۳۳ اعلام می دارد که روزانه ی معمولی کار در کارخانجات باید از ساعت پنج و نیم صبح شروع شود و ساعت هشت و نیم شب پایان یابد. بین این حدود، که مدت ۱۵ ساعت را دربر می گیرد، گماشتن اشخاص جوان به کار، (یعنی اشخاصی که بین ۱۳ و ۱۸ سال هستند) در هر بخش روز قانونی است. ولی این نکته مفروض است که دیگر جوان واحدی نباید بیش از ۱۲ ساعت در جریان یک روز کار کند، به استثناء برخی موارد خاص که پیش بینی شده است. ماده ی ششم قانون مقرر می دارد: "که در جریان هر روز به هر یک از اشخاصی، که مدت کار آن ها محدود شده است، باید لااقل یک ساعت و نیم فرصت غذا خوردن داده شود". گماشتن اطفال کم تر از ۹ سال، به استثناء مواردی که بعداً ذکر خواهد شد، ممنوع گردید و کار کودکان بین ۹ تا سیزده سال به ۸ ساعت در روز محدود شد. کار شبانه، یعنی طبق این قانون کار بین ساعت هشت و نیم شب و پنج و نیم صبح برای کلیه ی اشخاصی که سنشان بین ۹ و ۱۸ سال است ممنوع گردید.

<sup>۱۳۴</sup> - ۵۱. "Rep. of Insp. of Fact. ۳۰th April ۱۸۶۰." p.

قانونگذاران در راه دست درازی به آزادی سرمایه در مکیدن نیروی کار افراد بالغ، یا آن طور که خود بیان می کنند در دست درازی "به آزادی کار" به قدری زیاد پیشرفته بودند که ناگزیر سیستم ویژه ای برای پیش گیری از چنین نتایج وحشتناکی که ممکن بود در این مورد از قانون کارخانجات ناشی گردد به وجود آوردند.

در نخستین گزارش شورای مرکزی کمیسیون ۲۵ ژوئن ۱۸۳۳ چنین گفته شده است که: "بزرگ ترین عیب قانون کارخانجات، به نحوی که اکنون تنظیم یافته است، این است که قانون مزبور این ضرورت را به وجود می آورد که کار کودکان تا آخرین امتداد روزانه ی کار افراد بالغ گسترش یابد. تنها علاج این عیب، در صورتی که نخواستیم با محدود ساختن کار افراد بالغ عیب بزرگ تری به وجود آوریم، عبارت از این طرح است که دو ردیف از کودکان به کار گماشته شوند". بنابر این نقشه ی مزبور زیر نام سیستم تعویض "System of Relay" استقرار یافت (Relay در زبان انگلیسی به همان مفهوم فرانسه ی آن است یعنی تعویض اسب های پستی در منزلگاه های مختلف) به طوری که مثلاً از ساعت پنج و نیم صبح تا یک و نیم بعدازظهر یک دسته از کودکان بین ۹ تا ۱۳ سال و از یک و نیم بعدازظهر تا ساعت هشت و نیم شب دسته ی دیگری به مالیند بسته می شدند و از این قرار.

برای پاداش آقایان کارخانه داران، که طی ۲۲ سال گذشته کلیه ی قوانین مصوب راجع به کار کودکان را با شرم آورترین صورتی ندیده گرفته بودند، اکنون حبی را که به خورد آنان می دادند زر اندود می کردند. پارلمان مقرر داشت که از اول مارس ۱۸۳۴ هیچ طفل کم تر از ۱۱ سال، و از اول مارس ۱۸۳۵ هیچ کودک کم تر از ۱۲ سال، و از اول مارس ۱۸۳۶ هیچ طفل

سیزده ساله نباید بیش از ۸ ساعت در کارخانه کار کند. این "لیبرالیزم" پر از توجه نسبت به سرمایه از آن جهت بیش تر قابل قدردانی بود که دکتر فاز Dr. Farre، سرآ. کارلیل Sir A. Carlisle، سرب، برودی Sir B. Brodie، سر سی. بل Sir C. Bell و مسترگوتری Guthrie و غیره در یک کلمه مشهورترین پزشکان و جراحان لندن ضمن اداء شهادت خود در برابر مجلس عوام اظهار داشته بودند که فی التأخیر آفات! Periculum in mora. دکتر فار حتی با خشونت بیش تری اظهار داشت: "لازم است که فوراً قوانینی وضع گردد تا بتوان از تحمیل مرگ و میر پیش رس در تمام اشکالش جلوگیری نمود و مطمئناً این شیوه (شیوه ی کارخانجات) باید به مثابه ی یکی از بیرحمانه ترین اسلوب های تحمیل مرگ و میر تلقی گردد"<sup>۱۳۰</sup>. همین پارلمان "اصلاح شده" که از راه مرحمت نسبت به کارخانه داران هنوز اطفال کم تر از ۱۳ سال را به هفته ای ۷۲ ساعت کار در جهنم کارخانه محکوم می ساخت، به عکس در فرمان آزادی، که باز در آن جا هم آزادی را قطره قطره می چکاند، به کار واداشتن هر برده ی سیاه پوست را به بیش از ۴۵ ساعت در هفته برای کشتداران ممنوع نمود.

ولی سرمایه که به هیچ وجه از این مراحم متأثر نگردیده بود، دست به آژیتاسیون پر سروصدای چندین ساله زد. آژیتاسیون مزبور به طور کلی به دور مسأله ی سن آن عده ای می چرخید، که تحت نام کودک کارشان به هشت ساعت محدود گردیده و برخی وظایف دبستانی به عهده ی آن ها قرار داده شده بود. بنابر انسان شناسی سرمایه داری طفولیت در سن ۱۰ سالگی، و با

---

<sup>۱۳۰</sup> - „Legislation is equally necessary for the prevention of death, in any form in which it can be prematurely inflicted, and certainly this must be viewed as a most cruel mode of inflicting it“.

دست بالا، در ۱۱ سالگی پایان می یافت. هر قدر موعد مقرر برای اجراء کامل قانون کارخانجات، یعنی سال شوم ۱۸۳۸، نزدیک تر می شد جنجال و هیجان کارخانه داران شدیدتر می گردید. در واقع آنان موفق گشتند دولت را تا حدی مرعوب سازند به طوری که وی در ۱۸۳۵ لایحه ای مبنی بر پانین آوردن حد سنی اطفال از ۱۳ به ۱۲ سال پیشنهاد نمود. در این میان فشار از خارج (Pressure from without) بیش از پیش تهدیدآمیز گردید. جرأت مجلس عوام یاری نکرد و حاضر نشد که اطفال ۱۳ ساله را بیش از ۸ ساعت در روز به زیر چرخ های جگرنوت\* سرمایه بیاندازد و قانون ۱۸۳۳ به موقع اجرا در آمد و هم چنان بی تغییر تا ژوئن سال ۱۸۴۴ باقی ماند.

طی ده سالی که قانون مزبور کار کارخانجات را، در ابتداء جزئاً و سپس کاملاً، تنظیم نمود، گزارش های رسمی بازرسان مملو از شکایات درباره ی عدم امکان اجراء آن است. نظر به این که قانون ۱۸۳۳ اربابان سرمایه را مجاز ساخته بود که به اختیار خود ۱۵ ساعت بین ساعت پنج و نیم صبح و هشت و نیم عصر را تنظیم کنند، کار ۱۲ ساعته یا ۸ ساعته ی هر فرد بالغ یا کودک را به میل خود شروع کنند، متوقف سازند و یا پایان بخشند و حتی برای اشخاص مختلف ساعات غذای متفاوتی تعیین نمایند، این آقایان به زودی "سیستم جدیدی برای تعویض" اختراع کردند که طبق آن اسب های کار در منزلگاه های ثابتی عوض نمی شدند بلکه همواره آن ها را از نو در منزل جدیدی به مال بند می بستند. ما بیش تر از این در برابر زیبایی این سیستم مکث نمی کنیم زیرا باید بعداً باز در این باره صحبت کنیم. ولی با نظر اول

---

\* - چرخ Juggeraut یا Djaggernat - اشاره به ارابه ی حامل مجسمه ی ویشنوی Vichnou الهییت دوم از تثلیث هندی است، که هر سال به هنگام تشکیل دسته ی مذهبی در برابر معبد شهر جگرنوت مؤمنین متعصب خود را به زیر چرخ های آن می اندازند.

می توان دریافت که این سیستم نه تنها قانون کارخانه را از حیث روح آن بلکه از جهت ظاهر آن نیز تماماً زیر پا گذارده است. چگونه با چنین دقتداری پیچیده ای که در مورد هر کودک و هر کارگر بالغ وجود داشت بازرسان می توانستند مواد قانونی مربوط به زمان کار و غیره را به اجرا برسانند؟ در بسیاری از کارخانجات همان رفتار خشونت آمیز و همان رسوائی ها از نو حکمفرما گردید. ضمن مصاحبه ای با وزیر کشور (۱۸۴۴) بازرسان کارخانجات عدم امکان هر نوع بازرسی را، با وجود سیستم تعویضی که اخیراً عملی شده است، ثابت نمودند<sup>۱۳۶</sup>. ولی در این میانه شرایط تغییر یافته بود. کارگران کارخانه، به ویژه از سال ۱۸۳۸، قانون ۱۰ ساعت کار را شعار اتحاد اقتصادی خود قرار داده بودند هم چنان که چارت \* (Charte) را به منزله ی شعار اتحاد سیاسی خویش پذیرفته بودند. حتی گروهی از کارخانه داران که مؤسسه ی خود را طبق قانون ۱۸۳۳ منظم نموده بودند پی در پی عریضی به مجلس فرستاده "رقابت" خلاف اخلاق این "برادران دروغی" را، که در نتیجه ی بیشتری بیش تر و شرایط مساعدتر محلی امکان تخلف از مقررات قانونی را یافته بودند، فاش ساختند. علاوه بر این، علی رغم این که هر کارخانه دار مایل بود عنان از جیبی خویش را باز گذارد، رؤسا و رهبران سیاسی طبقه ی کارخانه دار به آنان توصیه می کردند که رفتار و زبان دیگری را درباره ی کارگران اختیار نمایند. در حقیقت آنان برای کامیابی کارزاری که

۱۳۶ - (P. ۶, "Rep. of Insp. of Fact. ۳۱th October ۱۸۴۹.")

\* چارت یاشارت- به منشور ۶ ماده ای جنبش انقلابی طبقه ی کارگر انگلستان اطلاق می شود که در سال ۱۸۳۷ تنظیم یافته و به منزله ی برنامه ی مبارزه برای تحقق میرم ترین مطالبات سیاسی طبقه ی کارگر در آن دوران تلقی گردیده است. منتسبین به این جنبش را چارتیست و خود جنبش را چارتیزم chartisme نامیده اند. بنا به گفته ی لنین جنبش چارتیزم "نخستین جنبش واقعاً وسیع توده ای نهضت انقلابی پرولتری است که بر مبنای سیاسی قرار گرفته است".

در مورد لغو قانون غلات آغاز کرده بودند به پشتیبانی کارگران احتیاج داشتند. به همین سبب آنان وعده کردند که نه تنها جیره ی نان را دو برابر کنند بلکه قانون ده ساعت کار را به مثابه ی جزئی از دوران هزار ساله ی سیطره ی آزادی تجارت به شمار آورند<sup>۱۳۷</sup>. بنابراین این کارخانه داران نمی توانستند با تصمیمی مبارزه کنند که تازه می خواست قانون ۱۸۳۳ را به واقعیت تبدیل نماید. بالاخره توری ها (اشراف زمیندار) که مقدس ترین منافعشان، یعنی بهره زمین، مورد تهدید قرار گرفته بود، با انزجار بشردوستانه ای علیه "اعمال ردیالانه"<sup>۱۳۸</sup> دشمنان خود به غرش در آمدند.

بدین طریق ملحقه ی قانون کارخانجات در ۷ ژوئن ۱۸۴۴ به وجود آمد. این قانون در ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۴ مورد اجراء قرار گرفت. قانون مزبور گروه جدیدی از کارگران، یعنی زنان بیش از ۱۸ سال را، تحت حمایت گرفت. اینان از هر جهت برابر با افراد بالغ تلقی شدند و کار آن ها به ۱۲ ساعت در روز محدود گردید و کار شب نیز برای آنان ممنوع شد و غیره. برای نخستین بار قانونگذار، خود را مجبور دید که کار افراد کبیر را مستقیماً و رسماً تحت مراقبت قرار دهد. در گزارش کارخانه مربوط به سال های ۴۵ - ۱۸۴۴ به طنز چنین گفته شده است: "تا کنون حتی یک مورد هم به استحضار ما نرسیده است که زنان کبیر درباره ی این تجاوز به حقوق خود اعتراض کرده

<sup>۱۳۷</sup> - ۹۸. P. ۱۸۴۸. ۳۱th Oct. „Rep. of Insp. of Fact.

<sup>۱۳۸</sup> - در گزارش خود لئونارد هورنر به طور رسمی کلمات "nefarious practice" را به

کار برده است" <sup>۷۶</sup> p. ۱۸۵۹. ۳۱st. Oct. „Reports of Insp. of Cact.

باشند<sup>۱۳۹</sup>. کار اطفال کم تر از ۱۳ سال به ۶ ساعت و نیم، و در شرایط مشخصی به هفت ساعت در روز تقلیل داده شد<sup>۱۴۰</sup>.

برای جلوگیری از سوءاستفاده هائی که به وسیله ی "سیستم تعویض" تقلبی انجام می گیرد قانون مزبور مقررات تفصیلی ذیل را از جمله پیش بینی کرده است: "روزانه ی کار کودکان و جوانان باید از زمانی حساب شود که کودک یا جوانی کار خود را در کارخانه از صبح آغاز می کند". به نحوی که اگر مثلاً A کار خود را ساعت ۸ صبح شروع نماید و B در ساعت ۱۰ دست به کار شود، روزانه ی کار برای B باید در همان ساعتی پایان یابد که کار A خاتمه می پذیرد. آغاز روزانه ی کار باید طبق یک ساعت عمومی تنظیم گردد، مثلاً بنابر ساعت راه آهن مجاور، که زنگ کارخانه باید با آن تطبیق کند. کارخانه دار باید اعلان چاپی درشت خطی را در کارخانه بچسباند و در آن آغاز، پایان و تنفس های روزانه ی کار را قید نماید. اطفالی که کار خود را قبل از ظهر شروع می کنند دیگر نباید پس از ساعت ۱ بعدازظهر به کار گماشته شوند. بنابر این گروه بعدازظهر باید شامل کودکانی باشد که قبل از ظهر کار نکرده اند. یک ساعت و نیم زمانی که برای غذا تخصیص داده شده است باید در باره ی کلیه ی کارگران مورد حمایت قانون، در اوقات واحد روز، اعمال گردد و لااقل یک ساعت پیش از ساعت ۳ بعدازظهر باشد. هیچ کودک یا جوانی نباید قبل از ساعت یک بعدازظهر بیش از ۵ ساعت به کار گمارده شود بدون این که به وی لااقل نیم ساعت وقت غذا خوردن داده شده باشد.

---

<sup>۱۳۹</sup> - P. ۱۵. "Rep. etc. for ۳۰th Sept. ۱۸۴۴."

<sup>۱۴۰</sup> - قانون، گماشتن کودکان را به کار ده ساعته در صورتی مجاز می شمرد، که کار آن ها یک روز در میان انجام گیرد نه در روزهای پی در پی. این شرط به طور کلی بلا اجرا ماند.



هیچ کودک، جوان یا زنی نباید در موقع غذا خوردن در کارگاهی از کارخانه، که در آن قسمتی از پروسه ی کار انجام می گیرد، بماند و غیره. چنان که دیده شد این مقررات دقیق که اوقات، حدود و توقف های کار را، نظامی وار چنین یک شکل و طبق ضربه های ساعت، تعیین می کند، به هیچ وجه محصول بافته های دماغی پارلمان نبود. این مقررات که از شرایط و اوضاع و احوال ناشی شده اند تدریجاً به مثابه ی قانون طبیعی تولید جدید تکامل یافته اند" فورمول بندی آن ها، شناسائی رسمی و اعلام دولتی آن ها محصول مبارزه ی طبقاتی طولانی ای است. یکی از نخستین نتایج قانون مزبور این شد که روزانه ی کار مردان بزرگسال کارگر مشمول همین محدودیت ها گردید زیرا در اغلب پروسه های تولیدی هم کاری کودکان، جوانان و زنان کارگر پرهیزناپذیر بود. بنابر این جمعاً و به طور کلی در دوره ی بین ۱۸۴۴ و ۱۸۴۷، روزانه ی کار ۱۲ ساعته قاعده ی عام و متحد الشکل کلیه ی رشته های صنعتی شد که قانون کارخانجات شامل آن ها می گردید.

ولی با این وجود کارخانه داران، تا این "پیشرفت" با "عقب گردی" جبران نشد، به آن تن در ندادند، با فشار آن ها مجلس عوام حداقل سن کودکان قابل استثمار را از ۹ سال به هشت سال تقلیل داد تا "عده ی اضافی نی از کودکان کارخانه" را برای سرمایه تأمین نماید و طلبی را که وی بنا به قانون شرع و عرف داشت بپردازد<sup>۱۴۱</sup>.

<sup>۱۴۱</sup> - "نظر به این که تقلیل ساعات کار کودکان موجب آن خواهد گردید که عده ی بیش تری از آنان به کار گمارده شوند، چنین به نظر رسید که الحاق عده ای از اطفال بین ۸ و ۹ ممکن است جبران افزایش تقاضا را بکند". (P. ۱۳. "Rep. etc. ۳۰th. Sep. ۱۸۴۴.)

سال های ۱۸۴۶-۴۷ در تاریخ اقتصادی انگلستان دوران سازند. قانون غلات ملغی گردید، حقوق گمرکی از ورود پنبه و مواد خام دیگر برداشته شد و تجارت آزاد به مثابه ی رهنمود قانونگزاری اعلام گردید! خلاصه آن که پادشاهی هزار ساله شکفتن آغاز نمود. از سوی دیگر، ضمن همین سال هاست که جنبش چارتیستی و آژیتاسیون در باره ی ده ساعت کار به نقطه ی اعلای خود رسید. توری های انتقام جو برای اینان متحدینی شدند. علی رغم مقاومت متعصبانه ی سپاه عهدشکن هواداران آزادی تجارت، به رهبری برای **Bright** و **Cobden**، قانون ده ساعت کار که مدت ها برای تحصیل آن مبارزه شده بود به تصویب پارلمان رسید.

قانون جدید کارخانات که در ۸ ژوئن ۱۸۴۷ به تصویب رسید چنین مقرر داشت که از اول ژوئیه ۱۸۴۷ روزانه ی کار "اشخاص جوان" (از ۱۳ تا ۱۸ سال) و کلیه ی زنان، به ۱۱ ساعت تقلیل یابد ولی محدود شدن قطعی کار اینان به ۱۰ ساعت از اول ماه مه ۱۸۴۸ به موقع اجرا در آید. بقیه ی قانون فقط عبارت از ملحقه ی اصلاح شده ای از قوانین ۱۸۳۳ و ۱۸۴۴ بود.

سرمایه به کارزار مقدماتی دست زد تا از اجراء کامل قانون در اول مه ۱۸۴۸ جلوگیری نماید. و در واقع خود کارگران را، تحت عنوان این که گویا با تجربه ی خویش دریافته اند، وادار ساختند که به انهدام مجدد دست آورد خویش کمک نمایند. لحظه ی عمل، ماهرانه انتخاب شده بود. "باید به خاطر داشت که در نتیجه ی بحران وحشتناک سال ۱۸۴۶-۴۷، فقر و تیره روزی بزرگی کارگران کارخانه ها را فرا گرفته بود، زیرا بسیاری از کارخانات از میزان کار کاسته و برخی دیگر به کلی کار را متوقف نموده بودند. عده زیادی از کارگران در تنگ دستی به سر می بردند و بسیاری از آنان مقروض شده

بودند. بنابر این می شد تقریباً با اطمینان حساب نمود که اینان داوطلبانه حاضرند کار بیش تری را به عهده گیرند تا بتوانند زیان های گذشته را جبران کرده، قروض خویش را بپردازند و اثاث خود را از گرو در آورند و به جای اشیایی که فروخته اند چیزی بخرند، برای خود و خانواده اشان لباس نو تهیه نمایند و غیره<sup>۱۴۲</sup>.

آقایان کارخانه دار کوشیدند تا تأثیر طبیعی این شرایط را، به وسیله ی یک تنزل عمومی دستمزد به میزان ده درصد، تشدید نمایند. این واقعه را می توان به مثابه ی شادباش گشایش دوران جدید آزادی تجارت تلقی نمود. سپس، به محض این که روزانه ی کار تا ۱۱ ساعت کوتاه شد، باز تنزل دیگری به میزان  $\frac{۸-۱}{۳}$  درصد به دنبال آن آمد و هنگامی که به طور قطع روزانه ی کار به ۱۰ ساعت تقلیل یافت این تنزل دستمزد به دو برابر رسید. بنابر این هر جا که شرایط امکان داد دستمزدها دست کم تا ۲۵٪ تنزل یافت<sup>۱۴۳</sup>.

با چنین شانس های مساعدی بود که آژیتاسیون برای لغو قانون ۱۸۴۷ را میان کارگران آغاز نمودند. همه گونه وسائل فریب و اغواء و تهدید مورد استفاده قرار گرفت ولی همه ی آن ها بی نتیجه ماند. درباره ی نیم دوجین عریضه ای هم که ضمن آن کارگران مجبور شده بودند از "فشار ناشی از این قانون" شکایت کنند، خود شاکیان طی تحقیقات شفاهی اظهار داشتند که امضاء خود را اجباراً به زیر عرایض گذارده اند. "که واقعاً به آن ها فشار

<sup>۱۴۲</sup> - (Rep. of Insp. of Fact. ۳۱st Oct. ۱۸۴۸. "P. ۱۶).

<sup>۱۴۳</sup> - "من ملاحظه نمودم که از آن کسانی که هفته ای ۱۰ شیلینگ دریافت می کردند یک شیلینگ به حساب تنزل عمومی ۱۰٪ دستمزدها و یک شیلینگ و ۶ پنس بابت کوتاه شدن زمان کار کسر می کردند یعنی جمعاً دو شیلینگ و ۶ پنس ولی با تمام این ها اکثریت کارگران به هواداری از قانون ده ساعت کار استوار باقی ماندند" (همان نوشته).

وارد می شود ولی از جانب دیگری غیر از قانون کارخانجات<sup>۱۴۴</sup>. ولی اگر کارخانه داران موفق نگردیدند کارگران را مطابق نظر خود به حرف وادارند، خود آن ها به نام کارگران در مطبوعات و پارلمان به جاروجنجال پُر سروصدائی دست زدند. آنان بازرسان کارخانجات را به مثابه ی نوعی کمیسرهای کنوانسیون\* متهم ساختند، که کارگران بیچاره را بیرحمانه فدای رویاهای جهان اصلاح کن خویش نموده اند. این مانور نیز به شکست منتهی شد. بازرس کارخانجات لنونارد هورنر خود شخصاً و به وسیله ی معاونین خود دست به تحقیقات پُر دامنه در لانکاشایر زد. تقریباً ۷۰ درصد کارگران مورد بازجویی خود را هوادار ۱۰ ساعت کار اعلام نمودند و درصد بسیار کمی از ۱۱ ساعت طرفداری کردند و اقلیت ناچیزی از آنان جانب ۱۲ ساعت کار قدیمی را گرفتند<sup>۱۴۵</sup>.

مانور "خیرخواهانه ی" دیگر از این قرار بود که کارگران بزرگسال مرد را از ۱۲ تا ۱۵ ساعت به کار وادارند و سپس این واقعیت را به مثابه ی بیان تمایلات قلبی پرولتاریا اعلام نمایند. ولی این بازرس "بیرحم" کارخانجات،

---

<sup>۱۴۴</sup> - همان هنگام که من عریضه را امضاء می کردم گفتم که دارم کار بدی انجام می دهم. در این صورت چرا پس آن را امضاء نمودید؟ برای این که اگر رد می کردم مرا به سنگ فرش کوچه پرتاب می کردند. شاکای در واقع خویشتن را مورد فشار و ستم احساس می کرد و نه از طرف قانون کارخانجات" (همان جا صفحه ی ۱۰۲).

\*- کنوانسیون ملی Convention nationale مجلس دوران انقلاب کبیر فرانسه که در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ جانشین مجلس مقننه گردید و تا ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵ بر کشور فرانسه حکومت داشت. همین کنوانسیون است که جمهوریت را در فرانسه اعلام نمود و لویی شانزدهم را محکوم ساخت. کمیسرهای کنوانسیون عبارت از نمایندگانی بودند که مجلس انقلابی برای انجام امور مختلفه ی دولتی در دوران سیادت ژاکوبین ها Jacobins تعیین می نمود.  
<sup>۱۴۵</sup> - (Rep. of Insp. of Fact. ۳۱st. Oct. ۱۸۴۸, P. ۱۷) - ۱۰/۲۷۰ نفر کارگر بزرگسال در ۱۸۱ کارخانه مورد بازجویی قرار گرفتند. اظهارات این کارگران را می توان در بخش الحاق شده به گزارش های مربوط به شش ماهه ای، که در اکتبر ۱۸۴۸ پایان یافته است، دید. این استماع شهود منابع گران بهائی در زمینه های دیگر به دست می دهد.

لئونارد هورنر باز سر رسید. اکثریت "اضافه کاران" اظهار داشتند که: "آن ها بیش تر ترجیح می دهند ۱۰ ساعت کار کنند و مزد کم تری بگیرند ولی چاره ای ندارند. این همه افراد از میان آنان بیکارند، این همه ریسندگان مجبورند مانند قطعه کاران ساده (piecers) کار کنند. اگر آن ها تمدید ساعت کار را نه پذیرند دیگران فوراً جای آن ها را خواهند گرفت به نحوی که برای آنان مسأله بدین قرار مطرح است: یا زمان بیش تری کار کنند و یا به کوچه بیافتند"<sup>۱۴۶</sup>.

کارزار مقدماتی سرمایه با شکست مواجه شد و قانون ده ساعت کار در اول ماه مه ۱۸۴۸ به اجراء در آمد. ولی در این اثناء شکست حزب چار티ست، بازداشت رهبران و تلاشی سازمان آن اعتماد به نفس طبقه ی کارگر انگلیس را متزلزل ساخت. کمی پس از آن قیام ژوئن پاریس که در خون فرونشاند شد موجب گردید که هم در اروپای بری و هم در انگلستان کلیه ی بخش های طبقات حاکمه، زمینداران و سرمایه داران، گزرگان بورس و دکانداران، حمایت طلبان و هواداران آزادی تجارت، دولت و اپوزیسیون، آخوندها و آزاداندیشان، فواحش جوان و تارک دنیای پیر، همه تحت شعار عمومی نجات مالکیت، مذهب، خانواده و جامعه! متحد گردند. همه جا طبقه ی کارگر مردود و مطرود گردید و تحت فشار قانون مظنونین "Le loi des suspects" قرار گرفت. آقایان کارخانه دار دیگر احتیاجی به رودربایستی نداشتند. آن ها نه تنها علیه قانون ده ساعت کار بلکه علیه کلیه ی قوانینی که از سال ۱۸۳۳

<sup>۱۴۶</sup> - همان سند. به شهادتی که به وسیله ی خود لئونارد هورنر جمع آوری شده مراجعه شود. (شماره های ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۹۲، ۹۳ ضمانت گزارش) و هم چنین به شماره های ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۷۰ ضمانت گزارش، که مربوط به تحقیقاتی است که A. معاون بازرس گردآوری کرده است، رجوع نمایند. یکی از کارخانه داران خود در این مورد حقایق را عریان بیان می کند. در همین سند پس از شماره ی ۲۶۵ به شماره ی ۱۴ مراجعه شود.

کوشیده بود تا حدی به بهره کشی "آزاد" نیروی کار عنان بزند، علناً عصیان نمودند. این خود یک نوع مینیاتوری از \*proslavery Rebellion (عصیان برده طلبانه) بود که در مدت بیش از دو سال با وقیح ترین بیشمرمی و خونخوارترین پیگیری ادامه یافت به ویژه آن که این اقدامات برای سرمایه دار عصیانگر ارزان تمام می شد زیرا وی جز پوست کارگانش چیزی به خطر نمی انداخت.

برای درک آن چه که بعداً وقوع یافت باید به خاطر داشت که سه قانون ۱۸۳۳، ۱۸۴۴ و ۱۸۴۷، تا آن جا که یکی از آن ها مقررات دیگری را نسخ نمی کرد، به قوت خود باقی بودند و هیچ یک از آن ها روزانه ی کار کارگران مرد بیش از ۱۸ سال را محدود نکرده بود و نیز این نکته را نباید فراموش کرد که، از سال ۱۸۳۳ دوره ی پانزده ساعته ی کار که از ساعت ۵ و نیم صبح تا ۸ و نیم عصر ادامه داشت، "روز" قانونی محسوب می گردید، و در درون مرزهای آن بدو کار ۱۲ ساعته و بعداً کار ۱۰ ساعته ی جوانان و زنان تحت شرایط پیش گفته اجرا می گردید.

کارخانه داران در این جا و آن جا دست به اخراج قسمتی از افراد جوان و زنانی که نزد آن ها کار می کردند زدند و در پاره ای موارد نیمی از آنان را اخراج کردند ولی به عکس کار شبانه را که تقریباً فراموش شده بود از نو برای مردان بزرگسال برقرار ساختند و فریاد بر می آوردند که قانون ده ساعت کار چاره ی دیگری برای آن ها باقی نگذاشته است.<sup>۱۴۷</sup>

---

\*- اشاره به عصیان ایالات برده طلب جنوب آمریکا است که در سال ۱۸۶۱ پس از الغاء بردگی در گرفت و منجر به جنگ داخلی بین ایالات شمالی و جنوبی آمریکا گردید و تا سال ۱۸۶۵ ادامه داشت.

<sup>۱۴۷</sup> - ۱۳۴، ۱۳۳، P. ۱۸۴۸، "Rep. etc. for ۳۱th October

قدم دوم آن‌ها مربوط به تنفس‌های قانونی برای غذا بود. به اظهارات بازرسان کارخانه‌ها گوش فرا دهیم: "از هنگامی که ساعات کار به ده محدود شده است کارخانه‌داران، با آن که عملاً نظریه‌ی خویش را تا آخرین نتایج نمی‌رسانند، مدعی هستند که اگر مثلاً آن‌ها کارگران را از ساعت ۹ صبح تا ۷ عصر به کار وادارند و به آن‌ها یک ساعت فرصت برای نهار قبل از ساعت ۹ صبح و نیم ساعت بعد از ساعت ۷ عصر، یعنی یک ساعت و نیم برای همه‌ی غذاها بدهند، آن‌گاه آنان به قدر کفایت مقررات قانونی را رعایت کرده‌اند. اکنون در برخی موارد نیم ساعت یا یک ساعت تمام برای نهار تخصیص می‌دهند ولی در عین حال مدعی‌اند که به هیچ وجه اجباری ندارند که قسمتی از این یک ساعت و نیم را در جریان کار ده‌ساعته‌ی روزانه قرار دهند"<sup>۱۴۸</sup>. بنابراین آقایان کارخانه‌دار بر آنند که آن چه قانون ۱۸۴۴ با این همه دقت درباره‌ی اوقات غذا تعیین کرده است گویا فقط به کارگران اجازه می‌دهد که پیش از ورود خود به کارخانه و پس از خروج آن، یا به عبارت دیگر در خانه‌ی خود، بخورند و بنوشند! بدین قرار چرا کارگران نباید نهار خود را پیش از ساعت ۹ صبح صرف نمایند؟ با وجود این حقوق دانان سلطنتی چنین اظهار نظر کرده‌اند که اوقات غذاهای مذکور در فوق "بایستی ضمن تنفس‌های روزانه‌ی واقعی کار اعطاء شود و وادار کردن کارگران به ده ساعت پیاپی کار بدون وقفه از ساعت ۹ صبح تا ۷ عصر برخلاف قانون است"<sup>۱۴۹</sup>.

پس از این براهین بی‌آزار، سرمایه‌عصیان خویش را با اقدامی که مربوط به نص قانون می‌گردید و بنابر این جنبه‌ی قانونی داشت آغاز نمود.

<sup>۱۴۸</sup> - P. ۴۷. „Rep. etc. for ۳۰th April ۱۸۴۸.“  
<sup>۱۴۹</sup> - P. ۱۳۰. „Rep. etc. for ۳۱st October ۱۸۴۸.“

قانون ۱۸۴۴ دوبار به کار واداشتن کودکان ۸ تا ۱۳ ساله را که پیش از ساعت ۱۲ قبل از ظهر به کار اشتغال داشته اند پس از ساعت یک بعدازظهر ممنوع نموده بود. ولی این قانون درباره ی شش ساعت و نیم کار کودکانی که زمان کارشان از ساعت ۱۲ یا بعد از آن شروع می شود به هیچ وجه چیزی مقرر نداشته است! بنابر این ممکن بود کودکان هشت ساله را، به شرط این که کار خود را ساعت ۱۲ شروع کنند، از ساعت ۱۲ تا یک بعدازظهر، یعنی یک ساعت و از ۲ بعدازظهر تا ساعت ۴، یعنی ۲ ساعت، و از ۵ بعدازظهر تا ساعت هشت و نیم، یعنی سه ساعت و نیم، به کار واداشت و از هر جهت در حدود شش ساعت و نیم قانونی باقی ماند! یا بهتر از این. برای این که کار کودکان با کار مردان کارگر تا ساعت ۸ و نیم تطبیق کند، کارخانه داران می توانستند تا ساعت ۲ بعدازظهر کاری به آن ها رجوع کنند و سپس آن ها را بلاانقطاع تا ساعت ۸ و نیم شب در کارخانه نگاه دارند! "و اکنون صراحتاً اعتراف می شود که در نتیجه ی آزمندی کارخانه داران و علاقه ی آن ها به این که ماشین ها را بیش از ده ساعت در حال کار کردن داشته باشند، این پراتیک در انگلستان راه یافته است که پسران و دختران ۸ تا ۱۳ ساله را پس از رفتن جوانان و زنان تا ساعت ۸ و نیم شب و تنها با مردان به کار وادارند"<sup>۱۰۰</sup>. کارگران و بازرسان از لحاظ بهداشتی و اخلاقی اعتراض کردند ولی سرمایه چنین پاسخ می دهد:

"باد اعمال من به گردن من نیست تاریک حق روشن من سند من دلیل

متقن من!"\*

<sup>۱۰۰</sup> - همان جا صفحه ی ۴۲

\* - از درام شکسپیر تحت عنوان "تاجر ونیزی" پرده ی ۴ صحنه ی اول اقتباس شده است.



در واقع طبق ارقامی که روز ۲۶ ژوئیه ۱۸۵۰ در برابر مجلس عوام ارائه شد، تا ۱۵ ژوئیه ۱۸۵۰ علی رغم کلیه ی اعتراضات بالغ بر ۳۷۴۲ کودک در ۲۷۵ کارخانه مشمول این "پراتیک" می شدند<sup>۱۰۱</sup>. تازه این کافی نبود. چشم تیزبین سرمایه کشف کرده بود که قانون ۱۸۴۴ با آن که پنج ساعت کار پیش از ظهر را بدون ۳۰ دقیقه تنفس مجاز نشمرده ولی به هیچ وجه چیزی از این قبیل درباره ی کار بعدازظهر مقرر نداشته است. بنابر این وی تقاضا کرد و این شادمانی برای وی حاصل شد که نه تنها بچه های ۸ ساله ی کارگر را از ساعت ۲ تا ۸ و نیم شب با کار بدون وقفه از پای درآورد بلکه آن ها را گرسنه و تشنه نیز نگاه دارد!

"آری گوشت او مرا باید، این خود از سند برآید"<sup>۱۰۲</sup>\*

این سخت چسبیدن و شیلوک وار به نص قانون ۱۸۴۸ در مورد تنظیم کار کودکان استناد جُستن فقط به منظور فراهم آوردن زمینه ی عصیان علنی نسبت به همین قانون درباره ی کار "جوانان و زنان" بود. به خاطر هست که هدف اساسی و محتوی اصلی این قانون به هم زدن "سیستم قلبی

<sup>۱۰۱</sup> - (Rep. etc. for 31st Oct. 1850. "P. 5, 6).

<sup>۱۰۲</sup> - ماهیت سرمایه چه در شکل گسترش نیافته و چه در صورت تکامل یافته ی آن یکسان است. در قانونی که تحت نفوذ برده داران کمی پیش از درگیر شدن جنگ داخلی آمریکا به سرزمین مکزیک نو تحمیل گردید چنین گفته شده است: کارگر از آن جهت که سرمایه دار نیروی کارش را خریده است "پول وی (پول سرمایه دار) محسوب می گردد".

پاتریسین ها (اشراف) رومی نیز همین نظر را داشتند. پولی را که آن ها به بدهکاران پلبی (توده ی مردم) خویش قرض داده بودند به وسیله ی وسائل زندگی به گوشت و خون بدهکار تبدیل می گردید و بنابر این، این "گوشت و خون" "پول آنان" بود. از آن جا قانون الواح دوازده گانه ی شیلوک پسند به وجود آمده است. از فرضیات لنگه ی Linguet صرف نظر می کنیم که مدعی است پاتریسین های بستانگار گاه به گاه در آن سوی رودخانه ی تییر سوری مرکب از گوشت بدهکاران به راه می انداختند و نیز از فرضیه ی داومر Daumer در باره ی شام مقدس مسیحیان در می گذریم.

\* - شکسپیر همان نمایش نامه و همان جا. گفتار شیلوک Shylock

تعویض" بود. کارخانه داران سرپیچی خویش را با چنین اظهار ساده ای آغاز نمودند که آن مواد از قانون ۱۸۴۴، دامن به ممنوعیت برگماری خودسرانه ی جوانان و زنان به کار، در فواصل کوتاهی، که در اثناء روزانه ی ۱۵ ساعته ی کار، خودسرانه تعیین می شود، تا هنگامی که زمان کار ۱۲ ساعت بود "بالنسبه بی زیان" (comparatively harmless) تلقی می گردد. ولی پس از قانون ده ساعت کار این مقررات به صورت بی عدالتی غیرقابل تحملی (hardship) درآمد<sup>۱۰۳</sup>. بنابر این در نهایت خون سردی به بازرسان اعلام داشتند که خود را مافوق نصوص قانونی قرار می دهند و سیستم قدیمی را از نو با زور خویش مستقر خواهند نمود<sup>۱۰۴</sup>. بنا به اظهار آنان چنین امری به سود خود کارگران بد راهنمایی شده ای خواهد بود که از این راه "می توان به آن ها دستمزد بیش تری پرداخت". "و نیز این یگانه نقشه ی ممکن است که به وسیله ی آن می توان، با وجود قانون ده ساعت کار، سیادت صنعتی بریتانیای کبیر را پا برجا نگاه داشت"<sup>۱۰۵</sup>. "ممکن است که با سیستم تعویض کشف قانون شکنی ها تا حدودی دشوار باشد، ولی چه اهمیتی دارد؟- (what of that?) آیا باید مصالح عالییه ی صنعتی این کشور در درجه ی دوم اهمیت قرار گیرد تا بازرسان کارخانجات و معاونین آن ها کمی بیش تر به زحمت (some little trouble) نیافتند؟"<sup>۱۰۶</sup>.

البته این پُرگوئی ها تأثیری نکرد. بازرسان کارخانجات شروع به اقدامات محاکماتی کردند. ولی به زودی چنان ابری از شکایات کارخانه داران وزیر

---

<sup>۱۰۳</sup> - P. ۲۸. "Reports. etc. for ۳۰th April ۱۸۴۸."

<sup>۱۰۴</sup> - از آن جمله است آش ورت Ashworth بشر دوست ضمن نامه ی کوکرامآبانه ای

خود به لئونارد هورنر. (P. ۴. "Rep. etc. April ۱۸۴۹.")

<sup>۱۰۵</sup> - همان سند صفحه ی ۱۳۴

<sup>۱۰۶</sup> - همان سند صفحه ی ۱۴۰

کشور، سرّ جرج گری Sir Geoege Grey را فرا گرفت که وی ضمن بخش نامه ای به تاریخ ۵ اوت ۱۸۴۸ به بازرسان توصیه نمود: "مادامی که به حد کافی اثبات نشده است که از سیستم تعویض برای واداشتن جوانان و زنان به کار بیش از ده ساعت سوءاستفاده می شود، به طور عموم از اقدامات تعقیبی در مورد نقض قانون خودداری نمایند". بنابر این دستور ج. استوارت J. Stuart، بازرس کارخانه، سیستم تعویض ادعائی را طی کار ۱۵ ساعته ی کارخانه برای تمام اسکاتلند مجاز ساخت به نحوی که سیستم مزبور به زودی در آن ناحیه از نو به طرز قدیم شکوفان شد. ولی به عکس بازرسان انگلیسی اظهار داشتند که وزیر کشور هیچ گونه قدرت دیکتاتوری برای معلق ساختن قانون در اختیار ندارد و به تعقیب قانونی علیه این عصیان برده طلبانه ادامه دادند.

ولی هنگامی که دادگاه ها و دادرسان کنت نشین ها<sup>۱۰۷</sup> (county magistrates) حکم تبرئه صادر می کنند، از جلب سرمایه داران به محاکمه چه حاصلی تواند بود؟ در این محاکم آقایان کارخانه دار خود درباره ی خویش قضاوت می کردند. مثالی در این زمینه ذکر می شود. شخصی به نام اسکریچ Eskrigge که در مؤسسه ی کرشاولیز و شرکاء Kershaw Leese et Co پنبه ریزی دارد، نموداری از سیستم تعویض مشخصی را در مورد کارخانه ی خویش به بازرس کارخانجات ناحیه ی خود پیشنهاد نموده بود. چون این پیشنهاد ردّ شد، وی بدواً خود را آرام نشان داد. چند ماه بعد شخصی به نام

<sup>۱۰۷</sup> - این دادرسان کنت نشین که W. Cobett آن ها را "حقوق نگیران بزرگ" (great unpaid) می خواند، نوعی از قضاات صلح اند که حقوق نمی گیرند و از میان معتمدان محل انتخاب می شوند. در واقع اینان عبارت از محاکم موروثی و خودمانی طبقات حاکمه اند.

رابین سن Robinsion، که وی نیز پنبه ریس بود و اگر چه آدینه\* نام نداشت ولی به هر حال از خویشان اسکریچ به شمار می آمد، به جرم این که شیوه ی تعویضی، عیناً نظیر طرح اسکریچ به موقع اجرا در آورده است، به دادگاه بخش (Borough Justice) استوک پورت Stockport برای محاکمه جلب شده بود. این دادگاه را چهار قاضی، که سه نفر از آن ها پنبه ریس بودند و در رأس آن ها همان اسکریچ گزیرناپذیر قرار گرفته بود، تشکیل می دادند. اسکریچ رابین سن را تبرئه کرد و سپس چنین اظهار داشت که آن چه برای رابین سن حق است برای اسکریچ ناحق نیست. تحت حمایت حکمی که خود داده بود، وی بلافاصله همان سیستم را در کارخانه ی خویش به جریان انداخت<sup>۱۰۸</sup>. شکی نیست که ترکیب چنین محکمه ای خود نقض فاحش قانون بود<sup>۱۰۹</sup>. بازرس هول Howell فریاد می زند که "این قبیل خیمه شب بازی های قضائی ایجاب می کند که راه حلی جست و جو شود... یا قانون را با این قبیل احکام تطبیق دهید، یا اجراء آن را به عهده ی دادگاهی بگذارید که کم تر در آن خطا راه یابد و قرارهای خود را منطبق با قانون

---

\* - آدینه نام سیاه پوستی است، که بنا بر داستان رابین سن کروزو Robinsion Crusoe تألیف دانیل دوفو، به وسیله ی رابین سن از هجوم وحشیان نجات داده شد و وی را در جزیره ای که طوفان، رابین سن را به آن جا انداخته بود یاری کرد. کنایه ی مصنف کاپیتال به آدینه یا توجه به نام رابین سنی است که در متن آمده و به محاکمه جلب گردیده است.

۱۰۸ - ۲۱، ۲۲، P. ۱۸۴۹، "Rep. etc. for ۳۰th April

برای نظائر این مثال ها و مقایسه ی آن ها به همین گزارش صفحات ۴ و ۵ مراجعه شود.  
۱۰۹ - طبق مواد ۱ و ۲ ویلیام چهارم، بند ۲۴ صفحه ی ۱۰، که به قانون کارخانجات سرجان هوب هاونزه Hobhonse معروف شده، چنین مقرر گشته است که هیچ صاحب ریسندگی، بافندگی یا پدر، پسر و برادر چنین کارخانه داری مأذون نیست به عنوان قاضی صلح در مسائلی که مربوط به قانون کارخانجات است شرکت نماید.

نماید... در تمام این قبیل موارد چقدر انسان قاضی حقوق بگیرد را آرزو می‌کند!<sup>۱۶۰</sup>.

حقوق دانان سلطنتی تفسیر کارخانه داران را از قانون ۱۸۴۸ باطل اعلام نمودند ولی نجات دهندگان جامعه از میدان در نرفتند. لئونارد هورنر گزارش می‌دهد: "پس از آن که من طی ۱۰ اقامه ی دعوی در ۷ دادگاه محلی کوشیدم که آن‌ها را وادار به اجراء قانون نمایم و فقط در یک مورد از طرف دادرسان مورد پشتیبانی قرار گرفتم... چنین عقیده دارم که هر تعقیب دیگری برای نقض قانون بیهوده است. آن بخشی از قانون که برای ایجاد یگانگی شکل در مورد ساعات کار وضع شده است... دیگر در لانکاشایر وجود ندارد و من نیز با کارمندان زیردست خود به هیچ وجه وسیله ای در اختیار نداریم تا بتوانیم اطمینان کنیم که، در کارخانه هانی که این به اصطلاح سیستم تعویض حکمفرماست، جوانان و زنان بیش از ده ساعت به کار گمارده نمی‌شوند... آخر آوریل ۱۸۴۹ در منطقه ی من ۱۱۸ کارخانه با این اسلوب کار می‌کردند و تعداد آن‌ها در این اواخر به سرعت ترقی می‌کند. اکنون به طور عموم ۱۳ ساعت و نیم کار می‌کنند، از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۸ شب، و در پاره ای موارد ۱۵ ساعت یعنی از ساعت ۵ و نیم صبح تا ۸ و نیم شب"<sup>۱۶۱</sup>. از ماه دسامبر ۱۸۴۹ لئونارد هورنر صورت ۶۵ کارخانه دار و ۲۹ مراقب کارخانه را در اختیار داشت که متفقاً اظهار داشته بودند که با وجود این سیستم تعویض هیچ شیوه ی بازرسی قادر نیست از کار طاقت فرسای وسیع جلوگیری نماید<sup>۱۶۲</sup>. گاهی همان کودکان و همان جوانان از تالار ریسندگی به کارگاه

<sup>۱۶۰</sup> - همان سند.

<sup>۱۶۱</sup> - P. ۵. "Rep. etc. for ۳۰th April ۱۸۴۹."

<sup>۱۶۲</sup> - P. ۶. "Rep. etc. for ۳۱st Oct. ۱۸۴۹."

بافندگی منتقل می گردیدند و گاه طی ۱۵ ساعت از کارخانه ای به کارخانه ی دیگر رانده می شدند (shifted)<sup>۱۶۳</sup>. چگونه می توان سیستمی را مورد کنترل قرار داد که "از کلمه ی تعویض سوءاستفاده می کند برای این که بازوان کار را مانند ورق بازی با ترکیب های بی نهایتی به هم بُر زند و ساعات کار و استراحت افراد مختلف را چنان روزانه تغییر دهد که هیچ گاه گروه واحد یک دست و کاملی از این بازوان در محل و زمان واحد با یکدیگر کار نکنند"<sup>۱۶۴</sup>.

ولی حتی اگر از کار طاقت فرسای واقعی نیز صرف نظر شود، این سیستم به اصطلاح تعویض یکی از آن محصولات تخیل سرمایه است که فوریه *Fourier\** نیز نتوانسته است در قطعات فکاهی خود تحت عنوان *courtes sèances* از آن برتر بیاندیشد. فقط در این سیستم جاذبه ی کار تبدیل به جاذبه ی سرمایه گردیده است. نظری به طرح هائی که از جانب کارخانه داران در این مورد تنظیم شده است و مطبوعات نیک اندیش نیز آن ها را به مثابه ی نمونه ی "آن چه که درجه ی عاقلانه ای از دقت و اسلوب می تواند انجام دهد" **„what a reasonable degree of care and method can accomplish“** مورد ستایش قرار داده اند، این حقیقت را نشان می دهد. پرسنل کار در پاره ای موارد به ۱۲ تا ۱۵ گروه تقسیم گردیده بود که ترکیب اجزاء آن نیز دائماً تغییر می یافت. در اثناء کار ۱۵ ساعته ی روز، گاه

<sup>۱۶۳</sup> - P. ۲۱. „Rep. etc. for ۳۰th April ۱۸۴۹.“

<sup>۱۶۴</sup> - P. ۹۵. „Rep. etc. ۱. Dec. ۱۸۴۸.“

\* - Francois Charles Fourier (۱۷۷۲ - ۱۸۳۷) - سوسیالیست خیال باف فرانسوی. فوریه علی رغم جنبه های خیال پرستانه ی خود، بنا به گفته ی انگلس؛ نه تنها به انتقاد از جامعه ی موجود پرداخته بلکه تیره روزی جهان بورژوائی را نیز بیرحمانه افشاء نموده است. فوریه یکی از پیش قدمان شرکت های تعاونی *cooperatisme* تلقی می گردد. وی کوشیده است راهی پیدا کند که طبق آن کار از صورت ضرورت اجباری و دیرینه ی خود آزاد شده به صورت کار جالب و دل پذیر درآید.

سرمایه کارگر را برای ۳۰ دقیقه و گاه برای یک ساعت به کار می پذیرفت، سپس او را رها می کرد و باز از نو به کارخانه می آورد و دوباره از کارخانه خارج می ساخت، پی در پی او را از این سو به آن سو برای مدت های تکه پاره شده ای می فرستاد و تا هنگامی که ده ساعت کار کاملاً اجرا نشده بود آبی وی را از نظر دور نمی داشت. این وضع به نمایشی ماند که در صحنه های مختلفه ی پرده ی آن اشخاصی با نقش های متفاوت وارد می شوند. ولی هم چنان که یک بازیگر در تمام مدت درام متعلق به صحنه است، کارگران نیز اکنون در مدت ۱۵ ساعت به کارخانه تعلق دارند، صرف نظر از اوقاتی را که برای آمد و رفت مصرف می نمایند. بدین طریق است که ساعات استراحت به ساعات بطلاتی تبدیل می گردند که گویا کارگران جوان را به میکده و زنان جوان کارگر را به فاحشه خانه سوق می دهد. هر وقت که سرمایه دار وسیله ی تازه ای کشف می کرد تا ماشین آلات خود را بدون افزایش تعداد کارگر ۱۲ یا ۱۵ ساعت به حال کار کردن نگاه دارد، و چنین امری هر روز اتفاق می افتاد، یا کارگر وقت بیش تری از دست می داد و یا مجبور بود با سرعت غذای خود را بلع نماید. به هنگام آژیتاسیون در باره ی ۱۰ ساعت کار، کارخانه داران فریاد می زدند که اگر عمده های سروپا برهنه شکایت می کنند از آن جهت است که منتظرند برای ده ساعت کار مزد دوازده ساعته بگیرند. ولی کارخانه داران اکنون آن طرف مدال را گرفته بودند. آنان مزد ۱۰ ساعته را در مقابل ۱۲ یا ۱۵ ساعت استفاده از نیروهای کار می پرداختند<sup>۱۶۰</sup>. این است کنه مطلب و این است نتیجه گیری کارخانه داران

<sup>۱۶۰</sup> - مراجعه کنید به P. ۶، "Rep. etc. for ۳۰th April ۱۸۴۹." و به توضیحات مفصلی که بازرسان کارخانجات، هوول و ساوندروس درباره ی "shifting system" ضمن گزارش های ۳۱ اکتبر ۱۸۴۸ داده اند و نیز به عریضه ی روحانیون آشتون Ashton و

از قانون ده ساعت کار! همین هواداران آزادی تجارت بودند که با زبانی چرب و نرم و دلی آکنده از عشق انسانی ده سال تمام، در دوران آریتاسیون علیه قانون غلات، با سیر و قظمیر برای کارگران حساب می کردند که در صورت آزادی واردات کار ده ساعته، با وسائلی که صنعت انگلیس در اختیار دارد، کاملاً برای متمول کردن سرمایه داران کافی خواهد بود<sup>۱۶۶</sup>.

سرپیچی دوساله ی سرمایه بالاخره به وسیله ی حکم یکی از چهار دیوان عالی انگلستان (Court of Exchequer) رسمیت یافت. دیوان مزبور درباره ی موردی که رسیدگی به آن به وی مراجعه شده بود در ۸ فوریه ۱۸۵۰ چنین حکم نمود که گرچه کارخانه داران واقعاً علیه روح قانون ۱۸۴۴ عمل می کنند ولی در خود این قانون کلماتی وجود دارد که موجب لغو آن می گردد. با این تصمیم قانون ده ساعت کار ملغی گردید<sup>۱۶۷</sup>. بسیاری از کارخانه داران که تا آن تاریخ هنوز جرأت استقرار سیستم تعویض را برای جوانان و زنان کارگر نکرده بودند، اکنون دو دستی به آن چسبیدند<sup>۱۶۸</sup>.

ولی این پیروزی سرمایه که ظاهراً قطعی به نظر می رسید بلافاصله با واکنشی مواجه گردید. تا آن تاریخ مقاومت کارگران صورت منفی داشت، اگر چه بی تزلزل بود و هر روز تجدید می گردید. ولی اکنون کارگران در

---

حومه ی آن، که در بهار سال ۱۸۴۹ علیه "shift system" به ملکه تقدیم داشته اند، مراجعه شود.

<sup>۱۶۶</sup> - به طور نمونه با نوشته ی ار. اچ. گرگ R. H. Greg (لندن ۱۸۳۷) تحت عنوان: (مسئله ی کارخانه و قانون ده ساعت کار) "The Factory Question and the Ten Hours Bill"، مقایسه شود.

<sup>۱۶۷</sup> - ف. انگلس: "قانون ده ساعت کار در انگلستان" (در مجله ی سیاسی و اقتصادی "Neue Rheinische Zeitung"، که به وسیله ی نگارنده انتشار می یافت. شماره آوریل ۱۸۵۰، صفحه ی ۱۳-) همین دیوان "عالی" در زمان جنگ داخلی آمریکا نیز ابهامی در کلمات کشف نمود که قانون علیه بارگیری و تجهیز کشتی های راهزنان دریائی را مستقیماً به عکس خود مبدل می کرد.

<sup>۱۶۸</sup> - "Rep. etc. for ۳۰th April ۱۸۵۰."



میتینگ های لانکاشایرو یورکشایر به طور علناً تهدیدآمیزی به اعتراض پرداخته، می گفتند پس قانون ۱۰ ساعت کار جز خیمه شب بازی و نیرنگ پارلمانی چیز دیگری نبوده و هیچ گاه وجود نداشته است! بازرسان کارخانجات به طور جدی به دولت درباره ی این که تضاد طبقاتی تا سرحد باور نکردنی به وخامت گرائیده است اعلام خطر نمودند. بخشی از کارخانه داران خود نیز آهسته شروع به این قبیل اظهارات نمودند: "در نتیجه ی تصمیمات متناقض قضات وضع غیر عادی و مغشوشی حکمفرما شده است. یک قانون در یورکشایر، قانون دیگری در لانکاشایر و قانون ثالثی در فلان ناحیه ی این کنت نشین و بالاخره یکی دیگر در همسایگی بلاواسطه ی این ناحیه حکمفرماست. اگر کارخانه داران شهرها امکان دارند که از قانون تخلف نمایند دیگران در چنین وضعی نیستند زیرا آن ها افرادی را که برای به کار انداختن سیستم تعویض لازم است در دسترس ندارند و به طریق اولی نمی توانند نقل و انتقال کارگران را از کارخانه ای به کارخانه ی دیگر تأمین نمایند و غیره". ولی تساوی در استثمار نیروی کار نخستین قانون سرمایه است.

در نتیجه ی این اوضاع و احوال سازشی بین کارخانه داران و کارگران به وجود آمد که به وسیله ی قانون الحاقی کارخانجات مصوب پنج اوت ۱۸۵۰ از لحاظ پارلمانی توشیح گردید. برای "جوانان و زنان" روزانه ی کار در جریان پنج روز اول هفته از ده ساعت به ۱۰ ساعت و نیم بالا می رفت و برای روز شنبه به هفت ساعت و نیم محدود گردید. کار بایستی در فاصله ی بین ساعت ۶ صبح و ساعت ۶ شب جریان یابد<sup>۱۶۹</sup> با تنفس یک ساعت و نیمه برای غذا، که آن هم طبق مقررات قانون ۱۸۴۴ باید در زمان واحد داده شود.

<sup>۱۶۹</sup> - در زمستان ممکن است فاصله ی بین ساعت ۷ صبح و ساعت ۷ شب جانشین مقررات فوق گردد.

بدین طریق سیستم تعویض یک بار برای همیشه پایان یافت<sup>۱۷۰</sup>. در مورد کار کودکان قانون ۱۸۴۴ به قوت خود باقی ماند.

گروهی از کارخانه داران، این بار نیز مانند سابق امتیازات اربابی ویژه ای نسبت به کودکان کارگر برای خود تأمین نمود. این ها عبارت از صاحبان صنایع ابریشم بودند. اینان در سال ۱۸۳۳ با تهدید، نعره برآورده بودند که: "اگر آزادی آن ها درباره ی به کار گماردن کودکان، در هر سنی که باشند، از قرار ده ساعت در روز، سلب شود آن ها کارخانه های خود را تعطیل خواهند نمود".

**(if the liberty of working children of any age for ۱۰ hours a day was taken away, it would stop their works).**

و نیز اظهار می داشتند که برای آن ها غیرممکن است بتوانند به قدر کافی اطفال ۱۳ ساله را خریداری نمایند. اینان امتیاز دل خواه خود را به چنگ آوردند. تحقیقاتی که بعداً انجام گردید نشان داد که این بهانه جز دروغ محض چیز دیگری نبوده است<sup>۱۷۱</sup>. معهذ این دروغ مانع آن نشد که آن ها مدت ده سال از خون کودکانی که بایستی برای کار کردن به روی صندلی نشاند می شدند، روزی ده ساعت ابریشم بیافند<sup>۱۷۲</sup>. درست است که قانون ۱۸۴۴ "آزادی" آن ها را، در باره ی این که کودکان کم تر از ۱۱ سال را بیش از ۶ ساعت و نیم به کار وادارند، "سلب کرده بود" ولی در عوض به آن ها این امتیاز را داده بود که اطفال بین ۱۱ و ۱۳ سال را روزانه ده ساعت به کار

---

<sup>۱۷۰</sup> - "قانونی فعلی (قانون ۱۸۵۰) عبارت از سازشی بود که طبق آن کارگران در ازاء سود ناشی از یک زمان بودن آغاز و انجام کار کسانی که زمان کارشان محدود شده بود، از مزایای قانون ده ساعت کار صرف نظر نمودند." (P. ۱۴. "Rep. etc. for ۳۰th April. ۱۸۵۲.")  
<sup>۱۷۱</sup> - P. ۱۳. "Rep. etc. for ۳۰th Sep. ۱۸۴۴."  
<sup>۱۷۲</sup> - در همان سند.

بگمارند و از مقررات پیش گفته راجع به دبستان اجباری که در مورد سایر کودکان کارگر جاری بود معاف گردند. این بار بهانه ی جدیدی یافتند. "ظرافت بافت انگشتان ظریفی ایجاب می کند که فقط در نتیجه ی ورود به کارخانه از زمان خردسالی قابل تأمین است"<sup>۱۷۳</sup>. کودکان برای ظرافت انگشت هاشان عیناً همان طور سلاخی شدند که در جنوب روسیه حیوانات شاخ دار را به مناسبت پوست و چربیشان می کشند. بالاخره در سال ۱۸۵۰ امتیازی که در ۱۸۴۴ عطا شده بود به قسمت ابریشم تابی و کلاف کاری محدود گردید. ولی در این جا نیز برای جبران سلب "آزادی" از سرمایه زمان کار کودکان ۱۱ تا ۱۳ ساله از ده ساعت به ۱۰ ساعت و نیم ترقی داده شد. بهانه ی این امر به قرار زیرین بود: "کار در کارگاه های ابریشم بافی آسان تر از کارخانه های دیگر است در عین این که مانند آن ها برای سلامتی آن قدر زیان آور نیست"<sup>۱۷۴</sup>. ولی یک تحقیق رسمی پزشکی پس از آن ثابت نمود که بالعکس "درصد متوسط مرگ و میر در مناطقی که صنایع ابریشم وجود دارد به طور استثنائی بالاست و در بخش جمعیت زنان به مراتب بیش از مرگ و میر در مناطق صنایع پنبه ی لانکاشایر است"<sup>۱۷۵</sup>. علی رغم اعتراضات بازرسان که هر شش ماه تکرار می گردید سوءاستفاده هم چنان ادامه دارد<sup>۱۷۶</sup>.

<sup>۱۷۳</sup> - „The delicate Texture of the fabric in which they were employed requiring a lightness of touch, only to be acquired by their early introduction to these factories“ „Rep. etc. for ۲۰th Sep. ۱۸۴۴“ P. ۲۰

<sup>۱۷۴</sup> - „Rep. etc. for ۳۱<sup>st</sup>. Oct. ۱۸۶۱“ P. ۲۶

<sup>۱۷۵</sup> - همان سند صفحه ی ۲۷- به طور کلی توده ی کارگری مشمول قانون کارخانجات از نظر جسمانی بهبود بسیاری یافته است. کلیه ی گزارش های طبی در این مورد هم داستاند. ملاحظات شخصی من در دوران های مختلفه نیز مرا به همین نتیجه رساند. معذالک گزارش های رسمی دکتر گرین هاو Dr. Greenhow نشان می دهد، که صرف نظر از میزان عظیم مرگ و میر در میان کودکانی که در سنین اول زندگی هستند، تا چه اندازه وضع بهداشتی

قانون ۱۸۵۰ فقط برای "جوانان و زنان" دوره ۱۵ ساعته ی کار را، که از ساعت ۵ و نیم صبح شروع می شد و به ۸ و نیم شب خاتمه می یافت، به دوره ی ۱۲ ساعته، از ساعت ۶ صبح تا ۶ شب، تبدیل نمود. بنابر این کودکان مشمول این مقررات نمی شدند و هنوز نیم ساعت پیش از آغاز و دو ساعت و نیم پس از پایان این مدت کار، به شرط این که مجموع کار آن ها از شش ساعت و نیم تجاوز نکرده بود، قابل استئمار بودند. در هنگام بحث این قانون بازرسان کار آماری درباره ی سوءاستفاده ی شومی که از این وضع غیرعادی می شد، تقدیم مجلس نمودند. ولی این کوشش مفید نیافتاد. زیرا قصد نهائی این بود که از نو روزانه ی کار بزرگسالان را، تحت استتار

مناطق صنعتی، در مقایسه ی آن با مناطق کشاورزی که دارای سلامت عادی هستند، نامساعد است. جدول ذیل را از گزارش ۱۸۶۱ وی اقتباس می کنیم:

نوع کاری که زنان به آن اشتغال دارند	درصد کارگران زنی که در کارخانه به کار اشتغال دارند	میزان مرگ و میر در نتیجه ی بیماری های ریوی برحسب ۱۰۰/۰۰۰ نفر	اسامی نواحی	میزان مرگ و میر در نتیجه ی بیماری های ریوی برحسب ۱۰۰/۰۰۰ نفر	زن	درصد کارگران زنی که در کارخانه به کار اشتغال دارند
صنایع پنبه	۱۸/۰	۶۴۴	Wigan	۶۴۴	۱۸/۰	
صنایع پنبه	۳۴/۹	۷۳۴	Blackburn	۷۳۴	۳۴/۹	
پشم تاب	۲۰/۴	۵۶۴	Halifax	۵۶۴	۲۰/۴	
پشم تاب	۳۰/۰	۶۰۳	Bradford	۶۰۳	۳۰/۰	
ابریشم	۲۶/۰	۸۰۴	Macclesfield	۸۰۴	۲۶/۰	
ابریشم	۱۷/۲	۷۰۵	Leek	۷۰۵	۱۷/۲	
کوزه گری	۱۹/۳	۶۶۵	Stoke-upon-Trent	۶۶۵	۱۹/۳	
کوزه گری	۱۳/۹	۷۲۷	Woolstanton	۷۲۷	۱۳/۹	
	-	۳۰۵	هشت ناحیه ی کشاورزی سالم	۳۴۰	-	

۱۷۶ - این نکته دانسته است که "هواداران آزادی تجارت" در انگلستان با چه شیوه ی نفرت انگیزی از حمایت گمرکی در مورد کارخانجات ابریشم صرف نظر کردند. به جای حمایت در برابر واردات فرانسه اکنون عدم حمایت از کودکان انگلیسی کار آن ها را رو به راه می کند.

مسئله‌ی کودکان، لاقبل برای سال‌های رونق، به ۱۵ ساعت برسانند. تجربه‌ی سه سال بعد نشان داد که این قبیل کوشش‌ها در برابر مقاومت کارگران مرد محکوم به شکست است<sup>۱۷۷</sup>. بنابر این قانون ۱۸۵۰ بالاخره در سال ۱۸۵۳ به وسیله‌ی ممنوعیت "کار صبحانه‌ی کودکان قبل از جوانان و زنان و کار شبانه‌ی آن‌ها پس از اینان" تکمیل گردید. از این پس، با استثنائات کم، قانون ۱۸۵۰ نظم‌دهنده‌ی روزانه‌ی کار عموم کارگران مشمول در کلیه‌ی رشته‌های صنعت گردید<sup>۱۷۸</sup>. در این وقت از تاریخ نخستین قانون کارخانجات نیم قرن می‌گذشت<sup>۱۷۹</sup>.

با قانون ۱۸۴۵ درباره‌ی چاپ و نقش منسوجات (printworks' Act)، قانونگزاری برای نخستین بار محیط ابتدائی و بدوی خود را ترک می‌کند. هر یک از سطور قانون حکایت می‌کند که سرمایه‌این کار "جنون آمیز" تازه را

<sup>۱۷۷</sup> - P. ۳۱. "Rep. etc. for the ۳۰th April. ۱۸۵۳."

<sup>۱۷۸</sup> - در سال‌هایی که بحبوحه‌ی رونق صنایع پنبه‌ی انگلستان بود، یعنی سال‌های ۱۸۵۹ و ۱۸۶۰، برخی از کارخانه‌داران کوشیدند به وسیله‌ی وعده‌ی دستمزد بالاتر در ازاء کار فوق‌العاده، مردان ریسنده‌ی بزرگسال و دیگران را با تطویل روزانه‌ی کار موافق نمایند. ریسنندگان دستی و خودکار به وسیله‌ی یادداشت کتبی‌ای که به کارفرمایان خطاب شده بود به این قبیل تشبثات خاتمه دادند. در یادداشت مزبور از جمله چنین گفته شده بود: "برای این که تمام حقیقت را گفته باشیم خاطر نشان می‌سازیم که زندگی ما برای ما باری است و از آن هنگام که تقریباً در هر هفته دو روز (۲۰ ساعت) بیش‌تر از کارگران دیگر به کارخانه زنجیر شده ایم خود را در کشور مانند جزائری احساس می‌کنیم و خویشتن را از این جهت مذمت می‌نمائیم که موجب جاوید ساختن سیستمی می‌گردیم که علت انحطاط اخلاقی و جسمانی ما و نژاد ماست... بنابر این با کمال احترام به شما اطلاع می‌دهیم که از روز اول سال نو ما دیگر حاضر نیستیم یک دقیقه هم بیش‌تر از ۶۰ ساعت در هفته کار کنیم، از ساعت ۶ صبح تا ۶ شب، منهای یک ساعت و نیم مدت قانونی تنفس‌ها"<sup>۱۷۹</sup>. "Rep. etc. for ۲۰th April. ۱۸۶۰."

<sup>۱۷۹</sup> - در باره‌ی وسائلی که انشاء متن این قانون برای نقض خود در اختیار می‌گذارد، به گزارش پارلمانی: Factory Regulations Acts (۶ اوت ۱۸۵۹) مراجعه شود و در آن گزارش به تذکرات لئونارد هورنر توجه شود تحت عنوان: "Suggestions for Amending the Factory Acts to enable the Inspectors to prevent illegal working now become very prevalent".

با دلی چرکین پذیرفت. این قانون، روزانه ی کار را برای کودکان ۸ تا ۱۳ ساله و برای زنان، در فاصله ی بین ساعت ۶ صبح و ۱۰ شب محدود ساخته بود بدون این که هیچ گونه وقت قانونی برای غذا در نظر گرفته باشد. این قانون اجازه می داد، که کارگران مرد بالاتر از ۱۳ سال را، شب و روز بنا به دلخواه به کار وادارند<sup>۱۸۰</sup> این قانون یک نوع سقط پارلمانی به شمار می آید<sup>۱۸۱</sup>.

با این وجود، در نتیجه ی پیروزی این اصل در شعب مهم صنعتی، که آفرینش خاص شیوه ی تولید سرمایه داری به شمار می روند، خود اصل نیز پیروز گردید. توسعه ی شگفت انگیز این صنایع در جریان سال های ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۰، توأم با تجدید حیات جسمانی و معنوی کارگران، نابیناترین چشم ها را نیز باز نمود. خود کارخانه داران، که تجدید قانونی روزانه ی کار و مقررات مربوطه ی به آن در جریان جنگ داخلی ای که نیم قرن به طول انجامید، ذره ذره به آنان تحمیل شده بود، پیگیرانه اختلافی را که بین کارخانجات تابع قانون و مؤسسات هنوز "آزاد" وجود داشت افشاء نمودند<sup>۱۸۲</sup>. فریسی مسلکان "علم اقتصاد" نیز اکنون نظریه ی مربوط به ضرورت تنظیم قانونی روزانه ی کار را به مثابه ی صفت ممیزه ی کشفیات نو "علم" خویش اعلام

---

<sup>۱۸۰</sup> - "در واقع طی ۶ ماه اخیر (۱۸۵۷) کودکان ۸ ساله و بزرگ تر از آنان در منطقه ی مورد مأموریت من از ساعت ۶ صبح تا ۹ شب به کار گمارده شده بودند:"

(„Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۵۷.“ P. ۳۹)

<sup>۱۸۱</sup> - "اذعان می شود که قانون چاپ و نقش منسوجات، خواه از جهت مقررات تربیتی و خواه از لحاظ تصمیمات حمایت کننده اش، فریبی بیش نبوده است."

(„Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۲.“ P. ۵۲)

<sup>۱۸۲</sup> - از آن جمله است مثلاً نامه ی ا. پوتر E. Potter که در روزنامه ی تایمز ۲۴ مارس ۱۸۶۳ منتشر شده است. روزنامه ی تایمز عصیان کارخانه داران را علیه قانون ده ساعت کار به وی یادآوری می کند.

داشتند<sup>۱۸۳</sup>. به سهولت می توان دریافت که پس از تسلیم کارخانه داران بزرگ به آن چه که دیگر امکان جلوگیری نبود و پس از سازش آن ها با نتایج حاصله، دیگر قدرت مقاومت سرمایه تدریجاً تضعیف می شد در حالی که نیروی تعرضی طبقه ی کارگر، با افزایش تعداد متحدینش در قشرهایی از جامعه که در این مبارزه نفع آئی نداشتند، تقویت می گردید. پیشرفت های نسبتاً سریعی که از ۱۸۵۰ به بعد حاصل شده است از همین جا ناشی می شود. لکه گیری ها و رختشویی ها<sup>۱۸۴</sup> در ۱۸۶۰، توری بافی ها و جواب بافی ها در سال ۱۸۳۱ مضمول قانون کارخانجات ۱۸۵۰ گردیدند. در نتیجه ی نخستین گزارش "کمیسیون درباره ی کار کودکان" (۱۸۶۳)، کلیه ی

<sup>۱۸۳</sup> - مثلاً از آن جمله آقای و. نیومارچ W. Newmarch، همکار و ناشر History of Prices تألیف توک Tooke است. ولی آیا امتیاز دادن به افکار عمومی پیشرفت علمی محسوب می گردد؟

<sup>۱۸۴</sup> - قانون راجع به لکه گیری ها و رختشویی ها، که در سال ۱۸۶۰ انتشار یافت، مقرر می دارد که روزانه ی کار در اول اوت ۱۸۶۱ موقتاً به ۱۲ ساعت و سپس در اول اوت ۱۸۶۲ به طور قطع به ۱۰ ساعت محدود می گردد یعنی ۱۰ ساعت و نیم برای روزهای عادی و ۷ ساعت و نیم برای روزهای شنبه. ولی هنگامی که سال ۱۸۶۲ در رسید همان داستان کهنه از سر گرفته شد. آقایان کارخانه داران پی در پی عرایضی به پارلمان تقدیم داشته تقاضا نمودند که باز فقط برای یک سال کار ۱۲ ساعته ی جوانان و زنان مجاز شمرده شود... "در وضع کنونی کسب و کار (در جریان بحران صنایع پنبه) اگر به آن ها اجازه داده شود که ۱۲ ساعت در روز کار کنند سود بزرگی برای کارگران، که مزد بیش تری به دست خواهند آورد، حاصل خواهد شد... سابقاً توفیق حاصل شده بود که طرح قانونی ای در این جهت به مجلس عوام تقدیم گردد ولی این طرح در برابر آژیتاسیون کارگران رخت شوی خانه های اسکاتلند به نتیجه نرسید".

(Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۲: P. ۱۴, ۱۵)

سرمایه که علی رغم شکست از کارگران مدعی بود که به نام آن ها سخن می گوید، اکنون به کمک عینک، حقوقی کشف کرده بود که قانون ۱۸۶۰، مانند کلیه ی قوانین پارلمان در باره ی "حمایت کار" آن چنان به نحو مبهمی انشاء گردیده است که بهانه ای به دست وی می دهد تا پرس کاران (calenderers) و صیقل کاران (finishers) را از سرایت قانون نسبت به آن ها مستثنی سازد. محاکم انگلستان که همواره در خدمت سرمایه بوده اند، این دعوا تراشی را ضمن حکمی که از دیوان "Common Pleas" (محکمه ی حقوق) صادر شد تأیید نمودند. "این حکم موجب نارضائی شدیدی بین کارگران گردید و جای بسی تأسف است که مقاصد روشن و مشهود قانوننگار به بهانه ی نقائصی در تعریف کلمات زیر پا گذارده شود." (همان سند. صفحه ۱۸).

کارگاه های کوره پزی ( نه تنها کوزه گری ها)، کبریت سازی، کبسول سازی، فشننگ سازی، کاغذ دیوار سازی، پرز مخمل چینی (fustiancutting) و بسیاری از مؤسسات که تحت اصطلاح finishing (صیقل و جلا) گروه بندی شده اند، دچار همین سرنوشت گردیدند. در سال ۱۸۶۳<sup>۱۸۵</sup> رختشویی هایی که

<sup>۱۸۵</sup> - "رختشویی های در هوای آزاد" خود را از تحت تأثیر قانون ۱۸۶۰ راجع به رختشویی ها خارج دانسته و به دروغ اظهار می داشتند که آن ها هیچ زنی را در شب به کار نمی گمارند. این دروغ به وسیله ی بازرسان کارخانجات کشف گردید و در عین حال با قرائت عرایض کارگران پارلمان نیز هرگونه تخیل تازگی و خنکی را که با تصور "رختشویی در هوای آزاد" در سر می پروراند از دست داد. در این رختشویی های هوای آزاد خشک گاه هائی تعبیه شده است که در آن ها از ۹۰ تا ۱۰۰ درجه فارنهایت حرارت وجود دارد و به طور عمده دختران در آن جا کار می کنند. "cooling" عبارت از اصطلاح فنی ای است که این دختران برای خروج گاه گاهی خود از خشک گاه به هوای آزاد به کار می برند. "در خشک گاه ۱۵ دختر کار می کنند. حرارت برای خشکاندن کتان از ۸۰ تا ۹۰ درجه و برای خشک کردن باتیست از ۱۰۰ درجه و متجاوز از آن است. دوازده دختر در اطاق کوچکی اطو می زنند که تقریباً ۱۰ قدم مربع است و در میان آن بخاری سخت در بسته ای وجود دارد. دختران دور این بخاری ایستاده اند که حرارت زیادی از آن متصاعد می شود و با سرعت پارچه را خشک می کند و برای اطو زدن آماده می سازد. تعداد ساعات کار این "بازوان" نامحدود است. هنگامی که کار باشد آنان تا ساعت ۹ شب و یا چند روز متوالی تا نیمه شب کار می کنند".

(„Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۲.“ P. ۵۶)

پزشکی چنین اظهار می کند: "هیچ ساعت ثابتی برای خنک شدن وجود ندارد ولی هنگامی که حرارت غیر قابل تحمل می شود و شروع می شود به این که دست کارگران از عرق کثیف گردد، به آن ها دو دقیقه اجازه ی خروج می دهند... تجربه ی در مورد معالجه ی بیماری های این دختران کارگر مرا وادار می کند اعلام دارم که سلامت آن ها به درجات پائین تر از زنان کارگر صنایع پنبه است (و سرمایه در عرایض خویش به پارلمان این دختران را سرخ تر و چاق و چله تر از تصاویر روبنس Rubens قلمداد کرده بود). عمده ترین امراض آن ها عبارتند از: سل، برونشیت و بیماری های رحمی، هیستری در شدیدترین شکل آن و روماتیسم. به عقیده ی من تمام این بیماری ها ناشی از محیط بسیار گرم اطاق کار آن ها و هم چنین از فقدان لباس های شایسته ای است که بتواند آن ها را در ماه های زمستان در مقابل سرما و رطوبت حفظ نماید". (همان سند صفحه ۵۶ و ۵۷). بازرسان کارخانجات درباره ی این قانون ۱۸۶۳، که بعد از تصویب آن از این رخت شویان شادمان هوای آزاد ربوده شده است، متذکر می گردند: "این قانون نه تنها حمایتی را که به نظر می آید به کارگران اعطاء نموده است به آن ها نمی دهد... بلکه به نحوی فورمول بندی شده که حمایت آن فقط هنگامی قابل مطالبه است که بتوان بعد از ساعت ۸ شب زنان و کودکانی را در حال کار غافل گیر ساخت و حتی در این مورد نیز اسلوبی که درباره ی اقامه ی دلیل مقرر شده است متضمن چنان شرایطی است که تقریباً عمل به آن غیر ممکن است" (همان سند "صفحه ی ۵۲)". این قانون به مثابه ی مقرراتی انسانی و آموزنده به هیچ وجه به هدف اصابت نکرده است. به زحمت می توان چنین چیزی را



در هوای آزاد عمل می کنند و نانوائی ها تحت مقررات قوانین خاصی قرار گرفتند که از جمله یکی از آن ها کار شبانه ی کودکان، جوانان و زنان را (از ساعت ۸ شب تا ۶ صبح) ممنوع نموده است و دیگری به کار گماردن شاگرد نانوهای کم تر از ۱۸ سال را بین ۹ شب تا ۵ صبح منع کرده است. درباره ی پیشنهاد های بعدی همین کمیسیون، که به غیر از کشاورزی و معادن و حمل و نقل، کلیه ی رشته های مهم صنعت انگلستان را به سلب "آزادی" تهدید می کند، باز صحبت خواهیم کرد (۱۸۵a).

## ۷- مبارزه برای تحصیل روزانه ی عادی کار- تأثیر قوانین کارخانه ای انگلستان در کشورهای دیگر

خواننده به یاد دارد که تولید اضافه ارزش یا بیرون کشیدن اضافه کار، محتوی خاص و هدف تولید سرمایه داری را تشکیل می دهد، صرف نظر از هر تغییری که در شیوه ی تولید از وابستگی کار به سرمایه ناشی گردد. و نیز به خاطر هست که از نقطه ی نظر آن چه که تاکنون ذکر شده است فقط کارگر مستقل و بالنتیجه کارگر قانوناً مختار است که به مثابه فروشنده ی کالا با سرمایه دار معامله می کند. بنابر این اگر در این بازدید تاریخی ما، از طرفی صنعت بزرگ و از سوی دیگر کارگری که از لحاظ جسمانی و حقوقی غیر

---

انسانی خواند که به زنان و کودکان اجازه داده شود، (اجازه ای که در حکم اجبار است) که ۱۴ ساعت یا شاید بیش تر در روز به کار واداشته شوند، و هم چنان که اغلب پیش می آید، بدون صرف غذا و بدون توجه به سن و جنس آن ها و بدون این که مراعاتی در مورد عادات اجتماعی خانواده های مجاور رختشویی ها بشود، کار نمایند."

(„Rep. etc. for ۳۰th. April ۱۸۶۳.“ P. ۴۰)

(۱۸۵a) - یادداشت چاپ دوم- پس از سال ۱۸۶۶ یعنی تاریخی که من این مطالب را می نوشتم از نو ارتجاع جدیدی حکمفرما شده است.

رشید است، نقشی عمده بازی می کنند، باید توجه داشت که ما یکی را به مثابه ی محیط ویژه و دیگری را به مثابه ی مثال بارز و خاص کاردوشی تلقی نموده ایم. معذک بدون آن که بخواهیم در مطالب بعدی پیش تازی کنیم، فقط بر اساس مجموع واقعیات تاریخی به نتایج زیرین می رسیم:

اولاً در صنایعی که بدواً به وسیله ی آب، بخار و ماشین منقلب شده اند، یعنی در این نخستین مخلوقات شیوه ی تولید جدید نخ ریزی ها و بافندگی های پنبه، پشم، کتان و ابریشم است که نخست آزمندی سرمایه در مورد تطویل خارج از اندازه و بی ملاحظه ی روزانه ی کار زمینه ی ارضاء می یابد. تغییرات مادی شیوه ی تولید و تغییرات متناسب با آن در مناسبات اجتماعی تولیدکنندگان<sup>۱۸۶</sup> بدواً موجب سوءاستفاده های بی حدی می گردد و سپس در تضاد با آن کنترل اجتماعی ای ایجاب می شود که روزانه ی کار و مکث های آن را قانوناً محدود می نماید، منظم و متحدالشکل می کند. بنابر این کنترل مزبور در نیمه ی اول قرن نوزدهم فقط به مثابه ی قوانین استثنائی ظهور می کند<sup>۱۸۷</sup>. به محض این که این کنترل، سرزمین ابتدائی شیوه ی تولید نو را فتح کرد ملاحظه نمود که در فاصله ی این مدت نه تنها بسیاری از شعب تولید به رژیم ویژه ی کارخانه ای در آمده اند بلکه ماتوفاکتورها نیز، با اصول کم و بیش کهنه ی کار خود مانند کوزه گری ها، شیشه گری ها و غیره و

---

<sup>۱۸۶</sup> - "روش هر کدام از این طبقات (سرمایه داران و کارگران) نتیجه ی وضع مشخصی بود که هر یک از آن ها در آن قرار گرفته بودند".

(„Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۴۸.“ P. ۱۱۳)

<sup>۱۸۷</sup> - "نوع کارهایی که مشمول محدودیت ها می شوند وابسته به آن محصولات نساجی است که به کمک نیروی بخار یا آب تولید می شوند. برای این که کاری بتواند تحت حمایت بازرسی کارخانجات قرار گیرد جمع دو شرط لازم است: استفاده از نیروی بخار یا آب و تولید کردن برخی از منسوجاتی که به طور مشخص تصریح گردیده است".

(„Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۴.“ P. ۸)

هم چنین پیشه های بسیار قدیمی از قبیل نانوائی و بالاخره حتی کار پراکنده ی به اصطلاح خانگی مانند میخ سازی<sup>۱۸۸</sup> از مدت ها پیش مانند کارخانه تحت استثمار سرمایه داری قرار گرفته اند. بنابر این قانونگزاری مجبور بود یا تدریجاً جنبه ی استثنائی را از روی خود بردارد و یا هر آن جا که مانند انگلستان و به شیوه ی کازونیستیک رومی\* عمل می شود، خودسرانه اعلام دارد که هر بنگاهی که در آن کار انجام می گیرد (factory) کارخانه تلقی می گردد<sup>۱۸۹</sup>.

ثانیاً تاریخ مقررات روزانه ی کار در برخی از رشته های صنعت و مبارزه ای که هنوز در رشته های دیگر برای به دست آوردن این مقررات در جریان است، به طور محسوس ثابت می دارند که کارگر منفرد، کارگری که فروشنده ی "آزاد" نیروی خود باشد، در درجه ی مشخصی از رشد تولید سرمایه داری، بدون این که بتواند مقاومت کند، از بین می رود. بنابر این پیدایش روزانه ی کار عادی محصول یک جنگ داخلی طولانی و کمابیش پنهانی ای است که بین طبقه ی سرمایه دار و طبقه ی کارگر در می گیرد. نظر به این که نبرد مزبور در محیط صنعت بزرگ آغاز می شود ناگزیر بدو این

<sup>۱۸۸</sup> - در باره ی وضع این به اصطلاح صنعت خانگی آخرین گزارش های Childrens' Employment Commission اطلاعات بسیار زیادی در اختیار می گذارند.

\* - casuistique یا Kasuistik - مقصود سبک حقوق دانان رومی است که مسائل قضائی را مورد به مورد با تفسیر موشکافانه از قانون اصلی بیرون می کشیدند. در اصطلاح به موشکافی زیاده از حد، اشکال تراشی و این قلت سازی اطلاق می شود.

<sup>۱۸۹</sup> - "قوانین آخرین دوره ی اجلاسیه (۱۸۶۴)... شامل شعب صنایعی می گردد که شیوه ی کار آن ها بسیار متفاوت و عاداتی که در آن ها حکمفرماست مختلف است و استعمال نیروی مکانیکی برای به کار انداختن ماشین آلات دیگر مانند سابق در عداد شرایط ضروری ای محسوب نمی شود که بنا به نظر قانون برای اطلاق کلمه ی فابریک به مؤسسه ای لازم بود". (P. ۸. "Rep. etc. for ۳۱ Oct. ۱۸۶۴.)

پیکار در میهن صنعت بزرگ یعنی انگلستان به وقوع می پیوندد<sup>۱۹۰</sup>. کارگران انگلیسی نه تنها قهرمانان طبقه ی خود در انگلستان بودند بلکه آن ها به طور کلی قهرمانان طبقه ی کارگر جدید به شمار می آیند. چنان که تنورسین های آن ها نخستین کسانی بودند که پنجه در پنجه ی تنوری سرمایه انداختند<sup>۱۹۱</sup>.  
به همین جهت فیلسوف کارخانه ای، دکتر یور، اعلام می دارد که طبقه ی کارگر انگلستان با ثبت عبارت "بردگی قوانین کارخانه" بر پرچم های خویش، در مخالفت با سرمایه ننگ جاویدان برای خود آفریده است زیرا سرمایه مردانه در راه "رهائی کامل کار" مبارزه کرده است<sup>۱۹۲</sup>.

---

<sup>۱۹۰</sup> - بلژیک که بهشت لیبرالیزم در قاره ی اروپاست نیز هیچ اثری از این جنبش نشان نمی دهد. حتی در معادن ذغال و فلزات وی کارگران از هر دو جنس و از هر سن و سال با "آزادی" کامل در هر مدت و هر مقدار زمان مصرف می شوند. در هر ۱۰۰۰ نفر کارگری که به کار اشتغال دارند ۷۳۳ مرد، ۸۸ زن، ۱۳۵ پسر و ۴۴ دختر کم تر از ۱۶ سال وجود دارد. در کوره های مرتفعه و غیره در هر ۱۰۰۰ نفر: ۶۶۸ مرد، ۱۴۹ زن، ۹۸ پسر و ۸۵ دختر کم تر از ۱۶ سال وجود دارد. علاوه بر این باید افزود که دستمزد نسبت به استثمار عظیم نیروهای کار نارس و رسیده بسیار پائین است. به طور متوسط برای مردان ۲ شیلینگ و ۸ پنس است و برای زنان یک شیلینگ و ۸ پنس و برای پسران یک شیلینگ و ۲ پنس و نیم. و نیز بلژیک در سال ۱۸۶۳ مقدار و ارزش صادرات ذغال و آهن و غیره خود را نسبت به سال ۱۸۵۰ تقریباً دو برابر نموده است.

<sup>۱۹۱</sup> - هنگامی که رابرت اوون Robert Owen کمی پس از نخستین دهه ی قرن کنونی کوشید ضرورت محدود ساختن روزانه ی کار را، نه تنها به صورت تنوریک بلکه واقعاً با استقرار ده ساعت کار در کارخانه ی نیولانارک New Lanark که متعلق به خودش بود، اثبات نماید این عمل به مثابه ی یک خیال بافی کمونیستی مورد استهزاء قرار گرفت. هم چنان که "اتحادیه ی کار بارآور با پرورش کودکان" او و نیز شرکت های تعاونی کارگری که وی برای نخستین بار به وجود آورد ریش خند گردید. امروز نخستین خیال بافی او به صورت قانون کارخانجات درآمده و دومی مانند عبارات رسمی در کلیه ی "قوانین کارخانجات" وارد شده است و حتی سومین خیال بافی وی امروز به منزله ی روپوشی برای پنهان داشتن زدوبندهای ارتجاعی به کار می رود.

<sup>۱۹۲</sup> - یور Ure (ترجمه ی فرانسه): (فلسفه ی مانوفاکتورها)

etc. ۷۷, ۶۷, ۴۰, ۳۹, Vol. II pp. ۱۸۳۶, Paris, "Philosophie des Manufactures",

فرانسه آهسته به دنبال انگلستان می رود. برای این کشور انقلاب فوریه ای لازم بود تا قانون ۱۲ ساعت کار به وجود آید<sup>۱۹۳</sup>، قانونی که به مراتب ناقص تر از اصل انگلیسی آن است. با این وجود اسلوب انقلابی فرانسه دارای مزایای مخصوص به خود است. انقلاب با یک ضربه به تمام کارگاه ها و همه ی کارخانجات بدون استثناء، حدود واحدی برای روزانه ی کار تحمیل می کند در صورتی که قانونگزاری انگلستان گاه در یک مورد و گاه در مورد دیگر تسلیم فشار حوادث می شود و همواره بهترین زمینه را برای شگوفان ساختن نیرنگ های قضائی تازه ای به دست می دهد<sup>۱۹۴</sup>. از سوی دیگر آن چه را که در انگلستان به نام کودکان، صغار و زنان به دست آمده و عنوان

---

<sup>۱۹۳</sup> - در گزارش کنگره ی بین المللی آمار که در ۱۸۵۵ در پاریس منعقد گردید، از جمله گفته شده است که قانون فرانسه که مدت روزانه ی کار کارخانه و کارگاه را به ۱۲ ساعت محدود می سازد ساعات ثابتی را که در فاصله ی آن باید کار انجام شود تعیین نمی کند. فقط برای کار کودکان است که فاصله ی بین ساعت ۵ صبح و ۹ شب مقرر گشته است. بدین طریق کارخانه داران از حقی که این سکوت شوم به آن ها داده است استفاده می کنند تا بدون انقطاع هر روز به جز روزهای یک شبانه کار بدوشند. اینان بدین منظور دو گروه مختلف کارگری را به کار وامی دارند که هیچ یک بیش از ۱۲ ساعت در کارگاه نمی مانند ولی کار مؤسسه شب و روز ادامه دارد. "قانون ارضاء می گردد ولی آیا انسانیت نیز راضی است؟". علاوه بر "تأثیر مخرب کار شبانه بر روی ارگانیزم انسانی آثار شوم اختلاط دو جنس به هنگام شب در کارگاه های واحدی که بسیار کم نورند" مورد توجه قرار گرفته است.

<sup>۱۹۴</sup> - "مثلاً در منطقه ی مأموریت من، کارخانه دار واحدی در همان مؤسسات هم رختشویی و لکه گیری دارد، و از این جهت مشمول قانون مربوط به رختشویی ها و لکه گیری هاست، و هم به طراحی و نقش پارچه می پردازد و از این حیث مشمول قانون Printworks' Act است، و بالاخره صیقل کار و جلاکار است (finisher) و از این حیث تابع قانون کارخانجات می شود...."

(Report of Mr Baker in „rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۱.“ P. ۲۰)

پس از شمارش مواد مختلفیه ی این قوانین و نتیجه گیری از اشکالاتی که به دنبال آن می آید مستر بیکر می گوید: "به خوبی دیده می شود که تأمین اجراء این سه قانون پارلمانی در صورتی که صاحب کارخانه بخواهد از آن عدول کند، تا چه درجه دشواری ایجاد می کند". ولی آن چه از برکت این قوانین برای آقایان حقوق دانان تأمین می شود محاکمات است.

حقوق عمومی را تازه پیدا می کند، قانون فرانسه به صورت اصولی مطرح می سازد<sup>۱۹۰</sup>.

در ایالات متحده ی آمریکای شمالی، تا زمانی که بردگی قسمتی از این جمهوری را لکه دار می کرد، هرگونه جنبش مستقل کارگری فلج گردیده بود. در جایی که به کار سیاه پوست داغ ننگ زده شده است کار سفید پوست نمی تواند رهائی یابد. ولی از مرگ بردگی بلافاصله زندگی نوجوان شده ای برخاست. نخستین ثمره ی جنگ داخلی آریتاسیون درباره ی هشت ساعت کار بود که با چکمه های هفت فرسخ پیمای\* لوکوموتیف از اقیانوس اطلس تا اقیانوس ساکن، از انگلستان نو تا کالیفرنیا را فرا گرفت. کنگره ی عمومی کارگران در بالتیمور Baltimore (۱۶ اوت ۱۸۶۶) اعلامیه ی ذیل را صادر نمود: "نخستین و بزرگ ترین احتیاج کنونی برای رهائی کار این کشور از اسارت سرمایه داری عبارت از وضع قانونی است که طبق آن روزانه ی کار باید در کلیه ی ایالات متحده ی آمریکا هشت ساعت باشد. ما مصمم هستیم که تمام نیروهای خود را به کار بریم تا به این نتیجه ی افتخارآمیز نائل گردیم"<sup>۱۹۱</sup>. همزمان با این تصمیم (آغاز سپتامبر ۱۸۶۶) "کنگره بین المللی

---

<sup>۱۹۰</sup> - بالاخره بازرسان کارخانجات جرأت کرده می گویند: "این ایرادات (سرمایه علیه محدودیت قانونی زمان کار) بایستی در برابر اصل بزرگ حقوق کار محکوم گردد... بالاخره زمانی هست که حقوق صاحب کار (master) بر کار کارگرش خاتمه می پذیرد و خود کارگر، در صورتی که از شدت کار توانی برایش مانده باشد، مختار وقت خود می گردد". (P. ۵۴. "Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۲.")

\* - اشاره به غولی است که در افسانه ی Petit Poucet، اثر داستان نویس مشهور فرانسوی شارل پرو Perrault، چکمه هائی به پا دارد که می تواند در هر قدم هفت فرسنگ ببیماید. چکمه های هفت فرسخ پیمای در ادبیات اروپائی اشاره به سرعت زیاد است.<sup>۱۹۱</sup> - "ما کارگران دونکیرک Dunkirk اعلام می داریم که طول زمان کاری که در سیستم کنونی ضروری است به اندازه ای زیاد است که نه تنها برای کارگر وقتی به منظور استراحت و آموختن باقی نمی گذارد بلکه او را در وضع اسارت باری قرار می دهد که کمی بهتر از بردگی است.

کارگری" در ژنو (کنگره ی اتحادیه ی بین المللی کارگران) بنا به پیشنهاد شورای عمومی لندن چنین تصمیم گرفت: "ما اعلام می داریم که تحدید روزانه ی کار شرط مقدماتی ای است که بدون آن کلیه ی کوشش ها در راه رهایی محکوم به شکست است... ما هشت ساعت کار را به مثابه ی حدّ قانونی روزانه ی کار پیشنهاد می کنیم".

بدین طریق جنبش کارگری، که در دو طرف اقیانوس اطلس به طور غریزی از مناسبات تولید ناشی گردیده بود، اظهارات بازرس انگلیسی کارخانجات، ر. جی. ساوندرس R. J. Saunders را تأیید نمود که گفته بود: "اگر روزانه ی کار بدواً محدود نگردد و اگر این محدودیت اکیداً و اجباراً مراعات نشود، محال است قدمی به سوی اصلاحات جامعه با امید کامیابی برداشت"<sup>۱۹۷</sup>.

باید اعتراف داشت که کارگر ما هنگامی که از پروسه ی تولید خارج می شود غیر از آن کسی است که در آن وارد شده است. وی در بازار کار به مثابه ی دارنده ی کالائی، که "نیروی کار" است، در برابر دارندگان کالای دیگری قرار گرفته بود، یعنی کالادار در مقابل کالادار قرار داشت. قراردادی، که وی به وسیله ی آن نیروی کارش را به سرمایه دار می فروخت، سیاه بر سفید ثابت می داشت که وی آزادانه اختیار نفس خویش را دارد. پس از آن که معامله وقوع یافت معلوم می گردد که وی به هیچ وجه یک "عامل آزاد" نبوده است و آن مدت زمانی که وی بنا به اختیار خود نیروی کارش را

---

"a condition of servitude but little better than slavery"

از این جهت ما تصمیم گرفته ایم که هشت ساعت برای روزانه ی کار کافی است و باید قانوناً نیز کافی شناخته شود، ما از مطبوعات که اهرم نیرومندی هستند طلب یاری می کنیم... و تمام کسانی را که حاضر به چنین پیشنیانی از ما نیستند به مثابه ی دشمنان اصلاح کار و حقوق کارگران می شناسیم." (قطع نامه های کارگران دونکیرک، ایالت نیویورک، ۱۸۶۶)

(,Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۴۸. "P. ۱۱۲) -<sup>۱۹۷</sup>

فروخته در واقع مدتی است که در اِزاء آن مجبور بوده است نیروی کارش را بفروشد<sup>۱۹۸</sup>، و در حقیقت زالونی که او را می مکد "تا آن جا که برای وی عضله، عصب و قطره ی خونی برای استثمار"<sup>۱۹۹</sup> باقی است وی را رها نمی کند. برای این که کارگران بتوانند خویشان را در برابر این مار آزارسان "حفظ" کنند بایستی یک دل و یک جهت شوند و به مثابه ی طبقه، آن چنان قانونی را تحمیل نمایند، که سدّ اجتماعی غیرقابل عبوری را به وجود آورد و مانع از آن شود، که خود آنان به وسیله ی قرارداد آزاد با سرمایه، خویشان و نسل خویش را تا مرحله ی مرگ و اسارت به فروش رسانند<sup>۲۰۰</sup>. به جای فهرست پُر طنطنه ی "حقوق غیرقابل تغییر بشر" منشور بزرگ ( Magna Charta) محقرانه ی تحدید قانونی روزانه ی کار قراردادده می شود که "بالاخره روشن می سازد کی زمانی را که کارگر فروخته است پایان می یابد و

---

<sup>۱۹۸</sup> - "این شیوه ها (مثلاً دوز و کلک های سرمایه در سال های ۱۸۴۸-۵۰) دلایل غیرقابل ردّی بر بطلان دعای ای به دست دادند که اغلب عنوان می گردید و طبق آن دعوی می شد که کارگران احتیاجی به حمایت ندارند و می توان آن ها را مانند معاملینی تلقی نمود که آزادانه اختیار تنها دارائی خود را که عبارت از بازوان و عرق جبین آن هاست، دارند." (P. ۴۵. "Rep. etc. for ۳۰th April. ۱۸۵۰.,")

حتی در کشوری آزاد برای حمایت خود به دست نیرومند قانون احتیاج دارد." (P. ۳۴. "Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۶۴.,") "مجاز ساختن و مجبور نمودن به یک معنی است... هنگامی که روزانه ۱۴ ساعت با غذاخوری یا بدون آن کار کشیده می شود و غیره."

(P. ۴۰. "Rep. etc. for ۳۰th April. ۱۸۶۳.,")

<sup>۱۹۹</sup> - فریدریش انگلس: "Lage etc. S. ۵"

<sup>۲۰۰</sup> - قانون ده ساعت کار در مورد آن رشته از صنایعی که شامل آن ها می گردد "کارگران را از یک انحطاط کامل نجات داد و وضع جسمانی آن ها را تحت حمایت گرفت." (P. ۴۷. "Rep. etc. for ۳۱st. Oct. ۱۸۵۹.,") "سرمایه (در کارخانه ها) هیچ گاه نمی تواند ماشین ها را در وراء مدت معینی در حال کار کردن نگاه دارد بدون آن که به سلامت و روحیات کارگران لطمه نزند و اینان نیز در وضعی نیستند که بتوانند خویشان را حفظ کنند" (همان سند).



کی زمانی که به خود او تعلق دارد آغاز می‌گردد!<sup>۲۰۱</sup> Quantum  
mutatus ab illo "چه تغییر عظیمی به نسبت گذشته!"

---

۲۰۱- "یکی از بزرگ‌ترین ثمرات این است که بالاخره زمانی که به خود کارگر تعلق دارد و زمانی که، از آن ارباب (his master's time) اوست به طور صریح تفکیک می‌شود. کارگر اکنون می‌داند کی زمان کاری که فروخته است پایان می‌پذیرد و کی زمان متعلق به او آغاز می‌گردد و چون او قبلاً به طور دقیق و قطعی این وقت را می‌شناسد می‌تواند دقایقی را که مخصوص به خود اوست از پیش برای هدف‌های خاص خویش در اختیار درآورد" (همان سند صفحه ی ۵۲). "او (قانون کارخانجات) با حاکم قراردادن آن‌ها نسبت به زمان خاص خویش به آنان یک توانائی معنوی عطا کرده ممکن است روزی آن‌ها را به قدرت سیاسی برساند" (همان سند صفحه ی ۴۷). "با طنز مستور و با عبارات احتیاط آمیزی بازرسان کارخانجات چنین می‌فهمانند که قانون کنونی ۱۰ ساعت کار برای سرمایه دار نیز خالی از سود نبوده است. این قانون وی را تا حدودی از این سببیت طبیعی، که برای وی به علت تجسم دادن سرمایه عارض شده است، نجات داد و نیز اوقاتی را برای "تربیت" شخص خود او به وی عطا نمود. سابقاً کارفرما فقط برای پول وقت داشت و کارگر فقط برای کار". (همان سند. صفحه ی ۴۸).

## فصل نهم:

# نرخ و حجم اضافه ارزش

در این فصل، مانند فصول گذشته، ارزش نیروی کار و بنابر این بخشی از روزانه ی کار که برای تجدید تولید و نگاه داری نیروی کار لازم است، مانند مقداری معلوم و ثابت فرض شده است.

پس با این فرض و معلوم گشتن نرخ اضافه ارزش، در عین حال حجم اضافه ارزشی نیز، که یک کارگر در مدت معینی از زمان به سرمایه دار تسلیم می کند، معلوم می گردد. مثلاً فرض کنیم که کار لازم روزانه بالغ بر ۶ ساعت است که در مقداری طلا به مبلغ ۳ شیلینگ یا یک تالر بیان شده است. پس یک تالر، ارزش روزانه ی یک نیروی کار یا عبارت از ارزش سرمایه ی پیش ریخته ای است که برای خریداری نیروی کار به کار رفته است. اگر نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ باشد، آن گاه این سرمایه ی متغیّر یک تالری حجم اضافه ارزشی معادل یک تالر تولید می کند، یا به عبارت دیگر کارگر هر روز حجم اضافه کاری معادل ۶ ساعت تسلیم می نماید.

اما سرمایه ی متغیّر عبارت از بیان پولی مجموع ارزش کلیه ی نیروهای کاری است که سرمایه دار به طور همزمان مورد استفاده قرار می دهد. بنابر این ارزش آن مساوی با ارزش متوسط یک نیروی کار ضرب در تعداد

نیروهای کار مورد استفاده است. پس در صورت معلوم بودن ارزش نیروی کار، حجم سرمایه ی متغیر، با تعداد کارگرانی که همزمان به کار اشتغال دارند، در نسبت مستقیم قرار می گیرد. اگر ارزش روزانه ی یک نیروی کار = ۱ تالر باشد، آن گاه لازم است که روزانه سرمایه ای معادل ۱۰۰ تالر در برابر ۱۰۰ نیروی کار و  $n$  تالر در برابر  $n$  نیروی کار ریخته شود.

هم چنین اگر سرمایه ی متغیر یک تالری، یعنی ارزش روزانه ی یک نیروی کار؛ هر روز اضافه ارزشی معادل یک تالر تولید نماید، آن گاه سرمایه ی متغیر ۱۰۰ تالری روزانه اضافه ارزشی معادل ۱۰۰ تالر و سرمایه ی متغیر  $n$  تالری اضافه ارزش روزانه ای معادل  $n \times 1$  تالر تسلیم خواهد نمود. بنابر این حجم اضافه ارزش تولید شده برابر با اضافه ارزشی است که روزانه ی کار یک کارگر منفرد تسلیم می کند، ضرب در تعداد کارگرانی که مورد استفاده قرار گرفته اند. ولی نظر به این که حجم اضافه ارزشی که یک نفر کارگر به تنهایی تولید می کند، در صورتی که ارزش نیروی کار معلوم باشد، به وسیله ی نرخ اضافه ارزش تعیین می گردد، از آن جا نخستین قانون به شرح زیر انتزاع می شود: حجم اضافه ارزش تولید شده مساوی است با مقدار سرمایه ی متغیر پیش ریخته، ضرب در نرخ اضافه ارزش، یا به عبارت دیگر حجم اضافه ارزش تولید شده وابسته به نسبت مرکب بین تعداد نیروهای کاری است که در یک زمان به وسیله ی سرمایه دار واحدی استثمار می شوند و درجه ی بهره کشی از یک واحد نیروی کار.

پس اگر ما حجم اضافه ارزش را  $M$  و اضافه ارزش متوسط روزانه ای را که یک کارگر تنها تسلیم می کند  $m$  قرار دهیم و آن سرمایه ی متغیری را که روزانه برای خرید یک نیروی کار پرداخته می شود  $v$  و مجموع سرمایه ی

متغیر را  $V$  فرض نماییم و ارزش متوسط یک نیروی کار را  $K$  و درجه ی بهره کشی را  $\frac{a'}{a}$  (اضافه ارزشی) کار لازم بگیریم و تعداد کارگران مورد استفاده را  $n$  قرار دهیم، آن گاه چنین خواهیم داشت:

$$M = \frac{m}{v} \times V$$

$$K \times \frac{a'}{a} \times n$$

ما دائماً فرض می کنیم که نه تنها ارزش متوسط نیروی کار ثابت است بلکه کارگرانی را نیز که سرمایه دار مورد استفاده قرار می دهد همه کارگر متوسط اند. مواردی استثنائی یافت می شود که اضافه ارزش تولید شده به نسبت تعداد کارگران مورد استثمار ترقی نمی کند، ولی در آن صورت ارزش نیروی کار نیز ثابت باقی نمی ماند.

بنابر این ممکن است در تولید حجم معینی از اضافه ارزش، کاهش یکی از عوامل با افزایش عامل دیگر جبران گردد. اگر سرمایه ی متغیر کاهش یابد و در همان زمان و به همان نسبت نرخ اضافه ارزش ترقی کند، آن گاه حجم اضافه ارزش تولید شده بی تغییر باقی می ماند. اگر، بنابر فرض گذشته، سرمایه دار می باید ۱۰۰ تالر پردازد تا روزانه از ۱۰۰ نفر کارگر بهره کشی نماید و نیز نرخ اضافه ارزش ۵۰٪ باشد، آن گاه این سرمایه ی متغیر ۱۰۰ تالری اضافه ارزشی به میزان ۵۰ تالر خواهد آورد، یا  $3 \times 100$  ساعت کار. هر گاه نرخ اضافه ارزش دو برابر شود و یا روزانه ی کار به جای ۶ ساعت به ۹ ساعت و از ۹ ساعت تا ۱۲ ساعت تطویل گردد، آن گاه سرمایه ی متغیر ۵۰ تالری که نصف سرمایه ی گذشته است باز اضافه ارزشی معادل ۵۰ تالر خواهد آورد یا  $6 \times 50$  ساعت کار. بنابر این تقلیل سرمایه ی متغیر به وسیله ی ترقی متناسب درجه ی بهره کشی نیروی کار

جبران پذیر است و یا کاهش تعداد کارگران شاغل به وسیله ی تطویل روزانه ی کار قابل جبران خواهد بود. پس در داخل حدود معینی عرضه ی کار قابل استثمار مستقل از عرضه ی کارگر است.<sup>۲۰۲</sup> به عکس تقلیل در نرخ اضافه ارزش حجم اضافه ارزش تولید شده را در صورتی بی تغییر می گذارد که مقدار سرمایه ی متغیر و یا تعداد کارگران شاغل به همان نسبت ترقی کرده باشد.

ولی جبران تعداد کارگر یا مقدار ارزش متغیر به وسیله ی افزایش نرخ اضافه ارزش یا امتداد روزانه ی کار به مرزهای غیرقابل عبوری برخورد می کند. ارزش نیروی کار هر قدر باشد و بنابر این اگر زمان کار لازم برای کارگر به ۲ یا ۱۰ ساعت بالغ گردد، مجموع ارزشی که یک کارگر در جریان کار هر روز می تواند تولید کند همواره کوچک تر از ارزشی است که در ۲۴ ساعت کار تجسم می یابد، و کوچک تر از ۱۲ شیلینگ یا ۴ تالر است، در صورتی که این مبلغ بیان پولی ۲۴ ساعت کار تجسم یافته فرض شود. بنا به فرض گذشته ی ما برای این که نیروی کار بتواند به تجدید تولید خود بپردازد و یا برای این که ارزش سرمایه ی پیش ریخته ای را که برای خرید این نیرو مصرف شده است جبران نماید، شش ساعت کار لازم بود. پس سرمایه ی متغیری به مبلغ ۵۰۰ تالر، که کارگر را با نرخ اضافه ارزشی به میزان ۱۰۰٪ یا با روزانه ی کار ۱۲ ساعته ای، مورد استفاده قرار می دهد، هر روز اضافه ارزشی معادل ۵۰۰ تالر یا  $6 \times 500$  ساعت کار به دست می آورد. سرمایه ای به مبلغ ۱۰۰ تالر که روزانه ۱۰۰ نفر کارگر

<sup>۲۰۲</sup> - این قانون ابتدائی ظاهراً بر آقایان اقتصاددانان عامی مجهول مانده است. اینان تصور می کنند که در تعیین قیمت بازار کار، به وسیله ی تقاضا و عرضه، آن نقطه ای را یافته اند، که به عکس ارشمیدس، به جای آن که جهان را تکان دهد آن را در حال سکون نگاه خواهد داشت.

را با نرخ اضافه ارزشی معادل ۲۰۰٪ یا در روزانه ی کار ۱۸ ساعته ای وادار به کار می کند، فقط اضافه ارزشی به حجم ۲۰۰ تالر یا  $12 \times 100$  ساعت کار به دست می آورد. و مجموع محصول ارزشی وی که معادل سرمایه ی پیش ریخته به اضافه ی اضافه ارزش است، هیچ گاه نمی تواند در روز به مبلغ ۴۰۰ تالر یعنی  $4 \times 100$  ساعت کار برسد. حدّ مطلق روزانه ی متوسط کار، که طبیعتاً کوچک تر از ۲۴ ساعت است، مرز مطلقی برای جبران تقلیل سرمایه ی متغیّر از راه ترقی نرخ اضافه ارزش، یا برای جبران کاهش تعداد کارگران مورد استثمار، از راه افزایش درجه ی بهره کشی نیروی کار، ایجاد کرده است. این دومین قانون بدیهی برای توضیح بسیاری از پدیده ها، که از گرایش سرمایه ناشی می شود و بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت، مهم است. گرایش مزبور عبارت از این است که سرمایه می خواهد از تعداد کارگرانی که نزد وی به کار واداشته شده اند، یعنی از قسمت متغیّر سرمایه که به نیروی کار تبدیل شده، هر قدر ممکن است بکاهد و این در تضاد با گرایش دیگر اوست مبنی بر این که تا سرحد امکان به حجم تولید اضافه ارزش بیافزاید. بالعکس اگر حجم نیروهای کار مورد استفاده، یا مقدار سرمایه ی متغیّر، افزایش یابد ولی متناسب با کاهش نرخ اضافه ارزش نباشد، آن گاه از حجم اضافه ارزش تولید شده کم خواهد شد.

قانون سومی نیز از وابستگی حجم اضافه ارزش تولید شده به دو عامل، که عبارت از نرخ اضافه ارزش و مقدار سرمایه ی متغیّر پیش ریخته است منتزع می گردد. چنان چه نرخ اضافه ارزش یا درجه ی بهره کشی از نیروی کار، و ارزش نیروی کار یا مقدار زمان لازم، معلوم باشد، آن گاه بدیهی است که هر قدر سرمایه ی متغیّر بزرگ تر باشد به همان نسبت حجم ارزش و اضافه

ارزش تولید شده بیش تر خواهد بود. در صورتی که حدود روزانه ی کار و هم چنین حدود بخش لازم آن معلوم باشد، آن گاه به طور وضوح حجم ارزش و اضافه ارزشی که سرمایه دار واحدی تولید می کند، منحصرأ وابسته به حجم کاری خواهد بود که وی به جریان می اندازد. ولی، در فرضی که ما کرده ایم، این حجم کار نیز به حجم نیروی کار یا تعداد کارگرانی بستگی دارد که سرمایه دار استثمار می کند و این عده نیز به نوبه ی خود وابسته به مقدار سرمایه ی متغیری است که وی به کار انداخته است. بنابر این با معلوم بودن نرخ اضافه ارزش و ارزش نیروی کار، حجم اضافه ارزش تولید شده با مقدار سرمایه ی متغیر پیش ریخته نسبت مستقیم خواهد داشت. اما می دانیم که سرمایه دار سرمایه ی خود را به دو بخش تقسیم می کند. بخشی از آن را به وسائل تولید اختصاص می دهد، که سرمایه ی ثابت است، و بخش دیگر را به نیروی کار زنده تبدیل می کند، که سرمایه ی متغیر را تشکیل می دهد. با این که شیوه ی تولید یکی است، در رشته های مختلفه ی صنعت، در مورد بخش ثابت و متغیر تقسیمات متفاوتی وجود دارد. در درون رشته ی صنعت واحدی، این نسبت، برحسب پایه ی فنی و ترکیب اجتماعی پروسه ی تولید، تغییر می کند. ولی سرمایه ی مفروض به هر نحوی که به سرمایه ی ثابت و متغیر تقسیم گردد، خواه نسبت سرمایه ی ثابت به سرمایه ی متغیر ۱:۲، ۱:۱۰ و خواه ۱:X باشد، به هیچ وجه در قانونی که ما اکنون متذکر شدیم تأثیری نمی کند، زیرا طبق تحلیل گذشته، ارزش سرمایه ی ثابت دوباره در ارزش محصول ظاهر می گردد ولی در ارزش نو تولید شده وارد نمی شود. بدیهی است که برای استفاده از ۱۰۰۰ نفر ریسنده، مواد خام، دوک و وسائل دیگری بیش از آن چه برای ۱۰۰ نفر ریسنده لازم است ضروری است. ولی

هر چند ارزش این وسائل تولید ترقی کند، تنزل نماید، بی تغییر باقی بماند، بزرگ یا کوچک باشد، در روند ارزش افزائی نیروهای کاری که این وسائل را به حرکت در می آورند کوچک ترین تأثیری نخواهد داشت. بنابر این قانون فوق الذکر به شکل زیرین در می آید: حجم ارزش و اضافه ارزشی که به وسیله ی سرمایه های مختلفه تولید می شوند، در صورتی که ارزش نیروی کار و درجه ی بهره کشی از آن مساوی باشند، با مقدار بخش متغیر این سرمایه، یعنی با آن بخشی که به نیروی کار تبدیل یافته است، نسبت مستقیم دارند.

این قانون با کلیه ی تجربیات مبتنی بر محسوسات ظاهری متناقض است. هر کس می داند که اگر درصد بخش های مجموع سرمایه ی به کار رفته ی یک پنبه ریزی برآورد شود و با یک نانوایی مقایسه گردد، به طور نسبی پنبه ریزی سرمایه ی ثابت بیش تر و سرمایه ی متغیر کم تری به کار می برد تا نانوای که به طور نسبی سرمایه ی متغیرش بیش تر و سرمایه ی ثابت مورد استفاده اش کم تر است، در حالی که به هیچ وجه سود یا اضافه ارزشی که پنبه ریس غارت می کند کم تر از آن چه نانوای به چنگ می آورد نیست. برای حل این تضاد ظاهری وسائط بسیاری لازم است، هم چنان که در جبر و مقابله نیز وسائط بسیاری ضرور است تا دانسته شود که  $\div$  خود می تواند نماینده ی مقدار واقعی باشد. هر چند اقتصاد کلاسیک هیچ گاه این قانون را فورموله نکرده ولی به طور غریزی آن را شناخته است زیرا این قانون نتیجه ی ضروری قانون عام ارزش است. اقتصاد کلاسیک می کوشد با انتزاعات زورکی گریبان خود را از این تضادها برهاند. بعداً خواهیم دید<sup>۲۰۳</sup>. چگونه

<sup>۲۰۳</sup> - در این موضوع به طور مفصل در کتاب چهارم بحث خواهد شد.



مکتب ریکاردونی در برابر این سنگ گران سرشکسته است. اقتصاد عامیانه، که "واقعاً هم هیچ چیز نیاموخته است"، در این جا نیز مانند همه جا، به ظواهر تکیه می کند تا قانون پدیده ها را انکار نماید. برخلاف اسپینوزا\*، اقتصاد عامیانه معتقد است که "نادانی خود دلیل کافی است".

می توان کاری را که روز به روز به وسیله ی تمام سرمایه ی یک جامعه به حرکت در می آید به مثابه ی روزانه ی کار واحدی تلقی نمود. مثلاً اگر عده ی کارگران یک میلیون نفر باشد و روزانه ی کار یک کارگر به طور متوسط به ۱۰ ساعت بالغ گردد، آن گاه روزانه ی کار جامعه عبارت از ۱۰ میلیون ساعت خواهد بود. در صورتی که طول این روزانه ی کار معلوم باشد، خواه مرزهای آن به وسیله ی طبیعت و خواه از جانب اجتماع محدود گردیده باشد، حجم اضافه ارزش فقط با ازدیاد تعداد کارگران، یعنی با ازدیاد جمعیت کارگری، افزایش پذیر خواهد بود. در این جا رشد جمعیت، حدّ و مرزی ریاضی در برابر مجموع سرمایه ی اجتماعی برای تولید اضافه ارزش، ایجاد می کند. به عکس، در صورتی که مقدار جمعیت معلوم باشد، این حدّ و مرز به وسیله ی امکان تطویل روزانه ی کار به وجود می آید<sup>۲۰۴</sup>. در فصل بعد دیده خواهد شد که این قانون فقط در مورد آن شکل از اضافه ارزش، که تاکنون مورد مطالعه قرار گرفته، صادق است.

\* Spinoza, Benedictus (۱۶۳۲-۱۶۷۷) فیلسوف معروف هلندی که انگلس وی را یکی از نمایندگان درخشان دیالکتیک در فلسفه ی جدید نامیده است. یکی از نخستین و مهم ترین منتقدین تورات است و به وحدت وجود معتقد است.

<sup>۲۰۴</sup> "کار یک جامعه یعنی زمان مورد استفاده در اقتصاد (economic time)، عبارت از مقدار معلومی است، مثلاً فرض کنیم ۱۰ ساعت کار روزانه ی یک میلیون انسان یا ۱۰ میلیون ساعت... سرمایه برای افزایش خود حدودی دارد. در هر دوران مشخصی می توان به وسیله ی توسعه ی واقعی زمانی که در اقتصاد مورد استفاده است به حدود مزبور دست یافت". (An Essay on the Political Economy of Nations, London ۱۸۲۱, p. ۴۷, ۴۹)

از مطالعه ای که تاکنون درباره ی تولید اضافه ارزش به عمل آمده است چنین نتیجه می شود که هر مبلغ دل خواهی از پول یا ارزش قابل تبدیل به سرمایه نیست. وقوع چنین استحالته ای مستلزم وجود حداقل معینی پول یا ارزش مبادله در دست پول دار یا دارنده ی کالای مشخصی است.

حداقل سرمایه ی متغیر عبارت از قیمت تمام شده ی نیروی کار واحدی است که در تمام طول سال روز به روز برای به دست آوردن اضافه ارزش مورد استفاده قرار می گیرد. چنان چه کارگر مزبور وسائل تولید خود را در اختیار می داشت و به زندگی کارگری تن می داد، آن گاه برای وی همان زمان کاری که برای تجدید تولید وسائل زندگی ضرورت داشته کافی می بود، مثلاً روزی ۸ ساعت. بنابر این وی نیز فقط به وسائل تولیدی نیازمند می بود که برای هشت ساعت کار لازم است. اما به عکس سرمایه داری، که علاوه بر این ۸ ساعت کار، وی را به ۴ ساعت کار اضافی وا می دارد، به مبلغی پول اضافی احتیاج دارد تا وسائل تولید اضافی را تدارک نماید. ولی در مورد فرض ما، سرمایه دار مزبور برای این که بتواند از راه اضافه ارزشی که روزانه به جیب می زند مانند یک نفر کارگر زندگی کند، یعنی برای این که بتواند نیازمندی های ضروری معیشت خویش را تأمین نماید، بایستی دو نفر کارگر استخدام کند. در چنین موردی هدف تولید وی فقط تأمین زندگی خود خواهد بود نه افزایش ثروت. اما افزایش ثروت در نهاد تولید سرمایه داری متضمّن است. برای این که سرمایه دار مزبور فقط بتواند دو برابر زندگی یک نفر کارگر عادی را داشته باشد و نیمی از اضافه ارزش تولید شده را به سرمایه تبدیل نماید، بایستی حداقل سرمایه ی پیش ریخته ی خود و هم چنین تعداد کارگران خویش را به هشت برابر ترقی دهد. بدیهی است که خود وی نیز

می تواند مانند کارگزار مستقیماً در پروسه ی تولید دست داشته باشد ولی در آن صورت وی تنها در حدّ وسط بین سرمایه دار و کارگر قرار خواهد گرفت، یعنی "استاد خرده پائی" بیش نخواهد بود. درجه ی معینی از رشد تولید سرمایه داری مستلزم آن است که سرمایه دار بتواند تمام وقتی را، که وی به مثابه ی سرمایه دار یا مانند سرمایه ی شخصیت یافته عمل می کند، به تملک کار غیر و بنابر این به مراقبت آن و هم چنین به فروش محصول این کار تخصیص دهد.<sup>۲۰۰</sup> سیستم صنفی قرون وسطی می کوشید تا بلکه از راه

---

<sup>۲۰۰</sup> - "کشاورز (farmer) نمی تواند به کار شخصی خویش تکیه نماید و اگر چنین کند، به عقیده ی من، خواهد باخت. فعالیت وی باید عبارت از مراقبت تمام بنگاه باشد. وی باید مواظب کارگر خرمن کوب خویش باشد زیرا در غیر این صورت مزدی را که می پردازد در خوشه های کوبیده نشده جا می ماند. و هم چنین وی باید در مورد دروگران و خرمن کاران خویش به همین نهج عمل نماید. وی باید دائماً ملک خویش را بازدید کند و دقت نماید که چیزی فروگذار نشده باشد، و اقله ای که اگر وی از جای خود تکان نخورد قهراً روی می دهد." "An Inquiry into the Connection between the present Price of Provisions, and the Size of Farms etc. By a Farmer" لندن ۱۷۷۳ صفحه ی ۱۲. این نوشته بسیار جالب است. به وسیله ی آن می توان نحوه ی پیدایش آن کسانی را که صریحاً "capitalist farmer" (کشاورز سرمایه دار) یا "merchant farmer" (کشاورز بازرگان) خوانده می شوند مطالعه نمود و نیز دریافت چگونه آنان در برابر "amell farmer" (کشاورز خرده پا)، قرار می گیرند. "طبقه ی سرمایه دار بدواً به طور جزئی و سپس به نحو کامل و تام از ضرورت کاردستی معاف می گردد".

("Textbook of Lectures on the Political Economy of Nations: By the Rev. Richard Jones." Hertford, ۱۸۵۲. Lecture III. P. ۳۹).

(۲۰۰a) - تئوری مولکولی که در شیمی جدید مورد استفاده است، و بدواً به وسیله ی لوران Laurent و گرهاردت Gerhardt به طور علمی مطرح گردیده است، بر پایه ی همین قانون قرار دارد. - ملحه ی چاپ سوم- به منظور روشن ساختن این زیرنویس که برای اشخاص غیروارد در شیمی تاریک است اضافه می کنیم که مصنف کتاب در این جا از "سرب های همگون" (Series homologues) هیدرو کاربورها صحبت می کند که بدواً در ۱۸۴۳ به وسیله ی س. گرهاردت چنین نام گذاری شده است. هر یک از این سری ها دارای فورمول جبری با ترکیب خاص خود هستند مانند سری پارافین ها:  $C_n H_{2n} + 2$  و سری الکل های عادی:  $C_n H_{2n} O_2$  و سری اسیدهای چرب عادی:  $C_n H_{2n} O_2$  و بسیاری دیگر از این قبیل. در مثال های فوق الذکر در اثر افزایش کمی ساده  $CH_2$  به فورمول مولکولی، هر بار جسم دیگری که از لحاظ کیفی متفاوت است به وجود می آید. درباره ی سهم لوران و گرهاردت

محدود ساختن حداکثر کارگرانی، که یک استاد اجازه داشت به کار وادارد، از تبدیل استادان پیشه ور به سرمایه دار با زور جلوگیری نماید. دارنده ی پول یا کالا فقط هنگامی واقعاً بدل به سرمایه دار می گردد که حداقل مبلغ پیش ریخته ی وی برای تولید، به مراتب بیش از حداکثر قرون وسطائی باشد. در این جا نیز مانند علوم طبیعی صحت قانونی، که هگل در کتاب منطق خود کشف کرده است ثابت می گردد، یعنی تغییرات ساده ی کمی، در نقطه ی معینی موجب ایجاد اختلافات کیفی می گردند(۲۰۵).

حداقل مبلغ ارزشی، که یک نفر دارنده ی پول یا کالا باید در اختیار داشته باشد، تا بتواند به جلد سرمایه دار درآید، برحسب مراحل مختلفه ی تحول تولید سرمایه داری تغییر می کند و در مرحله ی معینی از تحول نیز برحسب شرایط فنی خاص محیط های متنوع تولید متفاوت است. در آغاز تولید سرمایه داری برخی از محیط های تولید به حداقل سرمایه ای نیازمند بود که هنوز در دست افراد گرد نیامده بود. همین امر بود که از طرفی اعطاء اعانات دولتی را به این قبیل بنگاه های خصوصی ایجاب می نمود، چنان که در فرانسه ی زمان کولبر Colbert چنین بود و در برخی از امارات آلمانی تا دوران ما بدین نحو اقدام می شود و از سوی دیگر تشکیل شرکت هائی را پیش آورده بود که برای استفاده از شعبه ی صنعت یا از رشته ی بازرگانی

---

در تشخیص این واقعیت مهم، که مارکس به آن پُر بها داده است، به کتاب کوپ Kopp تحت عنوان "Entwicklung der Chemie" چاپ مونیخ ۱۸۷۳ صفحه ی ۷۰۹ و ۷۱۶ و هم چنین به اثر شورلمر Schorlemmer تحت عنوان "Rise and Progress of Organic Chemistry" چاپ لندن ۱۸۷۹ صفحه ی ۵۴، مراجعه شود. (ف. انگلس)

معینی انحصار قانونی یافته بودند<sup>۲۰۶</sup> و پیش قدمان شرکت های سهامی جدید محسوب می گردند.

\*\*\*

ما وارد جزئیات تغییراتی که در اثنای پروسه ی تولید بر مناسبات بین سرمایه دار و کارگر عارض می شود نمی شویم و نیز بنابر این در مورد تحولاتی که بر خود سرمایه دست می دهد نمی ایستیم. فقط پاره ای نکات اساسی را در این جا متذکر می گردیم.

در درون پروسه ی تولید، سرمایه فرمان روائی خویش را بر کار، یعنی بر نیروی کار فعال و یا بر خود کارگر، مستقر ساخت. سرمایه ی شخصیت یافته، یعنی سرمایه دار، مراقب آن است که کارگر کار خود را دقیقاً و با درجه ی شدت متناسبی انجام دهد.

علاوه بر این سرمایه به مثابه ی مناسبات قاهرانه تکامل می یابد، مناسباتی که طبقه ی کارگر را مجبور می کند بیش از آن چه دامنه ی تنگ احتیاجات حیاتی او حکم می نماید کار انجام دهد و سرمایه دار به مثابه ی تولید کننده ی فعالیت غیر، مانند دوشنده ی اضافه کار و بهره کش نیروی کار، کلیه ی شیوه های قدیمی تولید مبتنی بر کار اجباری مستقیم را از حیث توانایی، اندازه ناشناسی و کارآئی، پشت سر می گذارد.

در ابتدا سرمایه کار را تحت شرایط فنی ای که از لحاظ تاریخی موجود است به فرمان خویش در می آورد و بنابر این بلافاصله شیوه ی تولید را تغییر نمی دهد. پس در شکلی که تاکنون مورد مطالعه ی ما قرار گرفته است، تولید اضافه ارزش به وسیله ی تطویل ساده ی روزانه ی کار، مستقل از هر تغییری

<sup>۲۰۶</sup> - مارتین لوتر این نوع از مؤسسات را "Die Gesellschaft Monopolia" (شرکت انحصاری) می خواند.

در نفس شیوه ی تولید به نظر می رسد. چنان که دیدیم تولید اضافه ارزش در نانوائی های به سبک دیرین کم تر از پنبه ریسی های جدید مؤثر نبود. اگر روند تولید را از نقطه ی نظر پروسه ی کار مورد توجه قرار دهیم. آن گاه دیده می شود که برای کارگر وسائل تولید سرمایه نیست بلکه وسائل و مصالح ساده ای برای فعالیت بارآور هدف دار اوست. مثلاً در یک کارگاه دباغی کارگر چرم را به مثابه ی محمول ساده ی کار خود تلقی می کند و برای سرمایه دار نیست که وی چرم دباغی می کند. ولی به محض این که ما روند تولید را از نقطه ی نظر ارزش افزائی مورد توجه قرار دهیم مطلب طور دیگر می شود. فوراً وسائل تولید تبدیل به افزاری برای دوشیدن کار غیر می شوند. این دیگر کارگر نیست که وسائل تولید را به کار می برد بلکه وسائل تولیدند که کارگر را مورد استفاده قرار می دهند. به جای این که وسائل مزبور مانند عناصر مادی فعالیت بارآور کارگر مورد مصرف قرار گیرند، این وسائل وی را به منزله ی خمیر مایه ی روند حیاتی مخصوص خویش مصرف می کنند و پروسه ی حیاتی سرمایه فقط عبارت از حرکت وی به مثابه ی ارزشی است که خود ارزش افزایش است. کوره های بلند و کارگاه هائی که به هنگام شب خاموشند و هیچ کار زنده ای نمی مکند برای سرمایه داران "زیان محض" اند "mere loss" به همین سبب است که کوره های بلند و کارگاه ها خود موجد "حق کار شبانه ی" نیروهای کار هستند. تنها استحاله ی پول به عوامل مادی پروسه ی تولید یعنی به وسائل کار، برای اینان به منزله ی سندی حقوقی و حکمی جبری تلقی می شود که به وسیله ی آن کار و اضافه کار غیر را فرو کشند. برای این که نشان داده شود این واژگونی نقش ها، که صفت ممیزه ی تولید سرمایه داری و خاص اوست، این دگرگونی روابط بین کار

مرده و زنده، بین ارزش و نیروی آفریننده ی ارزش، چگونه در ضمیر و دماغ سرمایه داران منعکس می گردد، باز مثالی می آورم. به هنگام عصیان کارخانه داران انگلستان در سال های ۵۰- ۱۸۴۸، "رئیس ریسندگی کتان و پنبه ی پایزلی Paisley، یکی از قدیمی ترین و محترم ترین مؤسسات اسکاتلند غربی، یعنی شرکت کارلایل، پسران و شرکاء، که از سال ۱۸۵۲ برپاست و از نسلی به نسل دیگر هم چنان به وسیله ی همان خانواده اداره می شود"،- خلاصه همین جنتمن سرشار از هوش و فهم، در روزنامه ی گلاسکو دیلی میل "Glasgow Daily Mail" ۲۵ آوریل ۱۸۴۹ نامه ای تحت عنوان "سیستم نوبت کاری"<sup>۲۰۷</sup> منتشر ساخت که از جمله در آن بیان ساده لوحانه ی مضحک زیرین آمده است: "اکنون بگذارید مضاری را که از تقلیل ساعت کار از ۱۲ ساعت به ۱۰ ساعت حاصل می شود مورد توجه قرار دهیم... این مضار زیان جدی به منویات و مالکیت کارخانه دار وارد می کنند. اگر پس از آن که کارخانه دار ۱۲ ساعت کار کرده است (یعنی کارگزارانش) به ۱۰ ساعت کار محدود گردد، آن گاه مثلاً هر ۱۲ ماشین یا دوک های مؤسسه اش به ۱۰ تا تقلیل می یابند- ۱۲ then every machines or spindles, in his establishment, shrink to ۱۰" و اگر وی بخواهد کارخانه ی خود را بفروشد فقط برحسب ۱۰ عدد به آن بها داده می شود به طوری که یک ششم از ارزش هر کارخانه در سرتاسر کشور کم خواهد شد"<sup>۲۰۸</sup>.

<sup>۲۰۷</sup> - (Rep. of Insp. Of Fact. for ۳۰th April. ۱۸۴۹, P. ۵۹.)

<sup>۲۰۸</sup> - همان سند صفحه ی ۶۰- بازرس کارخانه استوارت، که خود اهل اسکاتلند است و برخلاف بازرسان انگلیسی کاملاً تحت نفوذ طرز فکر سرمایه داری ست، صریحاً می گوید این نامه را که وی به گزارش خود ضمیمه نموده است "مفیدترین اطلاعی است که از جانب کارخانه دارانی که سیستم نوبت کاری (تعویض) را مورد استفاده قرار می دهند به وی داده شده

برای این مغزی که از سرمایه ی موروئی اسکاتلند غربی برخاسته است، ارزش وسائل تولید، از قبیل دوک و غیره، به اندازه ای با مالکیت آن ادوات به منظور ارزش افزائی یا برای این که روزانه مقدار معینی از کار مجانی غیر را ببلعد، مخلوط شده است، که رئیس مؤسسه ی کارلایل کمپانی چنین تصور می کند که واقعاً به هنگام فروش کارخانه اش نه تنها ارزش دوک ها به او پرداخته می شود بلکه علاوه بر آن باید بهای ارزش افزائی نیز به حساب آید، گمان می برد نه تنها کاری که در این وسائل نهفته است و برای تولید ادوات نظیر آن ضرورت دارد بلکه اضافه کاری را نیز که به وسیله ی این ماشین آلات هر روز از کرده ی نیک مردان پایزلی اسکاتلند غربی می کشد باید به او بپردازند. به همین سبب است که به نظر وی تقلیل دو ساعته ی روزانه ی کار، بهای فروش هر ۱۲ دوک ماشین او را تا قیمت ۱۰ دوک ماشین پانین می آورد!

---

است و هدف این نامه به ویژه آن است که پیش داوری ها و اندیشه هائی را که علیه شیوه ی نوبت کاری وجود دارد برطرف سازد."





نشر کارگری سوسیالیستی